



نظم المولى و نعم النصيب



# جلد دوم طب



در کارخانه نشر علی علیه طبع پوشید



\_\_\_\_\_

PE13350

[illegible][illegible]

در روز دهم ذی قعدة در شهر  
بوم همدان در روز دهم ذی قعدة



بطوریکه این نمون یا ابراهیم یا نندان ضروری باشد و بهر ترتیب شیر و تخم خرما  
شراب بلور و شراب ششخاش بوشند و از روغن فستق و کدو و بادام و موز و آب کاشنی که خورده  
و در طی سالیان که میوه هست با لای جگر طلا نمایند و جهت غذا مفر حله و بادام و تخم شیر و کشک شیر  
و انعامان و در گنخلی که با خوشه سیار کنند و بای و غن و غن بادام بکار برند و کدو و باگوشت بزقا  
نمیدست و بای تازه سو و نمیدست و اگر سر باند و از شیر و سوس و نبات و روغن بادام  
سازند و بنوشند صوت باشد اما باید که در طریق غذا نکنند تا بسور القیده و استقانه انجام دهند  
چهارم آنکه پور راج رطب بود و علامت تری جگر تیج و جود اجفان است و تریل گوشت سبز  
و سبک خوات لعاب کندی و پس و سبک خوار و رده و سو و رجم و رطوبت بان و ترس  
نایع و تشنگی نابودن با نغذیه ناشیفته منتفع شدن علاج به تخفیف هر روز از ایدیان تخم کرفش  
اصل این گفتند علاج سازند و بدین و اطباء کبر و در آنکه کم و جو از شد اگر تخم جات بکار  
در صفت و تحلیل غذا و ایند گوشت کبک تان و داج بقدر نقل و ارچینی و مصلی و زعفران جو  
راخته نادل نمایند و کدک صوم و قلیا است و ده و گرد باج نمیدست و باید که در تخفیف غذا و کدک  
ناید بدل نکند و انجا که سو راج اطباء یا بفرموده و تقیه لازم دانسته فائده هرگاه سو راج  
و هرگاه که قند چون جار یا بس یا جار رطب یا بار نیاس یا بار رطب علامت و علاج آن از بسا  
نمک و در بر گیرند **فصل** ضعف اکند و وی است که در جمیع قوی ارجح و یاد بعضی آن  
قوی افت و خلل عارض شود و سبب بی قوی بسیار است یکی آنکه سو راج سانس یا مادی و عارض  
افند و ضعف قوهای جگر شود و هم آنکه در غنما که باور جگر است چون عده مراره و  
سیر و رجم و سینه و گرده و ششش آفتی بیدار آید و مشارکت وی ضعف دیگر و بهر بنا و طلا  
در عده و ساق و از انجا که این نوده بکار رود و قوی بکار از منقسم عاجز آید و بدان  
سبب ضعف نماید و کاک گاه در مراره و ساق و صفر از جگر جذب نماید چنانچه باید و چون  
صفر از جگر مفرغ خود بر آید و ضعف و قوی بیدار آید چنان طحال و جسم و دیگر اعضا که  
غذای قوی و ساق و صفر خود از جگر نمیدانند و این سبب ضعف وی می باشد و هم آنکه  
از بعضی آنکه چون تله و تصبیه و راج حصاة و سدد و یا ورم باشد و نفس کسب عارض شود و بدان

و این نمون یا ابراهیم یا نندان ضروری باشد و بهر ترتیب شیر و تخم خرما  
شراب بلور و شراب ششخاش بوشند و از روغن فستق و کدو و بادام و موز و آب کاشنی که خورده  
و در طی سالیان که میوه هست با لای جگر طلا نمایند و جهت غذا مفر حله و بادام و تخم شیر و کشک شیر  
و انعامان و در گنخلی که با خوشه سیار کنند و بای و غن و غن بادام بکار برند و کدو و باگوشت بزقا  
نمیدست و بای تازه سو و نمیدست و اگر سر باند و از شیر و سوس و نبات و روغن بادام  
سازند و بنوشند صوت باشد اما باید که در طریق غذا نکنند تا بسور القیده و استقانه انجام دهند  
چهارم آنکه پور راج رطب بود و علامت تری جگر تیج و جود اجفان است و تریل گوشت سبز  
و سبک خوات لعاب کندی و پس و سبک خوار و رده و سو و رجم و رطوبت بان و ترس  
نایع و تشنگی نابودن با نغذیه ناشیفته منتفع شدن علاج به تخفیف هر روز از ایدیان تخم کرفش  
اصل این گفتند علاج سازند و بدین و اطباء کبر و در آنکه کم و جو از شد اگر تخم جات بکار  
در صفت و تحلیل غذا و ایند گوشت کبک تان و داج بقدر نقل و ارچینی و مصلی و زعفران جو  
راخته نادل نمایند و کدک صوم و قلیا است و ده و گرد باج نمیدست و باید که در تخفیف غذا و کدک  
ناید بدل نکند و انجا که سو راج اطباء یا بفرموده و تقیه لازم دانسته فائده هرگاه سو راج  
و هرگاه که قند چون جار یا بس یا جار رطب یا بار نیاس یا بار رطب علامت و علاج آن از بسا  
نمک و در بر گیرند **فصل** ضعف اکند و وی است که در جمیع قوی ارجح و یاد بعضی آن  
قوی افت و خلل عارض شود و سبب بی قوی بسیار است یکی آنکه سو راج سانس یا مادی و عارض  
افند و ضعف قوهای جگر شود و هم آنکه در غنما که باور جگر است چون عده مراره و  
سیر و رجم و سینه و گرده و ششش آفتی بیدار آید و مشارکت وی ضعف دیگر و بهر بنا و طلا  
در عده و ساق و از انجا که این نوده بکار رود و قوی بکار از منقسم عاجز آید و بدان  
سبب ضعف نماید و کاک گاه در مراره و ساق و صفر از جگر جذب نماید چنانچه باید و چون  
صفر از جگر مفرغ خود بر آید و ضعف و قوی بیدار آید چنان طحال و جسم و دیگر اعضا که  
غذای قوی و ساق و صفر خود از جگر نمیدانند و این سبب ضعف وی می باشد و هم آنکه  
از بعضی آنکه چون تله و تصبیه و راج حصاة و سدد و یا ورم باشد و نفس کسب عارض شود و بدان

و این نمون یا ابراهیم یا نندان ضروری باشد و بهر ترتیب شیر و تخم خرما  
شراب بلور و شراب ششخاش بوشند و از روغن فستق و کدو و بادام و موز و آب کاشنی که خورده  
و در طی سالیان که میوه هست با لای جگر طلا نمایند و جهت غذا مفر حله و بادام و تخم شیر و کشک شیر  
و انعامان و در گنخلی که با خوشه سیار کنند و بای و غن و غن بادام بکار برند و کدو و باگوشت بزقا  
نمیدست و بای تازه سو و نمیدست و اگر سر باند و از شیر و سوس و نبات و روغن بادام  
سازند و بنوشند صوت باشد اما باید که در طریق غذا نکنند تا بسور القیده و استقانه انجام دهند  
چهارم آنکه پور راج رطب بود و علامت تری جگر تیج و جود اجفان است و تریل گوشت سبز  
و سبک خوات لعاب کندی و پس و سبک خوار و رده و سو و رجم و رطوبت بان و ترس  
نایع و تشنگی نابودن با نغذیه ناشیفته منتفع شدن علاج به تخفیف هر روز از ایدیان تخم کرفش  
اصل این گفتند علاج سازند و بدین و اطباء کبر و در آنکه کم و جو از شد اگر تخم جات بکار  
در صفت و تحلیل غذا و ایند گوشت کبک تان و داج بقدر نقل و ارچینی و مصلی و زعفران جو  
راخته نادل نمایند و کدک صوم و قلیا است و ده و گرد باج نمیدست و باید که در تخفیف غذا و کدک  
ناید بدل نکند و انجا که سو راج اطباء یا بفرموده و تقیه لازم دانسته فائده هرگاه سو راج  
و هرگاه که قند چون جار یا بس یا جار رطب یا بار نیاس یا بار رطب علامت و علاج آن از بسا  
نمک و در بر گیرند **فصل** ضعف اکند و وی است که در جمیع قوی ارجح و یاد بعضی آن  
قوی افت و خلل عارض شود و سبب بی قوی بسیار است یکی آنکه سو راج سانس یا مادی و عارض  
افند و ضعف قوهای جگر شود و هم آنکه در غنما که باور جگر است چون عده مراره و  
سیر و رجم و سینه و گرده و ششش آفتی بیدار آید و مشارکت وی ضعف دیگر و بهر بنا و طلا  
در عده و ساق و از انجا که این نوده بکار رود و قوی بکار از منقسم عاجز آید و بدان  
سبب ضعف نماید و کاک گاه در مراره و ساق و صفر از جگر جذب نماید چنانچه باید و چون  
صفر از جگر مفرغ خود بر آید و ضعف و قوی بیدار آید چنان طحال و جسم و دیگر اعضا که  
غذای قوی و ساق و صفر خود از جگر نمیدانند و این سبب ضعف وی می باشد و هم آنکه  
از بعضی آنکه چون تله و تصبیه و راج حصاة و سدد و یا ورم باشد و نفس کسب عارض شود و بدان

۴  
 ضعف از این جهت که اگر سبب قوی است ضعف در هر چهار قوت سرایت میکند  
 و الا بعضی سبب قوت و ضعف سبب و بدانکه جاذبه و باطنیه بیشتر از سرودی و قوی ضعیف شود  
 و ماسکه از تری در دفعه از خشکی و نشان ضعف بیرونی گفته اند با علامات ضعف بکار است سبب که باشد  
 در اکثر انواع نیست که برای که تری ضعیف باشد و بدون ضعف باشد و است که باشد که باشد  
 شود و که سقوط است اما لازم ضعف جاکست و از جانب است که جایگاه ابتدای سبب است تا باشد  
 قصری که اسفل ترین اینها است و جمع ملائم شود و خاصه هنگام نفوذ غذا البسی می بکشد و رنگ  
 و بدن بر روی یا بسپی یا سببی یا کیدی می گراید و اگر از سببی و سببی می گراید و سببی می گراید  
 علامات که مخصوص است به ضعف هر قوت گفته اند بدانکه نشان ضعف جاذبه نیست که باز سببی  
 و کثیر المقدار باشد و بدن ضعیف شود پس اگر هنوز بول منقطع بود و قوام منقطع باشد باید است که است  
 مخصوص جاذبه است فقط و دیگر قوی سالم خاصه اگر معدوم است باشد اگر رنگ و قوام بول حال خود  
 و آلات کند بر آنکه آفت به باطنیه نیز جایز کرد و خاصه اگر معدوم یافت و است باشد و نشان ضعف  
 باطنیه سرلی بدن است و بیج وجه و فساد لون و غسالیه بر روی بول و رقت خون و بیخون  
 که در قصد برایتنگ باشد و قال فی الخویر البرز اول علی الجاذبه و البول علی الباطنیه و نشان ضعف  
 ماسکه است که ثقل خنی که از استلا غذا عند جذب شدن کیلوس سببی و جگر سببی و جگر  
 و راندک زمان زایل شود و بر مقدار با است که در هنگام صحت تا اتمام نفیج مدیک میشد و یا مدیک  
 احساس ثقل مذکور از استلا کیلوس است و جگر و چون ماسکه ضعیف باشد کیلوس  
 تا اتمام نفیج نتواند نگاه داشت و بزودی دفع میشود و لا جرم ثقل خنی که نایع بودن کیلوس است  
 در جگر محسوس نمی شود و کما راندک مدت و نقصان بنضم بقدر تعجیل ماسکه است و آنچه در ضعف  
 باطنیه گفته شد اکثر آن در ضعف ماسکه یافته میشود و نشان ضعف دفعه است که بول و جگر  
 که رنگ و قلیل المقدار براید و بدن سرلی بود و رنگ او چنان نماید که نیاز زدی و سبایی  
 مخلوط است بسپی و شکم قبض باشد و خون که در قوت غذا و صغیر و مایه در وی  
 نمایان بود و استها برادر نشود و جنت عدم قوت خود و اسیر و ضعف دفعه و اگر مود  
 میشود و با استفا یا قوت لیم یا تر نشان و با شده که جرب و کله و قویا و اشال آن را جدا

سبب ضعف از این جهت که اگر سبب قوی است ضعف در هر چهار قوت سرایت میکند  
 و الا بعضی سبب قوت و ضعف سبب و بدانکه جاذبه و باطنیه بیشتر از سرودی و قوی ضعیف شود  
 و ماسکه از تری در دفعه از خشکی و نشان ضعف بیرونی گفته اند با علامات ضعف بکار است سبب که باشد  
 در اکثر انواع نیست که برای که تری ضعیف باشد و بدون ضعف باشد و است که باشد که باشد  
 شود و که سقوط است اما لازم ضعف جاکست و از جانب است که جایگاه ابتدای سبب است تا باشد  
 قصری که اسفل ترین اینها است و جمع ملائم شود و خاصه هنگام نفوذ غذا البسی می بکشد و رنگ  
 و بدن بر روی یا بسپی یا سببی یا کیدی می گراید و اگر از سببی و سببی می گراید و سببی می گراید  
 علامات که مخصوص است به ضعف هر قوت گفته اند بدانکه نشان ضعف جاذبه نیست که باز سببی  
 و کثیر المقدار باشد و بدن ضعیف شود پس اگر هنوز بول منقطع بود و قوام منقطع باشد باید است که است  
 مخصوص جاذبه است فقط و دیگر قوی سالم خاصه اگر معدوم است باشد اگر رنگ و قوام بول حال خود  
 و آلات کند بر آنکه آفت به باطنیه نیز جایز کرد و خاصه اگر معدوم یافت و است باشد و نشان ضعف  
 باطنیه سرلی بدن است و بیج وجه و فساد لون و غسالیه بر روی بول و رقت خون و بیخون  
 که در قصد برایتنگ باشد و قال فی الخویر البرز اول علی الجاذبه و البول علی الباطنیه و نشان ضعف  
 ماسکه است که ثقل خنی که از استلا غذا عند جذب شدن کیلوس سببی و جگر سببی و جگر  
 و راندک زمان زایل شود و بر مقدار با است که در هنگام صحت تا اتمام نفیج مدیک میشد و یا مدیک  
 احساس ثقل مذکور از استلا کیلوس است و جگر و چون ماسکه ضعیف باشد کیلوس  
 تا اتمام نفیج نتواند نگاه داشت و بزودی دفع میشود و لا جرم ثقل خنی که نایع بودن کیلوس است  
 در جگر محسوس نمی شود و کما راندک مدت و نقصان بنضم بقدر تعجیل ماسکه است و آنچه در ضعف  
 باطنیه گفته شد اکثر آن در ضعف ماسکه یافته میشود و نشان ضعف دفعه است که بول و جگر  
 که رنگ و قلیل المقدار براید و بدن سرلی بود و رنگ او چنان نماید که نیاز زدی و سبایی  
 مخلوط است بسپی و شکم قبض باشد و خون که در قوت غذا و صغیر و مایه در وی  
 نمایان بود و استها برادر نشود و جنت عدم قوت خود و اسیر و ضعف دفعه و اگر مود  
 میشود و با استفا یا قوت لیم یا تر نشان و با شده که جرب و کله و قویا و اشال آن را جدا

سبب ضعف از این جهت که اگر سبب قوی است ضعف در هر چهار قوت سرایت میکند  
 و الا بعضی سبب قوت و ضعف سبب و بدانکه جاذبه و باطنیه بیشتر از سرودی و قوی ضعیف شود  
 و ماسکه از تری در دفعه از خشکی و نشان ضعف بیرونی گفته اند با علامات ضعف بکار است سبب که باشد  
 در اکثر انواع نیست که برای که تری ضعیف باشد و بدون ضعف باشد و است که باشد که باشد  
 شود و که سقوط است اما لازم ضعف جاکست و از جانب است که جایگاه ابتدای سبب است تا باشد  
 قصری که اسفل ترین اینها است و جمع ملائم شود و خاصه هنگام نفوذ غذا البسی می بکشد و رنگ  
 و بدن بر روی یا بسپی یا سببی یا کیدی می گراید و اگر از سببی و سببی می گراید و سببی می گراید  
 علامات که مخصوص است به ضعف هر قوت گفته اند بدانکه نشان ضعف جاذبه نیست که باز سببی  
 و کثیر المقدار باشد و بدن ضعیف شود پس اگر هنوز بول منقطع بود و قوام منقطع باشد باید است که است  
 مخصوص جاذبه است فقط و دیگر قوی سالم خاصه اگر معدوم است باشد اگر رنگ و قوام بول حال خود  
 و آلات کند بر آنکه آفت به باطنیه نیز جایز کرد و خاصه اگر معدوم یافت و است باشد و نشان ضعف  
 باطنیه سرلی بدن است و بیج وجه و فساد لون و غسالیه بر روی بول و رقت خون و بیخون  
 که در قصد برایتنگ باشد و قال فی الخویر البرز اول علی الجاذبه و البول علی الباطنیه و نشان ضعف  
 ماسکه است که ثقل خنی که از استلا غذا عند جذب شدن کیلوس سببی و جگر سببی و جگر  
 و راندک زمان زایل شود و بر مقدار با است که در هنگام صحت تا اتمام نفیج مدیک میشد و یا مدیک  
 احساس ثقل مذکور از استلا کیلوس است و جگر و چون ماسکه ضعیف باشد کیلوس  
 تا اتمام نفیج نتواند نگاه داشت و بزودی دفع میشود و لا جرم ثقل خنی که نایع بودن کیلوس است  
 در جگر محسوس نمی شود و کما راندک مدت و نقصان بنضم بقدر تعجیل ماسکه است و آنچه در ضعف  
 باطنیه گفته شد اکثر آن در ضعف ماسکه یافته میشود و نشان ضعف دفعه است که بول و جگر  
 که رنگ و قلیل المقدار براید و بدن سرلی بود و رنگ او چنان نماید که نیاز زدی و سبایی  
 مخلوط است بسپی و شکم قبض باشد و خون که در قوت غذا و صغیر و مایه در وی  
 نمایان بود و استها برادر نشود و جنت عدم قوت خود و اسیر و ضعف دفعه و اگر مود  
 میشود و با استفا یا قوت لیم یا تر نشان و با شده که جرب و کله و قویا و اشال آن را جدا

در اصل و بیان شود  
 بسیار خوب و تند بود  
 شد کم طبیعت آن دانه  
 دوم گرم خشک و نوبت  
 آن تا بهار فصل پاشی  
 میوه از او را خواص فراوان است

م. و ج. است. م. انکه خط علی لاریج متوقف شده و سه بار در این

۸  
 صفحہ ۱۲۰  
 صفحہ ۱۲۱  
 صفحہ ۱۲۲  
 صفحہ ۱۲۳  
 صفحہ ۱۲۴  
 صفحہ ۱۲۵  
 صفحہ ۱۲۶  
 صفحہ ۱۲۷  
 صفحہ ۱۲۸  
 صفحہ ۱۲۹  
 صفحہ ۱۳۰  
 صفحہ ۱۳۱  
 صفحہ ۱۳۲  
 صفحہ ۱۳۳  
 صفحہ ۱۳۴  
 صفحہ ۱۳۵  
 صفحہ ۱۳۶  
 صفحہ ۱۳۷  
 صفحہ ۱۳۸  
 صفحہ ۱۳۹  
 صفحہ ۱۴۰  
 صفحہ ۱۴۱  
 صفحہ ۱۴۲  
 صفحہ ۱۴۳  
 صفحہ ۱۴۴  
 صفحہ ۱۴۵  
 صفحہ ۱۴۶  
 صفحہ ۱۴۷  
 صفحہ ۱۴۸  
 صفحہ ۱۴۹  
 صفحہ ۱۵۰  
 صفحہ ۱۵۱  
 صفحہ ۱۵۲  
 صفحہ ۱۵۳  
 صفحہ ۱۵۴  
 صفحہ ۱۵۵  
 صفحہ ۱۵۶  
 صفحہ ۱۵۷  
 صفحہ ۱۵۸  
 صفحہ ۱۵۹  
 صفحہ ۱۶۰  
 صفحہ ۱۶۱  
 صفحہ ۱۶۲  
 صفحہ ۱۶۳  
 صفحہ ۱۶۴  
 صفحہ ۱۶۵  
 صفحہ ۱۶۶  
 صفحہ ۱۶۷  
 صفحہ ۱۶۸  
 صفحہ ۱۶۹  
 صفحہ ۱۷۰  
 صفحہ ۱۷۱  
 صفحہ ۱۷۲  
 صفحہ ۱۷۳  
 صفحہ ۱۷۴  
 صفحہ ۱۷۵  
 صفحہ ۱۷۶  
 صفحہ ۱۷۷  
 صفحہ ۱۷۸  
 صفحہ ۱۷۹  
 صفحہ ۱۸۰  
 صفحہ ۱۸۱  
 صفحہ ۱۸۲  
 صفحہ ۱۸۳  
 صفحہ ۱۸۴  
 صفحہ ۱۸۵  
 صفحہ ۱۸۶  
 صفحہ ۱۸۷  
 صفحہ ۱۸۸  
 صفحہ ۱۸۹  
 صفحہ ۱۹۰  
 صفحہ ۱۹۱  
 صفحہ ۱۹۲  
 صفحہ ۱۹۳  
 صفحہ ۱۹۴  
 صفحہ ۱۹۵  
 صفحہ ۱۹۶  
 صفحہ ۱۹۷  
 صفحہ ۱۹۸  
 صفحہ ۱۹۹  
 صفحہ ۲۰۰

کثیرا لودج است بدینکه حرکت بعد از غذا خام خاصه که غایط و لزج و شیره یین بود و احتیاج به مغز و یون نرسد  
حتی غلبه ای که خوب است که کثرت کند که کبابی بد نشیند و آشپیار فاسد چون گل و گچ و گدازشت  
خیزد تا قابض بغایت چون زهر و در مانند آن خوردن اکنون بد آنکه سده که در را چند غلظت  
یکی آنکه در موضع جگر ازی محسوس شود خاصه اگر سده در عصب بود و وقوع سده در عصب  
نسبت متعده ای کثرت زیرا که هر چه عصب برسد صافی است و با وجود آن را مانند عصب است  
و در حالت دوم آنکه تب نباشد و این ابتداء است زیرا که هرگاه که سده مغز شود بسیار کرد و  
عقوبته می پذیرد و تب احداث مینماید و کذا که آنجا که آما سبب است سده و سده و در مانند  
این نیز غلظت سده و نابود و در سمت چهارم آنکه اسهال نسائی آید و سده آنکه باز سده  
کثیرا الرطوبت بآید و این وقتی است که سده در رتق بود و زیرا که چون سده در رتق باشد و این سده و این سده  
بر که کثرت شده و گاه باشد که سده در رتق باشد و این سده و این سده و این سده  
که سده در رتق بود و شدت قوت قلیت بود که کثرت سده است و آنکه رتق را از سده که کثرت است که خون  
صاف کرم بود و رنگ آن در پیش از زدن قالی کوبیده باشد که غلیظ و این سده است که کثرت است که کثرت  
نفس آنجا که سبب سده و شوق خلقت را می یابد و در رتق سده باشد که غلظت است که کثرت است که کثرت  
کوبی به طبع الحاح اگر سده در رتق بود و در رتق بود و در رتق بود و در رتق بود و در رتق بود و در رتق بود  
و تخم کاسنی ویرسیا و شان باید داد که تخمین سده را آینه که کثرت است که کثرت است که کثرت است که کثرت  
یا کرده و آنجا که مزاج سرد بود و طبع اسارون و سلیمه و قیوم و در رتق بود و در رتق بود و در رتق بود  
سکاسنی یا تخمین کوبی کرم و شربت یا رتق را نموده و بالای جگر جگر و تخمین و در رتق بود و در رتق بود  
کثرت کاسنی شربت قضا و سانه و گاه بود و در رتق کوبیده بود و در رتق کوبیده بود و در رتق کوبیده بود  
اسهال آب نو که دهند را و در رتق کوبیده و در رتق کوبیده و در رتق کوبیده و در رتق کوبیده و در رتق کوبیده  
نوشیدن بغایت مفید است و کذا که کثرت و سده که کثرت و سده که کثرت و سده که کثرت و سده که کثرت  
اسهال طبع کوبیده و بادیان و تخم کرفس و زعفران کاسنی دهند شربت است که کثرت یا کرده و در رتق کوبیده  
حاره و در تصمید نیز اخراجات مزاج مرغی دارند و همچنان در غذا مثل اعلا در حرارت خواهد بود  
حدیه بود و در رتق کوبیده و در رتق کوبیده و در رتق کوبیده و در رتق کوبیده و در رتق کوبیده

دفعه دوم از کتب و نسخه های  
کتابخانه ای که در این شهر  
موجود است به کتابخانه  
ملی ارسال شد و در آنجا  
نگارخانه ای برای نگارش  
تاریخچه ایران و آثار  
ایرانیه ایجاد گردید.  
در سال ۱۳۰۲ هجری قمری  
کتابخانه ملی در تهران  
تاسیس گردید و در آنجا  
کتابخانه ای برای نگارش  
تاریخچه ایران و آثار  
ایرانیه ایجاد گردید.

صافست کرد  
تغیام آرزنده اقبال  
خجسته باب  
دیندار دهانی  
علیل الف  
بیتیم دیه  
پیشتر پیشتر  
چو به هم  
یکبار و بار  
ان یکبار

بادام خسته سفید است و عند پودن زیر بابت که با مصباح گرم و شوی سخته باشد تا بول نماید و  
 نخود باریک کاشنی و اندک سرکه خسته باشند و در دست و گوشت و صافیه فایده دارد و هرگاه سبب  
 ناله و تنگی باقی بماند و یا شیار مزاج نباشد چون شیر و مشک و حریره روشن بادام و بومبای غفریه و  
 کدو و الوار و انبه و به گاه خنثی گویا سبب شد خیره یا فتح و شربت بزمی که در او نه باشد و سب  
 راوند استخوان نایت و این غلطیات و موهنات سد و اجتناب کنند و هرگاه آماس سبب شد بفضل رطوبت  
 نمایند و فرق رسیده و درم آنست که تعلق رسیده شسته باشد و در درم فرون غافله که درم  
 و اینصاف از لوازم و درم اگر چه مبتدی بود بخلاف سده که چون فرم شود و رومی عفو است افتد از سبب  
 تپه و تبیه گاه باشد که سده در خلل گوشت جگر باشد بواسطه غلظت خون غذای وضعف  
 و افه و شدة جاذبه و گاه باشد که سده در رگهای جگر بود جهت خنثی رگها رقیقه با سباب  
 دیگر که ذکر یافته فصل در سده و ماسارقیه و علامت سده ماسارقیه آنست که در سده و شکم  
 بجای که سبب گاه قعر حکمت تدوین و قفل در یا بد و باز کیلوسی بود و آثار سده که بد و اما  
 و سده و سبب بیچ باشد و بدن بکام و ناتوان گردد و عدم وصول غذا الیه پس اگر سده قهقش  
 نماند و بی وزنی و نماید و اگر سده کامل است بسبب ضعف و نخافت بدیدار علاج به چهار پاره  
 سده که به خصوص است در اینجا بکار بندید معامات مزاج و در عکس از سده که شش فقرات و قطعات و سده  
 پس ملامت چه سده که بدی بود اینجا فصل و رقیقه آبجد و سبب آنست که در اندام رگها یا عشا  
 یا در سده و بخار غذا از غلظت مع آید و سبب کثرت احتباس برون نتواند آید کشف بود و در تحویل گردد  
 بر این فخر و علامت و می آنست که زیر قعر خست و صج متدی بدیدار اما نقل بسیار و تپه سبب  
 و در سده تغیر فاش شود و نماید و بعد از خضم طعام نفخه عله که در چون دست بر آن موضع نشاند  
 اعتماد کنند و فراموشند و این قراقرش نشان بودن باد است در جگر و احساس کثرت تمد و نشان  
 بودن باد است در شتر جگر و اینها از علامت نفخه غشائست که چون دست بر و مانند و یا خیری  
 محل از تحمیل یا بد علل آنکه می شود و اگر که در و باره لکک بپند و شربت و یا رغابت مصید است  
 و هر نهاده و خضم نمایند و اینجا با و تمام بدن را مانند بسبب اعتدال و آب سرد کشته تبر و مداومت  
 بکلاب عرق کاشنی و بادیان از سبب ولی ترو و اینجا کسید به نمک کاور و سبب خسته و شسته دارد و

باز در سده و سبب بیچ باشد و بدن بکام و ناتوان گردد و عدم وصول غذا الیه پس اگر سده قهقش  
 نماند و بی وزنی و نماید و اگر سده کامل است بسبب ضعف و نخافت بدیدار علاج به چهار پاره  
 سده که به خصوص است در اینجا بکار بندید معامات مزاج و در عکس از سده که شش فقرات و قطعات و سده  
 پس ملامت چه سده که بدی بود اینجا فصل و رقیقه آبجد و سبب آنست که در اندام رگها یا عشا  
 یا در سده و بخار غذا از غلظت مع آید و سبب کثرت احتباس برون نتواند آید کشف بود و در تحویل گردد  
 بر این فخر و علامت و می آنست که زیر قعر خست و صج متدی بدیدار اما نقل بسیار و تپه سبب  
 و در سده تغیر فاش شود و نماید و بعد از خضم طعام نفخه عله که در چون دست بر آن موضع نشاند  
 اعتماد کنند و فراموشند و این قراقرش نشان بودن باد است در جگر و احساس کثرت تمد و نشان  
 بودن باد است در شتر جگر و اینها از علامت نفخه غشائست که چون دست بر و مانند و یا خیری  
 محل از تحمیل یا بد علل آنکه می شود و اگر که در و باره لکک بپند و شربت و یا رغابت مصید است  
 و هر نهاده و خضم نمایند و اینجا با و تمام بدن را مانند بسبب اعتدال و آب سرد کشته تبر و مداومت  
 بکلاب عرق کاشنی و بادیان از سبب ولی ترو و اینجا کسید به نمک کاور و سبب خسته و شسته دارد و

باز در سده و سبب بیچ باشد و بدن بکام و ناتوان گردد و عدم وصول غذا الیه پس اگر سده قهقش  
 نماند و بی وزنی و نماید و اگر سده کامل است بسبب ضعف و نخافت بدیدار علاج به چهار پاره  
 سده که به خصوص است در اینجا بکار بندید معامات مزاج و در عکس از سده که شش فقرات و قطعات و سده  
 پس ملامت چه سده که بدی بود اینجا فصل و رقیقه آبجد و سبب آنست که در اندام رگها یا عشا  
 یا در سده و بخار غذا از غلظت مع آید و سبب کثرت احتباس برون نتواند آید کشف بود و در تحویل گردد  
 بر این فخر و علامت و می آنست که زیر قعر خست و صج متدی بدیدار اما نقل بسیار و تپه سبب  
 و در سده تغیر فاش شود و نماید و بعد از خضم طعام نفخه عله که در چون دست بر آن موضع نشاند  
 اعتماد کنند و فراموشند و این قراقرش نشان بودن باد است در جگر و احساس کثرت تمد و نشان  
 بودن باد است در شتر جگر و اینها از علامت نفخه غشائست که چون دست بر و مانند و یا خیری  
 محل از تحمیل یا بد علل آنکه می شود و اگر که در و باره لکک بپند و شربت و یا رغابت مصید است  
 و هر نهاده و خضم نمایند و اینجا با و تمام بدن را مانند بسبب اعتدال و آب سرد کشته تبر و مداومت  
 بکلاب عرق کاشنی و بادیان از سبب ولی ترو و اینجا کسید به نمک کاور و سبب خسته و شسته دارد و

باز در سده و سبب بیچ باشد و بدن بکام و ناتوان گردد و عدم وصول غذا الیه پس اگر سده قهقش  
 نماند و بی وزنی و نماید و اگر سده کامل است بسبب ضعف و نخافت بدیدار علاج به چهار پاره  
 سده که به خصوص است در اینجا بکار بندید معامات مزاج و در عکس از سده که شش فقرات و قطعات و سده  
 پس ملامت چه سده که بدی بود اینجا فصل و رقیقه آبجد و سبب آنست که در اندام رگها یا عشا  
 یا در سده و بخار غذا از غلظت مع آید و سبب کثرت احتباس برون نتواند آید کشف بود و در تحویل گردد  
 بر این فخر و علامت و می آنست که زیر قعر خست و صج متدی بدیدار اما نقل بسیار و تپه سبب  
 و در سده تغیر فاش شود و نماید و بعد از خضم طعام نفخه عله که در چون دست بر آن موضع نشاند  
 اعتماد کنند و فراموشند و این قراقرش نشان بودن باد است در جگر و احساس کثرت تمد و نشان  
 بودن باد است در شتر جگر و اینها از علامت نفخه غشائست که چون دست بر و مانند و یا خیری  
 محل از تحمیل یا بد علل آنکه می شود و اگر که در و باره لکک بپند و شربت و یا رغابت مصید است  
 و هر نهاده و خضم نمایند و اینجا با و تمام بدن را مانند بسبب اعتدال و آب سرد کشته تبر و مداومت  
 بکلاب عرق کاشنی و بادیان از سبب ولی ترو و اینجا کسید به نمک کاور و سبب خسته و شسته دارد و















[illegible][illegible][illegible]





این کتاب در سال ۱۳۰۲ هجری قمری  
در شهر تهران و در روز دوشنبه  
مصادف با ۱۴ شهریور ماه  
تألیف شد

در طول زمان از این است که لطیف از قطع کاسی می باید پس تولید خوبی که نصیب غصفت با می باشد بکند  
و هم مثل است که در طول مدت اعصاب مجاد و عضو مقطوع از کفره نقد بسیار رنگ و در پس غذا کمتر میجوید  
و بدان سبب به وفای غذا نیز کم می شود پس چون نیز که بگوید و لاچار بسوم آنکه تفرق اتصال چنانکه  
و بدان سبب خون غنی نمی شود و عضو اعصاب چنانچه باید و بپزدیل شرح بجانب با بسیار و از اینجا با می شود  
آید و بین آن تفرق اتصال یا انفجار و نرم کرم جگر است یا کفره استلار که نشین بخامداده و با سقطه و در  
سلامت تمام کبدی که سیدش استلار خون بود بکند و در وقت تفرق اتصال است که خون دفعی به  
کفره و در آن با و با شایسته نقد استلار با با سبب این که کواچی در کانی و الم در شو اجکو و با سبب  
روده چون منج و آید چون آن نقد با با منج با و با بدو است که از جگر جدا و جدا بکند و بی زیاده و بخل  
روده باشد چنانکه فرق بینا در آخر این فصل تفصیل لغت را ماعلا اسباب کبدی و در سو که از تفرق اتصال  
نقد است که در وقت بروز نقد و در آن جگر و در آن کواچی و در آن با ماعلا اسباب کبدی است  
و با یاد که با کفره استلار که در وقت بروز نقد و در آن جگر و در آن کواچی و در آن با ماعلا اسباب کبدی است  
استلار و چون در این باغ پس سبب است که قیام نقد و در وقت بروز نقد و در آن جگر و در آن کواچی و در آن با ماعلا اسباب کبدی است  
باشد و آن زمان حکیم باید بیار را باید که ماده را بجای مائل سازد و بیفزاید و اگر آنوقت هم به  
نقد نقد که لیکن چون مقدار کمی که در وقت بروز نقد و در آن جگر و در آن کواچی و در آن با ماعلا اسباب کبدی است  
و با یاد که با کفره استلار که در وقت بروز نقد و در آن جگر و در آن کواچی و در آن با ماعلا اسباب کبدی است  
رویه از وقت که دستها را با پاها و زمین و زمین بر نیند و آید است که برگاه و در آن خون و قدرت  
روده از وقت که دستها را با پاها و زمین و زمین بر نیند و آید است که برگاه و در آن خون و قدرت  
ده باشد و اسباب مافی بود فاضلات بند چون فرس که با در شیر و تخم خرنه و آب اسان اعلی آنجه و مانند  
و تبدیل غذا و جو است درین مرض خنده و ایند که با بیخ و کس است و نیز از تفرق اتصال نقد و در آن جگر و در آن کواچی و در آن با ماعلا اسباب کبدی است  
بیب و دفع نخا نیزه و کنبیل و در این فاضل و طعم بند غصفت فرس مذکور طباشیر نشانی است و در  
یعنی را و در کفنا و عصاره بجهت انقباض هر یک مقدار می باید که بکند و از فرس سازند و در حاجت  
آن عمل و در وقت بروز نقد و در آن جگر و در آن کواچی و در آن با ماعلا اسباب کبدی است  
نقد قوی تا با بدو نقد و عصاره و عصاره اسباب کبدی است که در وقت بروز نقد و در آن جگر و در آن کواچی و در آن با ماعلا اسباب کبدی است  
و در وقت بروز نقد و در آن جگر و در آن کواچی و در آن با ماعلا اسباب کبدی است

[illegible]

















[illegible]





[illegible][illegible]

[illegible]













[illegible][illegible]



[illegible]













[illegible]

الفضل بن محمد بن اسماعیل بن علی بن ابی طالب  
طباطبائی شریف خراسانی صاحب دیوانه  
خواجه طاهر بن محمد بن علی بن ابی طالب  
شاه طاهر بن محمد بن علی بن ابی طالب  
نصرت خان بن شاه طاهر بن علی بن ابی طالب  
میرزا علی بن شاه طاهر بن علی بن ابی طالب  
بیادشاه طاهر بن علی بن ابی طالب  
قادر بن شاه طاهر بن علی بن ابی طالب  
حاج میرزا طاهر بن علی بن ابی طالب



[illegible]

*[Faint handwritten signature]*



[illegible][illegible]

10

19











۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible][illegible]















برشاید و حقیقت نفخ ظاهر بدو وقوعی لازم باشد این مرض از جهت تشبیه بر شیشه و انقلاب المصطفی فرق  
بیجا است که در ایلا دین ایچر بقی برید خالی از عفونت نبود بلکه مل محض باشد و پوستها را که قی برید و  
از خوردن حموضات و جمع شده کند بخلاف انقلاب المصطفی که بر کس است چنانچه در این گفته شده که با باشد  
که این مرض از او دیگر و طعام سرد قاضی نمی سیمیدید که درشتان او قندم سبب است **علاج** از آنکه سباب  
تولید این مرض احد است بحسب سبب ایچر دردی گفته ایم احتمال نمائید و دانست که در ابتدا این علامت نفخ  
کلی دارد عاده اگر حروف درم باشد یا درم موجود بود و ششوی که کانی در صند باشد و دیگر آب بر ششوی و تضید و خزان  
بر حسب هده طبیب عازق است اما چنانکه در او یا غذا را ملازم سبب باشد یا که زردی نباشد یا شکم بار و غش کج  
یا باد لم سیمید و قی کند تا آن شی فاسد بیرون آید و بعد طبع را نرم سازند **فائده** در ذکر دویه که با بخا سیمید  
خوردن ان انواع تو لوج اسود دارد و قنورهای هده که شست او در هده شکم که درم بریان و شناخ گوزن شست  
ساخته شدید الشفع است و شناخ گوزن سوخته در د صعب در کساعت دردی شست و اگر خرد و اگر شرب  
که از خوردن استخوان حاصل شده باشد بگزید یا شرب یا در الحسل آمیزند و بعد نفخ عجیب نباشد اما سمرت بگیرن  
که که از خوردن استخوان حاصل شده باشد نیست که سیمید محض باشد و از این بهر گش ایچر بر شوک خار طریح بود  
نهایت ستوده باشد و گاه باشد که درین سر گش استخوان صمغ بایند و دی لعایت عجیب اثر است و در حوص این  
آورده اند که تعلیق دی از خوردن ش نافع تر است و کلو آید و نیز بایر که سیمید لیکن این استخوان باید که بر المصطفی باشد  
اگر برین استخوان غلافی گیرند از پوست پلنگ یا پوست گوزن یا پوست بوی که دیر اگرگ دریده بود و بر عمل کنند  
از د خصر و است که شکم نفخ مانند زانی طویل خوابا در د بود و خواه بی در دین حصر عام است از تو لوج **علاج** با تو لوج  
در تو لوج است رفع فیض نمائید بحسب رعایت شراج و این دو مفید است ایچر زرد و سفید شربت آید بر د و در د صلس استوس  
از هر یک جزوی بنیز د و مسا نمائید و غر غلو شش شش و غر غر و غر با د و صلا که د و بنده تا د و غر غر شکم طبع ابل کند و بنده که ترید  
در سفیج نیز غر غر ساند که مانع نبود **فصل** اند و در آن یعنی که شکم در این طبعیت بلعی که در آن معائنات شش و متو که در د  
و انواع او چهار است قسم اول آنکه ششی است حیاتی دی در زود و کاید و جب بلکین ابع این نوع در امعاء ایلا کند و در  
او مخصص است منع فیض سردی اطراف و سر و تشک و کالی و بریم سایدن دندان در خواب و حساس و غده غده  
لحم و در مضمون و فقیح حرکت تصاعده بناسوی مصلح در حالت سنگی و در بدن آن قبی یا در بر از حیانا و قلت بر زرد  
ششک طبع و در عت جمع و در شفاخ طبع چنانچه در استسقا میشود و باشد که از حرکات مودیه و خالارت تعقیب حیات  
فصل بندی بنده و بولک سیمید

در این مرض از جهت تشبیه بر شیشه و انقلاب المصطفی فرق بیجا است که در ایلا دین ایچر بقی برید خالی از عفونت نبود بلکه مل محض باشد و پوستها را که قی برید و از خوردن حموضات و جمع شده کند بخلاف انقلاب المصطفی که بر کس است چنانچه در این گفته شده که با باشد که این مرض از او دیگر و طعام سرد قاضی نمی سیمیدید که درشتان او قندم سبب است علاج از آنکه سباب تولید این مرض احد است بحسب سبب ایچر دردی گفته ایم احتمال نمائید و دانست که در ابتدا این علامت نفخ کلی دارد عاده اگر حروف درم باشد یا درم موجود بود و ششوی که کانی در صند باشد و دیگر آب بر ششوی و تضید و خزان بر حسب هده طبیب عازق است اما چنانکه در او یا غذا را ملازم سبب باشد یا که زردی نباشد یا شکم بار و غش کج یا باد لم سیمید و قی کند تا آن شی فاسد بیرون آید و بعد طبع را نرم سازند فائده در ذکر دویه که با بخا سیمید خوردن ان انواع تو لوج اسود دارد و قنورهای هده که شست او در هده شکم که درم بریان و شناخ گوزن شست ساخته شدید الشفع است و شناخ گوزن سوخته در د صعب در کساعت دردی شست و اگر خرد و اگر شرب که از خوردن استخوان حاصل شده باشد بگزید یا شرب یا در الحسل آمیزند و بعد نفخ عجیب نباشد اما سمرت بگیرن که که از خوردن استخوان حاصل شده باشد نیست که سیمید محض باشد و از این بهر گش ایچر بر شوک خار طریح بود نهایت ستوده باشد و گاه باشد که درین سر گش استخوان صمغ بایند و دی لعایت عجیب اثر است و در حوص این آورده اند که تعلیق دی از خوردن ش نافع تر است و کلو آید و نیز بایر که سیمید لیکن این استخوان باید که بر المصطفی باشد اگر برین استخوان غلافی گیرند از پوست پلنگ یا پوست گوزن یا پوست بوی که دیر اگرگ دریده بود و بر عمل کنند از د خصر و است که شکم نفخ مانند زانی طویل خوابا در د بود و خواه بی در دین حصر عام است از تو لوج علاج با تو لوج در تو لوج است رفع فیض نمائید بحسب رعایت شراج و این دو مفید است ایچر زرد و سفید شربت آید بر د و در د صلس استوس از هر یک جزوی بنیز د و مسا نمائید و غر غلو شش شش و غر غر و غر با د و صلا که د و بنده تا د و غر غر شکم طبع ابل کند و بنده که ترید در سفیج نیز غر غر ساند که مانع نبود فصل اند و در آن یعنی که شکم در این طبعیت بلعی که در آن معائنات شش و متو که در د و انواع او چهار است قسم اول آنکه ششی است حیاتی دی در زود و کاید و جب بلکین ابع این نوع در امعاء ایلا کند و در او مخصص است منع فیض سردی اطراف و سر و تشک و کالی و بریم سایدن دندان در خواب و حساس و غده غده لحم و در مضمون و فقیح حرکت تصاعده بناسوی مصلح در حالت سنگی و در بدن آن قبی یا در بر از حیانا و قلت بر زرد ششک طبع و در عت جمع و در شفاخ طبع چنانچه در استسقا میشود و باشد که از حرکات مودیه و خالارت تعقیب حیات فصل بندی بنده و بولک سیمید

در این مرض از جهت تشبیه بر شیشه و انقلاب المصطفی فرق بیجا است که در ایلا دین ایچر بقی برید خالی از عفونت نبود بلکه مل محض باشد و پوستها را که قی برید و از خوردن حموضات و جمع شده کند بخلاف انقلاب المصطفی که بر کس است چنانچه در این گفته شده که با باشد که این مرض از او دیگر و طعام سرد قاضی نمی سیمیدید که درشتان او قندم سبب است علاج از آنکه سباب تولید این مرض احد است بحسب سبب ایچر دردی گفته ایم احتمال نمائید و دانست که در ابتدا این علامت نفخ کلی دارد عاده اگر حروف درم باشد یا درم موجود بود و ششوی که کانی در صند باشد و دیگر آب بر ششوی و تضید و خزان بر حسب هده طبیب عازق است اما چنانکه در او یا غذا را ملازم سبب باشد یا که زردی نباشد یا شکم بار و غش کج یا باد لم سیمید و قی کند تا آن شی فاسد بیرون آید و بعد طبع را نرم سازند فائده در ذکر دویه که با بخا سیمید خوردن ان انواع تو لوج اسود دارد و قنورهای هده که شست او در هده شکم که درم بریان و شناخ گوزن شست ساخته شدید الشفع است و شناخ گوزن سوخته در د صعب در کساعت دردی شست و اگر خرد و اگر شرب که از خوردن استخوان حاصل شده باشد بگزید یا شرب یا در الحسل آمیزند و بعد نفخ عجیب نباشد اما سمرت بگیرن که که از خوردن استخوان حاصل شده باشد نیست که سیمید محض باشد و از این بهر گش ایچر بر شوک خار طریح بود نهایت ستوده باشد و گاه باشد که درین سر گش استخوان صمغ بایند و دی لعایت عجیب اثر است و در حوص این آورده اند که تعلیق دی از خوردن ش نافع تر است و کلو آید و نیز بایر که سیمید لیکن این استخوان باید که بر المصطفی باشد اگر برین استخوان غلافی گیرند از پوست پلنگ یا پوست گوزن یا پوست بوی که دیر اگرگ دریده بود و بر عمل کنند از د خصر و است که شکم نفخ مانند زانی طویل خوابا در د بود و خواه بی در دین حصر عام است از تو لوج علاج با تو لوج در تو لوج است رفع فیض نمائید بحسب رعایت شراج و این دو مفید است ایچر زرد و سفید شربت آید بر د و در د صلس استوس از هر یک جزوی بنیز د و مسا نمائید و غر غلو شش شش و غر غر و غر با د و صلا که د و بنده تا د و غر غر شکم طبع ابل کند و بنده که ترید در سفیج نیز غر غر ساند که مانع نبود فصل اند و در آن یعنی که شکم در این طبعیت بلعی که در آن معائنات شش و متو که در د و انواع او چهار است قسم اول آنکه ششی است حیاتی دی در زود و کاید و جب بلکین ابع این نوع در امعاء ایلا کند و در او مخصص است منع فیض سردی اطراف و سر و تشک و کالی و بریم سایدن دندان در خواب و حساس و غده غده لحم و در مضمون و فقیح حرکت تصاعده بناسوی مصلح در حالت سنگی و در بدن آن قبی یا در بر از حیانا و قلت بر زرد ششک طبع و در عت جمع و در شفاخ طبع چنانچه در استسقا میشود و باشد که از حرکات مودیه و خالارت تعقیب حیات فصل بندی بنده و بولک سیمید

کتابخانه عمومی  
موسسه تخصصی  
پژوهش و تحقیقات  
فرهنگی و تاریخی  
تهران

[illegible]

در حقین پس غایت حیات  
که در شکم باشند بیرون اند  
باز علیل از خون در کاره  
نمایه صفایند صفت آن بپا  
و در سرس با بوی نغمه سر  
هفت درم برگ شفا لویک  
کعبه جوشانند در یک کام  
تا نصفی باز صاف کرده بجان  
روغن با صاف و نه عمل نمایند  
نوسید که برگ خرد و بزرگ

[illegible]

































[illegible][illegible]



































او است که بکثیره در غلظت اغویه در وسط او رفته بر شیم محکم قوی بر بند پس اینصورت  
 را در جوف بنویسد که در او رنده و بوی احکام صناعی سده و اگر دانند بیکدیگر بر او داخل نمایند و این بنویسد که  
 سخی است بقا مایه در اصل در او رنده انطراف که تقویت مایه اول قضیه است بعد از شسته بر شیم اگر که در جوف  
 بسته اند و سر دیگر بیرون باشد بقوت تمام یکبارگی تا جبهت ضرورت ظاهر در جوف اول بیرون آید  
 و باید که پیش از استعمال قانایه ازین فریاد تا ملین حاصل شود و اگر چیزی می یابند بر سر وجود گذارند و بکنند تا شک  
 آید که پیش از بیرون آمدن عمل نسبت به اول فصل از در تقطیع بول این نیز چند قسم است قسم اول که بول  
 پذیرد و بخلط گرم و علامت است از سردی بولست در بخله بر خاستن این قسم که جاع و تشنگان و از خوردن  
 و قی و یا صحت حادث شود و همیشه در زمان گرم دیگر خراج می برد و جوان پدید آید علاج کثیره و بخیای بارد چون خنجر و  
 و که در خشخاش و کابو و خیارین تریز بوشند و در صلب البول بارد یار کرده مار کثیره و بخیای بارد و کاه بود که در و مانند  
 شاول کنند و شرب شربت بنفشه شربت خنخاش سودا در صفت قرص ماسک البول بارد و بخیای بارد کثیره  
 حاصل کل از منی صندل گلاب صمغ عربی کوفته بخیای بارد و از اصل از زنده دم آنکه قوت ماسکه ضعیف شود و  
 صفت بزم نشانه یا سردی فراج او یا به سبب شرفای عضله که طیف نشانه است و علامت او سپیدی بول  
 و تقدم تدابیر مرده و حرقت و عطش نابودن گاهی بول خبی است یا بیرون آمدن علاج همچون بای گرم چون  
 شرو و لیوس طیف لعل که در جوارش کند و بخیای بارد و بعضی قوا بعضی چون جبهت بلوط چوب الا شل و خندان و بخیای بارد  
 تمام دارد و در اطراف لعل صغیر سرد یا بخیای بارد و بخیای بارد و ماسک البول بارد که در کنگ و انجیر و غیر  
 و ترخیخ نشانه و جلای از شست و دروغن بید انجیر خوردن و مالیدن و مویایی بر غن و بن بر غن با دوام حل نشانه  
 در اصل چکاندن و در بر برداشتن کثیره النفع است صفت قرص ماسک البول بارد و بخیای بارد که در بخیای بارد  
 سعد و قرحه و خولجان و اس و ج و کبر یا از هر یک یا مشتالی نرم کوفته و در ممل نمایند به شرب کهنه یا شات یا آب  
 حاقه و از نه بکثرتال هر روز خوردن نفع دارد و آب که در او دینه که باشد مفید است قسم سوم که در ممل با صغیر یا بخیای بارد  
 از جیاج و الدم یا قروح یا جرب که در نشانه افتد یا از جاس نشانه در آن که در شرب البول گفته شد موجب تقطیع گردد  
 و علامت و علاج او از عشر البول جوید فصل اندلس البول و وی است که بول بغیر از او بیرون آید و آن که  
 قسم است قلم اول که نشانه یا عضله که محیط است سرخی شود بواسطه غلظت و در طوبیت و علامت او سپیدی بول است  
 و عدم حرقت و جلا علامت سوی فراج بارد و بید بودن این قسم را کثیره یا بخیای بارد و در علامت شود علاج چنانکه در شیم













[illegible]

بفرموده و گاه در روزهای  
 دیگر در آن صوفی که از آن است  
 و در میان آن از آن است و در  
 بعد از آن از آن است و در  
 مجرای که در میان آن است  
 و در میان آن از آن است و در  
 دارد که از آن است و در  
 مجرای که در میان آن است  
 و در میان آن از آن است و در  
 دارد که از آن است و در

در این بیماری که در میان اعضا و اجزا...  
الاجزاء را ملل و توی و ملل و اغلاطه ندیب و منزل علاج آب نیم گرم بر آلت...  
و از خاک و کبر سبب...  
بر وقت روحی استعمال نمایند تا دفعه پدید آید...  
بر دیار حرارت مفرط یا برست و بدان سبب آلت معالجت نکند و مسترخ باشد و علامت او قوت بدنی...  
با کمال ملل نمی باشد بلکه اندک ضعیف می باشد و گاه باشد که عدم تولد نفخ از قوت حرارت و نقصان طوبیت...  
و نشان آن است که پس از اکل و شرب فاسد گر ماکول و طوبی نوز و کثیر احوار است باشد تشنه توت نیز و گاه...  
باشد که عدم حرارت مانع تولد نفخ باشد و این بسیار بود و نشان او این است که شکام گرمی و خلط و عده...  
عند حرکات سبب و استعمال فذیه و ادویه غلیظه تشنه توت گیر و علاج آنچه از نقدان طوبیت بود و جسته...  
ترطیب استقامت و تیرنج و مانند آن بکار برند و از فذیه چون باقلا و حبش و شیرینده با آنکی و اینی تناول نمایند...  
و از ادویه بایسید هر چه گرم بود و تشنه توت فرمایند و شدید آلت بر سر و غرض از حرارت منظر...  
خشکی می آید و این سستی ضد تولد نفخ است و آنچه از عدم حرارت باشد جسته تخمین میسجین گرم وادمان...  
و جبهه آن هر چه مناسب او بود استعمال نمایند فوسخ چهارم آنکه عارض شود با اعصاب جنسی از فاسخ...  
بواسطه اعصاب فاسد بلغمی در اعصاب مذکوره یا بواسطه استنادن در آب سرد و زانی طویل یا...  
تشنه توت برف و مانند آن و طاهر است که چون سببی از این اسباب نواح اعصاب فاسد شود بقوه محرکه و...  
حاصل منقل نگر و در آن عضو علامت او غارة و قوت منی است و سهولت خسرو ج اولیغرا نشانه و آنکه آلت...  
ضعیف است و حرکه بود و در بر و زانو و بار یک شود و بر سیدن آب سرد و قطع من و سرد گرد و یا که گز...  
سبب بلل آن نقصان حس و بداند که مرض مذکور اگر توی تر باشد و غرض شده و منزل وضعف در آلت...  
بسیار راه یافته باشد توقع علاج نباشد و این نوع را نه گوید و صاحب از اعنی خوانند اما اگر جسته...  
بود و سببی نباشد و بر سیدن آب سرد آلت قطع من و جتمع تواند شد و بلاییت باریک باشد و او بر پیر بود...  
علاج آنچه در فاسخ گفته شد عمل کنند و بدانند که در این من خفته و حولات و سوجات تشنه توت تمام دارد و در استقامت...  
تشنه توت بر بیاتن و کیفیت فاسدات جماع و بیان ندارد که سفر است که اگر تشنه توت جماع حال نمود و انضصال

فصل در علاج...  
در این بیماری که در میان اعضا و اجزا...  
الاجزاء را ملل و توی و ملل و اغلاطه ندیب و منزل علاج آب نیم گرم بر آلت...  
و از خاک و کبر سبب...  
بر وقت روحی استعمال نمایند تا دفعه پدید آید...  
بر دیار حرارت مفرط یا برست و بدان سبب آلت معالجت نکند و مسترخ باشد و علامت او قوت بدنی...  
با کمال ملل نمی باشد بلکه اندک ضعیف می باشد و گاه باشد که عدم تولد نفخ از قوت حرارت و نقصان طوبیت...  
و نشان آن است که پس از اکل و شرب فاسد گر ماکول و طوبی نوز و کثیر احوار است باشد تشنه توت نیز و گاه...  
باشد که عدم حرارت مانع تولد نفخ باشد و این بسیار بود و نشان او این است که شکام گرمی و خلط و عده...  
عند حرکات سبب و استعمال فذیه و ادویه غلیظه تشنه توت گیر و علاج آنچه از نقدان طوبیت بود و جسته...  
ترطیب استقامت و تیرنج و مانند آن بکار برند و از فذیه چون باقلا و حبش و شیرینده با آنکی و اینی تناول نمایند...  
و از ادویه بایسید هر چه گرم بود و تشنه توت فرمایند و شدید آلت بر سر و غرض از حرارت منظر...  
خشکی می آید و این سستی ضد تولد نفخ است و آنچه از عدم حرارت باشد جسته تخمین میسجین گرم وادمان...  
و جبهه آن هر چه مناسب او بود استعمال نمایند فوسخ چهارم آنکه عارض شود با اعصاب جنسی از فاسخ...  
بواسطه اعصاب فاسد بلغمی در اعصاب مذکوره یا بواسطه استنادن در آب سرد و زانی طویل یا...  
تشنه توت برف و مانند آن و طاهر است که چون سببی از این اسباب نواح اعصاب فاسد شود بقوه محرکه و...  
حاصل منقل نگر و در آن عضو علامت او غارة و قوت منی است و سهولت خسرو ج اولیغرا نشانه و آنکه آلت...  
ضعیف است و حرکه بود و در بر و زانو و بار یک شود و بر سیدن آب سرد و قطع من و سرد گرد و یا که گز...  
سبب بلل آن نقصان حس و بداند که مرض مذکور اگر توی تر باشد و غرض شده و منزل وضعف در آلت...  
بسیار راه یافته باشد توقع علاج نباشد و این نوع را نه گوید و صاحب از اعنی خوانند اما اگر جسته...  
بود و سببی نباشد و بر سیدن آب سرد آلت قطع من و جتمع تواند شد و بلاییت باریک باشد و او بر پیر بود...  
علاج آنچه در فاسخ گفته شد عمل کنند و بدانند که در این من خفته و حولات و سوجات تشنه توت تمام دارد و در استقامت...  
تشنه توت بر بیاتن و کیفیت فاسدات جماع و بیان ندارد که سفر است که اگر تشنه توت جماع حال نمود و انضصال



[illegible][illegible]



[illegible][illegible]













[illegible]

میباید که در این  
 در این عالم عصبیت را در هر  
 باطنی است که در هر  
 برود و در هر  
 در این عالم عصبیت را در هر  
 باطنی است که در هر  
 برود و در هر  
 در این عالم عصبیت را در هر  
 باطنی است که در هر  
 برود و در هر

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

مجلس شورای عالی  
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه  
شماره ۱۰۱۲

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

و در این کتاب  
سین دایم  
و شمس الدین  
نور و شمس  
مقامه این  
نمایافته  
از دست خط  
و در این کتاب  
نور و شمس  
نور و شمس



























در هر گرم درم صلب لغتیه یا نول و غیر آن بر چسبده و مستحکم و مانع زدن نمی باشد و این نوع هست  
 مستحکم است بر انقباض الرحم و هر یک از این شناخته می شود و کلی علاج از ازاله سبب کنند که ممکن بود و ملا  
 فرو گذارند تا بافت و یکدیگر بخوابند زیرا که اتصال این جنین نمیشود مگر با این یار او و به جا و ازاله و این جنین نظر  
 هست نوع دوم و از چشم که چشم رحم از مقابل فرج منور شود بدان سبب در وی منی در نیاید و عاقل است او است  
 که چون کام جفا نیست رحم در و کند چون قابل به نکشتن جنین در برابر که بعد از جفت مایل است و باشد که در فرجه  
 بول و قابل جفت که در و در گویا که سبب پوشیده نیست و سبب او یا درم صلب است یا تا کثافت و تقبض که در شقی  
 رحم نمیدانند بلکه در گریه یک شقی وی بدید که یاد کند که در برابر او ایضا یک شقی عارض شود و جفت انقباض  
 اختلاط غلیظه به بر باطالت و ایلات آن دیار بار کران بر دوشن و جسدن و در سیدن و چیزی گریان کشیدن و در آن  
 که از نور رحم گفته اند از چند نجات نیست علاج اگر سبب ازاله است و استوار نگهاده بود و قصد صانع کنند از جانب  
 محاذی شقی مایل و اگر جفت تقبض نگاشته بود و صرف بغیر ما و حقه کنند قیل الطلیح انجیر یا بونیز و حقه و اگر غلظ  
 تخم که آن در تخم نبند انجیره و در تخم یا بوند و پدید آید و گویان بماند و برگ کرنب پنجه و در تخم کخند و پیه کایان آخته  
 صورت را بدان آلوده محمول سازند و حمام و طب و این جفت آن تقبض نگاشته و رحم لغتیه تمام دارد و اگر جفت  
 ازاله انقباض بطور بات بود بر جسم جفت تنقیه و اوار جات بکار برند انقباض به نگاه سبب ازال شود و میان آن با  
 باشد باید که قابل یعنی وایه است کند از ازاله نکشتن تا که درین رحم مقابل فرج آید و نکشتن قابل باید که بغیر از این باب  
 شوم کند و باشد تا حرار آسید رسد و یکسانی ارجع شود نوع شیر و هم آنکه جسم از علت پاک  
 باشد و بدن سالم اما از امور خارجی یا انفسانی چیزی بوقوع انجامد که مانع است استقرار لفظ یا چنین گردد  
 و این چند گونه است یکی آنکه زن به پیشتر از زایان و زود زنی در رحم قرار گرفته باشد دوم آنکه  
 عیفت کند یا جوع شدید کشد یا استسلم شود یا بری از امور بدنیه یا انفسانی سوم آنکه استخراجه غایب یا اکثر  
 جماع یا اکثر استقام اتفاق افتد و بدان سبب چنین ساقط شود اما منقرض است غرض جفت آن است که  
 روده را ضعیف می سازد و ولجاء در آن جنین ضعف را می باید تا اکثر جماع از آنکه نتواند میکند رحم را  
 بخارج بنا بر احتیاج طبیعی او بر جفت بنی میساخته و چنین مادامه قاطع میکند تا اکثر استقام آنکه  
 مطلق و مرغی از جفت و خارج چنین باقی بماند و ای سبب بکثرت زایان و جفت غایب و سور انفسانی  
 عیفت و جفت و در آن و فرج و اینها باعث عیفت و تقوای می شوند که عیفت از آنرا و جفت و مافوق خار باشد

[illegible]













[illegible]







[illegible][illegible]





می زنند و این قسم مروج است و در این کتاب هم همین قسم با خود است فایده هرگاه که از این قسم خون گشتی  
 مشارکت دارند و در مرق اندر زیر پستان ایند اینجای از موضع مجامع مخصوص کرده اند و از آنکه حرکت خون گشتی  
 با فضل باطنی است طبیعت نیز معاون است بر دفع مای قوی باید تا از باز دارد از رحم پس مجاری فرود آمده  
 و بمنزله می گویند که آن سوره اندر تاسکمان این مروج است شنجذب شود و جذب قوی افتد اما بهر حال شنجذب شدن و از وقت  
 انقباض و از زیر آلت تناسلی حرکت رکبانیست نوع دوم که خون قوت و حرارت پذیرد و جهت لطافت و رقت از افواه  
 رکبانی یا باریک که هم جریان دارد و علامت او رقت و صفرة و حرقت خون است و خروج او بصورت ضعف بدن و در رکب  
 رنگ علاج جهت تنقیه صفرا مطبوخ بیلبر و رو شایسته و هند که اینها با وجود قوت مسهل قوت قابضه هم دارند  
 و جهت امال اینچ در نوع اول گفته شد بعد از آن جهت قبض در تبرید و تعلیل خون بود و هرگز در دستمال مشروبات و آب  
 و اطباء از رنگت قابض بار بود از آنکه به شربت غلاب و انار و بهر یار لیس رب ریاس می و سیب از آنکه در هر  
 و شکر و کینه و باینه یا ریخ و عکس بود و در قرص که با یارب ریواج یا شربت زرشک و انار و البسین است و در ریخ  
 کاتار و کس و گل سنج و مار و پوست انار شستن بدان شکر کردن و شیان کحل بر دشتن لقمه ام دارد نوع سوم  
 از آنکه رطوبت مای در بدن غالب شد و بدلیل قوام خون قوتی گردد و افواه عروق مسترخ شود و با نصر و سیلان  
 نماید و علامت دی رقت و سپید خون است و انار دیگر انواع نابودن و حمله علامات بلغم پیدا شدن علاج مروج  
 بر ضحاک و ایراجات و هند و هر چه چغندر باشد از اغذیه و انشیر بود و در کذا لک لطلیة از نباتات و نباتات که  
 مناسب و باشد نوع چهارم که خلط صفراوی غالب شود و انقباض افواه عروق رحم غایب و علامت و علاج و نباتات  
 که در نوع دوم سنی اینچ از حدت و رقت خون افتد گفته شد و اینچ که خلط حاد سودای مفتوح افواه این قوتی گردد  
 و علامت او سیاهی خون است و باشد که یکد یا سیب یا کیده اگر غلبه پاک تازه برایش گرم نموده زن از آنکه  
 و تمام شب بدار و صبح از آنکه بر آورد و در سایه خشک کند لکن آن پشه دلیل قوی باشد بر احتیاج مسهل  
 اگر سپید بود رطوبت بلبی است و اگر سیاه یا کیده یا سیب بود سودای است و اگر زرد بود صفرا و است و اگر  
 گرم کردن پشه برای آن است که رنگ خلط نیکو متاثر گردد و احتیاج بدین تحقیق انگاه است که سبب ضعف و تب  
 باشد و دیگر از این تمایز نتوان کرد و اگر نه آنجا که بهر یک دلیل ساطع است بر وجود هر سبب پیدا بود  
 علاج جهت تنقیه صفرا مطبوخ بیلبر و رو شایسته و هند که اینها با وجود قوت مسهل قوت قابضه هم دارند  
 و جهت امال اینچ در نوع اول گفته شد بعد از آن جهت قبض در تبرید و تعلیل خون بود و هرگز در دستمال مشروبات و آب  
 و اطباء از رنگت قابض بار بود از آنکه به شربت غلاب و انار و بهر یار لیس رب ریاس می و سیب از آنکه در هر  
 و شکر و کینه و باینه یا ریخ و عکس بود و در قرص که با یارب ریواج یا شربت زرشک و انار و البسین است و در ریخ  
 کاتار و کس و گل سنج و مار و پوست انار شستن بدان شکر کردن و شیان کحل بر دشتن لقمه ام دارد نوع سوم  
 از آنکه رطوبت مای در بدن غالب شد و بدلیل قوام خون قوتی گردد و افواه عروق مسترخ شود و با نصر و سیلان  
 نماید و علامت دی رقت و سپید خون است و انار دیگر انواع نابودن و حمله علامات بلغم پیدا شدن علاج مروج  
 بر ضحاک و ایراجات و هند و هر چه چغندر باشد از اغذیه و انشیر بود و در کذا لک لطلیة از نباتات و نباتات که  
 مناسب و باشد نوع چهارم که خلط صفراوی غالب شود و انقباض افواه عروق رحم غایب و علامت و علاج و نباتات  
 که در نوع دوم سنی اینچ از حدت و رقت خون افتد گفته شد و اینچ که خلط حاد سودای مفتوح افواه این قوتی گردد  
 و علامت او سیاهی خون است و باشد که یکد یا سیب یا کیده اگر غلبه پاک تازه برایش گرم نموده زن از آنکه  
 و تمام شب بدار و صبح از آنکه بر آورد و در سایه خشک کند لکن آن پشه دلیل قوی باشد بر احتیاج مسهل  
 اگر سپید بود رطوبت بلبی است و اگر سیاه یا کیده یا سیب بود سودای است و اگر زرد بود صفرا و است و اگر  
 گرم کردن پشه برای آن است که رنگ خلط نیکو متاثر گردد و احتیاج بدین تحقیق انگاه است که سبب ضعف و تب  
 باشد و دیگر از این تمایز نتوان کرد و اگر نه آنجا که بهر یک دلیل ساطع است بر وجود هر سبب پیدا بود

در این کتاب هم همین قسم با خود است فایده هرگاه که از این قسم خون گشتی مشارکت دارند و در مرق اندر زیر پستان ایند اینجای از موضع مجامع مخصوص کرده اند و از آنکه حرکت خون گشتی با فضل باطنی است طبیعت نیز معاون است بر دفع مای قوی باید تا از باز دارد از رحم پس مجاری فرود آمده و بمنزله می گویند که آن سوره اندر تاسکمان این مروج است شنجذب شود و جذب قوی افتد اما بهر حال شنجذب شدن و از وقت انقباض و از زیر آلت تناسلی حرکت رکبانیست نوع دوم که خون قوت و حرارت پذیرد و جهت لطافت و رقت از افواه رکبانی یا باریک که هم جریان دارد و علامت او رقت و صفرة و حرقت خون است و خروج او بصورت ضعف بدن و در رکب رنگ علاج جهت تنقیه صفرا مطبوخ بیلبر و رو شایسته و هند که اینها با وجود قوت مسهل قوت قابضه هم دارند و جهت امال اینچ در نوع اول گفته شد بعد از آن جهت قبض در تبرید و تعلیل خون بود و هرگز در دستمال مشروبات و آب و اطباء از رنگت قابض بار بود از آنکه به شربت غلاب و انار و بهر یار لیس رب ریاس می و سیب از آنکه در هر و شکر و کینه و باینه یا ریخ و عکس بود و در قرص که با یارب ریواج یا شربت زرشک و انار و البسین است و در ریخ کاتار و کس و گل سنج و مار و پوست انار شستن بدان شکر کردن و شیان کحل بر دشتن لقمه ام دارد نوع سوم از آنکه رطوبت مای در بدن غالب شد و بدلیل قوام خون قوتی گردد و افواه عروق مسترخ شود و با نصر و سیلان نماید و علامت دی رقت و سپید خون است و انار دیگر انواع نابودن و حمله علامات بلغم پیدا شدن علاج مروج بر ضحاک و ایراجات و هند و هر چه چغندر باشد از اغذیه و انشیر بود و در کذا لک لطلیة از نباتات و نباتات که مناسب و باشد نوع چهارم که خلط صفراوی غالب شود و انقباض افواه عروق رحم غایب و علامت و علاج و نباتات که در نوع دوم سنی اینچ از حدت و رقت خون افتد گفته شد و اینچ که خلط حاد سودای مفتوح افواه این قوتی گردد و علامت او سیاهی خون است و باشد که یکد یا سیب یا کیده اگر غلبه پاک تازه برایش گرم نموده زن از آنکه و تمام شب بدار و صبح از آنکه بر آورد و در سایه خشک کند لکن آن پشه دلیل قوی باشد بر احتیاج مسهل اگر سپید بود رطوبت بلبی است و اگر سیاه یا کیده یا سیب بود سودای است و اگر زرد بود صفرا و است و اگر گرم کردن پشه برای آن است که رنگ خلط نیکو متاثر گردد و احتیاج بدین تحقیق انگاه است که سبب ضعف و تب باشد و دیگر از این تمایز نتوان کرد و اگر نه آنجا که بهر یک دلیل ساطع است بر وجود هر سبب پیدا بود











۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵۰  
 ۱۵۵۱  
 ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۳  
 ۱۵۵۴  
 ۱۵۵۵  
 ۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۵۹  
 ۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱  
 ۱۵۶۲  
 ۱۵۶۳  
 ۱۵۶۴  
 ۱۵۶۵  
 ۱۵۶۶  
 ۱۵۶۷  
 ۱۵۶۸  
 ۱۵۶۹  
 ۱۵۷۰  
 ۱۵۷۱  
 ۱۵۷۲  
 ۱۵۷۳  
 ۱۵۷۴  
 ۱۵۷۵  
 ۱۵۷۶  
 ۱۵۷۷  
 ۱۵۷۸  
 ۱۵۷۹  
 ۱۵۸۰  
 ۱۵۸۱  
 ۱۵۸۲  
 ۱۵۸۳  
 ۱۵۸۴  
 ۱۵۸۵  
 ۱۵۸۶  
 ۱۵۸۷  
 ۱۵۸۸  
 ۱۵۸۹  
 ۱۵۹۰  
 ۱۵۹۱  
 ۱۵۹۲  
 ۱۵۹۳  
 ۱۵۹۴  
 ۱۵۹۵  
 ۱۵۹۶  
 ۱۵۹۷  
 ۱۵۹۸  
 ۱۵۹۹  
 ۱۶۰۰  
 ۱۶۰۱  
 ۱۶۰۲  
 ۱۶۰۳  
 ۱۶۰۴  
 ۱۶۰۵  
 ۱۶۰۶  
 ۱۶۰۷  
 ۱۶۰۸  
 ۱۶۰۹  
 ۱۶۱۰  
 ۱۶۱۱  
 ۱۶۱۲  
 ۱۶۱۳  
 ۱۶۱۴  
 ۱۶۱۵  
 ۱۶۱۶

[illegible][illegible]













[illegible]

۴۰  
ایک طرف سے یہ قدرتی حیرت انگیز طاقت کے ساتھ کہ اس کی طرف سے جو کچھ







همان است که در کتب شریعت رعایت برودت و سرداری فراج و در حالت افاقیت قصد  
 کنند و در این حیض و چند چنانچه در حقیقت است ذکر یافته اما اگر این علت زن حامله را افتد  
 قصد و اسهال مناسب نیست پس اگر ایام وضع نزدیک باشد بقیه تفه کنند که موضع بجم  
 خود بخود زایل خواهد شد و اگر ایام وضع دور باشد بطلیف اغذیه و بالمسکین و غیره  
 بسند کنند فراج در سرداری و برودت و در حالت نوبت جهت افاقیت  
 بستن اطراف و ششومات و چندان که جنین را مضرب باشد قناعت در زنده نگه داشتن  
 در حالت افاقیت نفع تمام دارد و حامله را هم عاقله جنین است و بسم دفع علت و بخار  
 از دیا و خون بفرور بود و نوبت عرض زود و روشو و قصد توان کرد و مسل خفیف توان  
 و او خاصه که محل از ماه سوم گذشته باشد بجا هشتم رسیده و هذا در این عرض سبب  
 حاجت بکار بر زن مثلاً اگر سرداری غالب باشد قلیه که دو و اسفناخ و اگر ایامش  
 منقشه و برج مناسب است و اگر برودت غالب باشد گوشت کبک و تید و عصاره  
 و راج و در این صفت موافق **فصل** اندر جمع آمدن آب در رحم علامت  
 وی آن است که حیض باز آید و هنگام حبس بکثرت فراج سرد در شکم افتد و حالت  
 شبیه به شفقای زنی پدید آید و باشد که کاسیت رطوبت از رحم بیاید علاج او به  
 که باد را در حیض مخصوص است بپزند و در نقیه بدان و رحم کم کنند و اخذ که در شفق  
 زنی گفته شد احتمال نمایند و هر چه براسی سوخته و استقهای است و بسیار  
 جسم سرد دارد بکار برند و قی نفع تمام دارد و جمع دریا صفت سوخته است و گویند  
 که خرق سپید برداشتن نفع مند است **فصل** اندر نطفه رحم و سبب و سبب ضعف  
 قوت های رحم است و موجبات ضعف قوت های او سوی فراج سرد و غیر مفرط یا دشوار  
 زایدان یا سردی سرد که سردی را سرد کند و ظاهر است که چون قوت های رحم ضعیف شود  
 هر نطفه جان رسد بواسطه حرارت ضعف حرارت مستجاب به مایه گردد و آن راج در عرق  
 رحم یا جزو و ابای ادیانی پایین خلل اجرای اینهاست و بخت پس شود و فراج در عرق  
 سوی فراج سرد که مضطرب بود گذشته سرداری است و موجب نفع نمی تواند شد





فما مضى

حوائط درباران و زنان محرابیان  
عبدست یغمال افغانان قوی  
مضامین و بیرونیت نافه و عیار  
نماه و دافع اراکین بارده و پیر  
مظفرانه مصداق الجلیس منظر  
بسم الله الرحمن الرحیم  
الیکلام بایکفشان

قرن سله

تاریخ افغانستان  
ج ۱  
صفحه ۱۲







































بیشتر از غم بود و علاج قانونی که در همه گفته شد مرعیانند و از آنکه ترسل نمایند و شربت سیب و  
 و عرق بید شکر خرب لغت تمام در دفعه چهارم آنکه از فکر بسیار پدید آید و سبب نیز رجوع است  
 بنابطن و بدن سبب گم شدن علامات و همان است که در غمیه مذکور شد علاج آنچه در غمیه ذکر  
 یافت بکار بند زیر کاف که در همه روح لغسانی تعلق دارد پس درین بار عایت مانع استند با تجمیع  
 آنکه از غضب تندید یعنی ششم مفرط پدید آید جهت آنکه روح در غضب میل بخارج میکند و گرم میشود و  
 او نیست که روی بیمار بلکه تمام بدن او سرخ و متفصح بود و چشمها نیز سرخ و برآمده باشد و بنفش عظیم بود  
 سرخ بود و بسیار باشد که دست و دیگر اندامها بزرگ و بنفش شایع و متواتر و متکلی باشد و اگر چشمها درگاه  
 که هم و غوغا و آویار بود و رنگ و بی رونمای علاج نخست بنفش و مدارا و اعتدال و در غمها مطابق مولفین  
 و لایم ششم او اگر سازند و بکلیات خنده قرا و بهیامی حیات قرا و اجتماع است و از غم که ششون  
 و کلاب کافور و صندل و بنفشه نیلوفر و بنفشه طلا نمایند و کلاب سرو سینه و روی بزرگ  
 انار بن شرب غوره و دیوانج و سیب صندل هر چه هر چه بنوشانند و از اغذیه هر چه سرد تر بود بخورند  
 یا حموضات قتیق داده پس آن زمان که حرارت با عطلا افتد بحام معتدل که هوا او ملوفی و آب او  
 بود برند و در آبن نشانند و فیکوترین آب سردی کسی که مرد جوان و محرومی مزاج قوی السخه بود و در  
 تابستان باشد نیست که چون آبن زن حمام براید همان بقطعه یکبارگی خود را در آب سرد اندازد  
 و صاحب این تب را از شرب شراب منع نمایند و بگی در آن کوشند که خواب آرد و آسایش دهند  
 فوج ششم آنکه از فرج مفرط پدید آید و باید دانست که فرج شدید روح را شکر سازد و بخارج  
 سبب بسیار باشد که روح گرم شود زیرا که روح گرم لطیف است بادی حرارت خاصه که قوی  
 باشد گرم میشود و با جهت لطافت بحالت خود بیا میگرد و از آنست که حتی یوم بزرگ و گذر و علامت  
 او همان است که در غضبی گفته شد مگر آنکه میتی چشم درینجا برضای هیات چشم و غمی غضب با  
 و ایضا تواتر بنفش و ریخاک مبر بود علاج آنچه در غضبی ذکر یافت بعضی آنرا در سرد و روحت است  
 و فانی و لایم ششم آنکه از فرج مفرط یعنی بیداری بسیار پدید آید زیرا که بخوابی  
 روح را بمنزله ریاضت است و بدن او علامات او غم و عیون است جهت تحلیل و با تواتر چشم  
 در روی او تنگ بدن جهت بخار نار خام که از عدم فم طعام حاصل شود و تیرگی او جهت جفین

از آن در پیش نرم چو شانه  
دست بماند تا به غیره  
یک می کشند که شود  
و که علاج است  
علاج آن شربت بود  
نارنج و شربت نازین  
از اینها هر کدام که خواست  
باعث نای نازک  
تفاوت کنند  
جایات لایق و شایسته  
تکلیف غشبه و شایسته  
و علاج است که جو  
است خنده و ساق  
نفع دارد و هر که سخت  
شش جاع و غذا گرم  
و شربت نمک دارد  
است عرق که این  
بخیار

[illegible]



استغفار بخیر و بداید و این استغفار عام است که از خون بود یا از غلطای دیگر نفس عارضه باشد یا از غلطای باطنی  
پس از او بپوشد و بعد از قصد حدث گردد اما حدث تنب بیدتی و اسهال جهت است که روح  
گرم شود و تعجب می کشد از حرکت اخلاط الایس از برآمدن خون جهت آن است که استغفار غالب می آید و خون  
باقی را گرم تر میگرداند جهت زوال لطوبت تقادم و بدید از انجروه و خالی و بولفی شود و روح گرم و متعجب می آید  
و علامت او آن است که بعد از استغفار بدید عسل لاج الیک است حال تنبی و در کتب بانی یا شنبه بزر  
گوشتند از انچه در خود او باشد در جهت اسهال تنبی ذکر یافته و پیشی بر دشمنی باران و سبیل تر کرده و بر  
معدنه همان که گاه گاه نفس تمام دارد و گاه که گاه تنیده دیگر زیر که هر چه بگرم بود استی دارد و گاه که تب و نفث گرم  
باشد و تنگی پیدا و صندل را گسیخ و آفاقه و سنگ که آب آس و کلار بر دارد و بکوبد و سازند و حرازش  
یا اسهال و قور باز دارد و غذا از دهانه ترش انار و انار یا زرشک یا ساق بار کرده و از آنکه سبب اسهال و  
صفت تمام روحی نموده باشد و این ترین بنهار با الهم است و سلب رقیق نیز نموده دارد و گفته اند بهترین بار الهم  
اینجا است که صاحب ذخیره و این بحث ذکر کرده و اگر تب و تعجب ضد یا بعد بر آمدن تن بر خاف و جز آن بدید  
آرد باشد در آنکو شند که صفا فرمودند و برای اینکار هر چه سرد و مرطوب است سود دارد و سبب آید  
گاه باشد که قصد کنند و خون از مقدار می که باید بگردد و بدان سبب انجروه و ساکنه و اخلاط و حرارت آیند  
روح را گرم ساخته حی بوم احداث نمایند و در این وقت باید که زودی رگ زنده و خون و از گریز نماند حی بوم  
بخی حفظ استقال کند و نوع یار دهم اندر حی بوم که از حج بدید آید و باید دانست که در فوی حرات  
روحی جدا باشد و روح را گرم می سازد و بدان سبب تب می آید و علامت او حدث تنب است  
نمور در در سیر یا گوش یا چشم یا دندان یا خزان علاج بازاله مرض عفو ما و تنب سکین و جمع نوع  
کند زبر که تب عرض دهد است و در سبب است سبب چون زایل شود عرض نیز زایل گردد اما اگر در دبا  
و تب باقی باشد از قبل حی بوم بعضی باشد و در این صورت انچه در تعبیه گفته شد بعمل آید نوع دوازدهم  
از غشی بدید آید که گاه باشد که سبب غشی روح گرم شود و جهت وقوع حرکت مضطرب و در آن سبب  
حی بوم بود که علامت آن است که نشانه های دیگر متبایع نباشد و بعد غشی پیدا آید باشد و  
قوت و ضعف نبض پیدا بود و پوشیده ماند که احوال نبض در غشی متخلف بدید باشد و جهت تب و حدث  
یکسره دی غالب آید نبض باطل شود و انگاه حسارت بر اتم بود و سبب گزند و در اکثر احوال

[illegible]



نیاید و در ترسب بقیه نیز تدبیر کند که نفع تمام دارد و جای نگرانی نیست که اگر کسی در این رسد غذا گیرد و شب  
 حادثه منتقل گردد و قیامی یوم که از آنجا پدید آید علاج و بعینه علاج سونو حسن است پس اینجا که سال  
 و صحنه فوت فصل سال عادت مرصع افق باشد چندان سخن گیرند که نیم شبی شود و بداند که در  
 حسی یوم خوف است که بدق باز گردد بخلاف این نوع و اگر سبب غلظت اخلاط بود علاج به است که در  
 ذکر یافت مگر قصد که در اینجا بدان حاجت نباشد و با فرضی اگر قصد کرده شود بحسب حتما اخلاطی که در  
 هرگز خست نباشد و درین حالت شراب استین و طبعی تخم با دیان نیست و سنج او و پوست سنج کف و سنج  
 بزوری گرم خزان هر چه ماطف بود سود دارد و غذا کشک جواب اندکی تخم با دیان بخورند و سونو  
 بروغن با و ام مناسب است و ولک نسیم و حمام فنع دارد و نوع تردهم آنکه بشود و در شش کف شود و مسامست  
 و بدان سبب آنکه بخوراند و درون باز ماند و روح را گرم کند و تب پدید آید و سبب درشت کشیدن  
 و اندام مسامست است که حرکت که از ترک حمام بر بدن آید و دم گردد و بخار که از سفر و خزان کشیده  
 سوم سرآمد شد و چهارم حرارت اخفاب که بشود و بسوز و تخم غسل با آبهای قابض چون آب اجاص و آب  
 شیرین که شدیدا برت و بود این نوع را حسی یوم است و صفایه کونیه و علامت این تب است که عقب  
 حمام غسل یا بعد ملاقات گردد و غلبه یا عقب غسل یا بهمانند کوفه یا پیر از ملاقات سرآمد پدید آید و پوست  
 پس درشت نماید و چشم و روی اندکی افق ظاهر شود و تب سریع با و بون زرد و باریک و با سبب  
 و از آن کشف جلد است که چون است آن که از حرارت تب پدید آید و ظاهر شود و چون سبب نباشد  
 گرمی او زیاده تر نماید و تب فنج مسام که از حرارت دست حاصل آید و بدان سبب بخار و حاکمی بر بدن  
 گردید پس آن موضع تب بد دیگر مواضع گرم نماید علاج بخانه گرم ریاض نباشد و خشک و بدن آن آب گلی  
 بماند و بجایهای گرم نرم در پوستند تا عرق کند پس گاه تب با سبب افتد بخام بر بدن و زمانی طویل در آنجا  
 بداند و جلیات که در سبب کف شد از سبب غیره تا آنکه عرق بیاید و آب بخار بر بدن کسی که ترک حمام  
 باشد اما آنی که در رفته و با بون و کلین چو شایسته با بر بدن بخن جنوب است و در همه صورت و باید که چون آن  
 آنزلف کرده بروغن شیت با بون و قسط و سوسن که ام که سبب آید ترین باشد و باز بجایهای پخته  
 برین آورده سبب در سبب بداند و اگر خواب آید فتنه بند بده غذا لطیف چون تهو و درایج  
 بریان کرده یا گوشت گوشتند یا نخود پخته و هند و مرغ و در نهوشن بویاندر پس اگر سبب نادر

سبب تب و در ترسب بقیه نیز تدبیر کند که نفع تمام دارد و جای نگرانی نیست که اگر کسی در این رسد غذا گیرد و شب  
 حادثه منتقل گردد و قیامی یوم که از آنجا پدید آید علاج و بعینه علاج سونو حسن است پس اینجا که سال  
 و صحنه فوت فصل سال عادت مرصع افق باشد چندان سخن گیرند که نیم شبی شود و بداند که در  
 حسی یوم خوف است که بدق باز گردد بخلاف این نوع و اگر سبب غلظت اخلاط بود علاج به است که در  
 ذکر یافت مگر قصد که در اینجا بدان حاجت نباشد و با فرضی اگر قصد کرده شود بحسب حتما اخلاطی که در  
 هرگز خست نباشد و درین حالت شراب استین و طبعی تخم با دیان نیست و سنج او و پوست سنج کف و سنج  
 بزوری گرم خزان هر چه ماطف بود سود دارد و غذا کشک جواب اندکی تخم با دیان بخورند و سونو  
 بروغن با و ام مناسب است و ولک نسیم و حمام فنع دارد و نوع تردهم آنکه بشود و در شش کف شود و مسامست  
 و بدان سبب آنکه بخوراند و درون باز ماند و روح را گرم کند و تب پدید آید و سبب درشت کشیدن  
 و اندام مسامست است که حرکت که از ترک حمام بر بدن آید و دم گردد و بخار که از سفر و خزان کشیده  
 سوم سرآمد شد و چهارم حرارت اخفاب که بشود و بسوز و تخم غسل با آبهای قابض چون آب اجاص و آب  
 شیرین که شدیدا برت و بود این نوع را حسی یوم است و صفایه کونیه و علامت این تب است که عقب  
 حمام غسل یا بعد ملاقات گردد و غلبه یا عقب غسل یا بهمانند کوفه یا پیر از ملاقات سرآمد پدید آید و پوست  
 پس درشت نماید و چشم و روی اندکی افق ظاهر شود و تب سریع با و بون زرد و باریک و با سبب  
 و از آن کشف جلد است که چون است آن که از حرارت تب پدید آید و ظاهر شود و چون سبب نباشد  
 گرمی او زیاده تر نماید و تب فنج مسام که از حرارت دست حاصل آید و بدان سبب بخار و حاکمی بر بدن  
 گردید پس آن موضع تب بد دیگر مواضع گرم نماید علاج بخانه گرم ریاض نباشد و خشک و بدن آن آب گلی  
 بماند و بجایهای گرم نرم در پوستند تا عرق کند پس گاه تب با سبب افتد بخام بر بدن و زمانی طویل در آنجا  
 بداند و جلیات که در سبب کف شد از سبب غیره تا آنکه عرق بیاید و آب بخار بر بدن کسی که ترک حمام  
 باشد اما آنی که در رفته و با بون و کلین چو شایسته با بر بدن بخن جنوب است و در همه صورت و باید که چون آن  
 آنزلف کرده بروغن شیت با بون و قسط و سوسن که ام که سبب آید ترین باشد و باز بجایهای پخته  
 برین آورده سبب در سبب بداند و اگر خواب آید فتنه بند بده غذا لطیف چون تهو و درایج  
 بریان کرده یا گوشت گوشتند یا نخود پخته و هند و مرغ و در نهوشن بویاندر پس اگر سبب نادر

در تب و در ترسب بقیه نیز تدبیر کند که نفع تمام دارد و جای نگرانی نیست که اگر کسی در این رسد غذا گیرد و شب  
 حادثه منتقل گردد و قیامی یوم که از آنجا پدید آید علاج و بعینه علاج سونو حسن است پس اینجا که سال  
 و صحنه فوت فصل سال عادت مرصع افق باشد چندان سخن گیرند که نیم شبی شود و بداند که در  
 حسی یوم خوف است که بدق باز گردد بخلاف این نوع و اگر سبب غلظت اخلاط بود علاج به است که در  
 ذکر یافت مگر قصد که در اینجا بدان حاجت نباشد و با فرضی اگر قصد کرده شود بحسب حتما اخلاطی که در  
 هرگز خست نباشد و درین حالت شراب استین و طبعی تخم با دیان نیست و سنج او و پوست سنج کف و سنج  
 بزوری گرم خزان هر چه ماطف بود سود دارد و غذا کشک جواب اندکی تخم با دیان بخورند و سونو  
 بروغن با و ام مناسب است و ولک نسیم و حمام فنع دارد و نوع تردهم آنکه بشود و در شش کف شود و مسامست  
 و بدان سبب آنکه بخوراند و درون باز ماند و روح را گرم کند و تب پدید آید و سبب درشت کشیدن  
 و اندام مسامست است که حرکت که از ترک حمام بر بدن آید و دم گردد و بخار که از سفر و خزان کشیده  
 سوم سرآمد شد و چهارم حرارت اخفاب که بشود و بسوز و تخم غسل با آبهای قابض چون آب اجاص و آب  
 شیرین که شدیدا برت و بود این نوع را حسی یوم است و صفایه کونیه و علامت این تب است که عقب  
 حمام غسل یا بعد ملاقات گردد و غلبه یا عقب غسل یا بهمانند کوفه یا پیر از ملاقات سرآمد پدید آید و پوست  
 پس درشت نماید و چشم و روی اندکی افق ظاهر شود و تب سریع با و بون زرد و باریک و با سبب  
 و از آن کشف جلد است که چون است آن که از حرارت تب پدید آید و ظاهر شود و چون سبب نباشد  
 گرمی او زیاده تر نماید و تب فنج مسام که از حرارت دست حاصل آید و بدان سبب بخار و حاکمی بر بدن  
 گردید پس آن موضع تب بد دیگر مواضع گرم نماید علاج بخانه گرم ریاض نباشد و خشک و بدن آن آب گلی  
 بماند و بجایهای گرم نرم در پوستند تا عرق کند پس گاه تب با سبب افتد بخام بر بدن و زمانی طویل در آنجا  
 بداند و جلیات که در سبب کف شد از سبب غیره تا آنکه عرق بیاید و آب بخار بر بدن کسی که ترک حمام  
 باشد اما آنی که در رفته و با بون و کلین چو شایسته با بر بدن بخن جنوب است و در همه صورت و باید که چون آن  
 آنزلف کرده بروغن شیت با بون و قسط و سوسن که ام که سبب آید ترین باشد و باز بجایهای پخته  
 برین آورده سبب در سبب بداند و اگر خواب آید فتنه بند بده غذا لطیف چون تهو و درایج  
 بریان کرده یا گوشت گوشتند یا نخود پخته و هند و مرغ و در نهوشن بویاندر پس اگر سبب نادر









و اندرون بسوزد و تن گران گردد و پنج یا نه بار نشان انتقال و محمی خفته باشد بجمعه برگاه حمی یوم گردد  
و در وقت انتباه نوبت یاد و وقت انحطاط و علامتی از علامت تپک دیگر پدید آید بحال تدارک گفتنی  
دوم اندر حیات خاطیه و می اصنافست یکی آنکه از یک خلط پدید آید و آب سرشته گویند و دیگر آنکه از دو خلط  
پدید آید از آنکه گویند و مرکبه دو گونه است یکی آنکه نام دارد چون غیب غیر خالصی نظر الغیب و هم تلب نام دارد  
پس اقسام بیضه و مرکبه سی ایک مقاله بیان کنیم و مرکبه سی ایک مقاله دیگر و کدک تپک بر تپک آن است  
چهارمی حصیه و باید پدید آید و آنکه چون بگیرد غشی آید و در یک مقاله جدا گفته شود و انشاء الله تعالی مقاله اندر  
بیضه و مرکبه معلوم آنرا که خلط چهارم است این مقاله را بچهار قسم ذکر کنیم نخستین بر سبیل تپک که کلی است  
باشد جمیع اقسام خلطی ابیان کرده می آید باید و است که حدوث تپک از خلط برود و گاهی است یکی آنکه خلط حقه  
پذیرد سببی گشته شود و بدان سبب تپک آید و دوم آنکه خلط اگرچه منقش شود اما گرم شده و چون دهان و پاره شود  
و چون فقط زیر که سواختن خلط دیگر سبب مزاج یا قله مقدار احداث تپک نمیشوند و از حرارت غلیظیه  
تا که عفونت در راه نیاید بخلاف آن که اگر گرم مزاج و کثیر المقدار است به گاه که تر شود و جوشتن اندک خلط  
و ارواح و اعضا را گرم می سازد و بعضی از خلط از دو حال بیرون نیست یا داخل گها باشد یا خارج از رگها  
در دماغ یا معده یا سار یا قبا یا کبد یا طحال یا سینه یا ریه یا نمدان پس اگر خلط اندک باشد گها متعفن  
تپ لازم و داتم باشد و اگر خارج از رگهای گنده گردد و تپ نوبت او و آید مگر خلط گرم که او اگر چه  
خارج رگها گنده و منغض شود اما تپ لازم دارد و بعضی از خارج عروق صورت نمی بندد مگر در او را هم  
خاصه که در باطن بود و عفونت عبارتست از فساد می که در جسم طب افتد از اثر حرارت غیره آن جسم از  
استعداد و خاصیت خود براید تا آنحضرت و باقی شده یعنی باسی که پیش از حد و فساد می بود بعد وقوع  
تعفن نیز همان اسم می شود و قبول عفونت را رطوبت بالفعل و رکا است اگر چه بالقوه خشک بود چون صفرا  
و سودا یا بزرگ مورد بر کل ترک بر بنهم با و ده اند اگر چه بالقوه خشک است اما گنده میگردد و پوئیده گنده  
هر خلطی که بیرون گها عفون شود سببی گیر چون ناسل اعضا اندر و می که بخار عفونت از آن بدل  
باشد تپ او نوبت می آید و می سازد مگر تپ بلغمی که اگر چه یک ردا اما پاره نخی باشد و آنچه اندر  
رگها عفون شود هر خلطی که بود تپ او لازم میباشد و می گسازد و لیکن باسی بسته تر و کاسی گرم تر  
اما اگر عفونت باندرون گها رسید به نایدان گها بود که بدل نر و یکست تپ نام یک تیره نام  
شود نه زیاده و آنکه ماده هم اندرون گها عفون شود و هم بیرون گها از یک جنس باشد یا مختلفه یا نجس بود یا نیکو بود

بسیار است و چون  
ان بوقت فساد رگها  
نزد اجداد و رگها  
با آنکه غذا را از رگها  
سبب خار و غیره باب  
باشد و کما فی قوله  
باشد و کما فی قوله  
انفلا می باشد یا رگها  
نما و عفونت کاسی  
کاسی در یک نفر و خلط  
بسیار است و چون  
و عفونت سودا و سبب  
و آنکه قبل از بی  
میگردد و آن حالت  
حالت آن عده می شود و بهر  
تپ بود و خار و غیره  
بسیار است و چون  
نما و عفونت کاسی  
کاسی در یک نفر و خلط

بسیار است و چون ...



[illegible][illegible]





اینها نیز بنویسم شکر الغب است و در بی انشت که ماده صفر یا بلغم اگر چه ترکیب یافته باشد با محل  
 تعفن هر واحد جدا بود و فعل هر یک علیحدہ پدید آید هر یک این اقسام خمسہ نوعی گفته آید نوع اول اند  
 غب لازم و دائم و سبب تعفن صفر است و زمانی عروق بدن علامات و همانست که در غب خاصه  
 و حرقة گفته اند لیکن اعراض درین تب نسبت بغب غالب است و نسبت بحرقة کمتر و تعفن در و بنود و مکرر  
 سبیل بجز این عرق نباشد مگر در آخر یا در این فرق میان غب ایام و حرقة از روی اعراض چند وجه  
 است اول آنکه حرارت و لذع و حرقة اش بود و از آنکه در غب دائم بود و دوم آنکه قرصه درین ظاهر بود و سیوم آنکه  
 اثر غشیاں و متعلقات عقل و ذهن و خفقان عشی و سیکار زبان نباشد بخلاف حرقة فایده ماده غب  
 دائم اگر صفر غالب شود و در علاج نرود از یک هفته تجاوز نکند و شدت و شدت عارض و موجب  
 و عدم خلوص صفر است علاج هر چه در غب پاره خالصه گفته آید بکار برند و در اینجا نسبت بغب خاصه  
 و پاره ششیر نهضت کوشند و بجز ناسه و داون چندان و کثیر کلکند خاصه که غیر خالصه و دوزخشان نباشد  
 استفراغ نمانند و در ابتدا جرعه نیمه یا آب فوکه و گلاب و شراب بنفشه و شند آن طبع را جفا کنند و  
 از حمام باز دارند و شربت لیمون نانچ و شیر و تخم کاسنی و آب تر منندی آلو بخارا نفع دارد و نوع دوم  
 اندر تب حرقة و بالا گفته شد که هر گاه ماده حاد و نرون یک ما عفن شود و بر و کثیر در عروق و کواحل  
 و جگر باشد حرقة خوانند و ماده یا صفر است یا بلغم شور و عام است که صفر صفت و یا بلغم مایه مرکب باشد  
 و باید دانست که بلغم شور در حکم صفر است کما قال صاحب السویدی البلغم المالح فی حکم  
 الصفر علی ما مر فی بحث الاطلافاذ انقض فی القلب فی الشرائین و الا و رقیه القرنیه  
 منه استعمل الشغل عظیم کما استعمل الصفر بالجملة و حرقة تبی است شدید الاعراض و اکثر لیسبا  
 و شبان فتد و مشایخ را کثیر عارض شود و اگر شود ملک ساز و بقوت سبب دریا که مناسب  
 تر بود و حرقة پیران را نیستند و از آنکه قوی ایشان ضعیف است با سبب قوی همستر تواند کرد و این تب  
 چند علامت است یکی آنکه تب لازم بود و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و بدان شبکی عظیم بود  
 دوم آنکه در ابتدا و فراش دلرزه و عرق هیچ نباشد مگر در نزدیکی بجران و روز بجران هم اندر آغاز  
 فراشا کند و هم اندر آخر عرق آرد و سیوم آنکه سرفه قلیل و قشعریه باشد که پدید بود و بقراط گفته  
 که اگر در حرقة سرفه پدید آید تشنگی نایل شود چهارم آنکه حرارت او زیاد تر از غب لازم باشد

از روی آن است که در این  
 تعفن درین تب نسبت بغب غالب است  
 و نسبت بحرقة کمتر و تعفن در و بنود و مکرر  
 سبیل بجز این عرق نباشد مگر در آخر یا در این فرق میان غب ایام و حرقة از روی اعراض چند وجه  
 است اول آنکه حرارت و لذع و حرقة اش بود و از آنکه در غب دائم بود و دوم آنکه قرصه درین ظاهر بود و سیوم آنکه  
 اثر غشیاں و متعلقات عقل و ذهن و خفقان عشی و سیکار زبان نباشد بخلاف حرقة فایده ماده غب  
 دائم اگر صفر غالب شود و در علاج نرود از یک هفته تجاوز نکند و شدت و شدت عارض و موجب  
 و عدم خلوص صفر است علاج هر چه در غب پاره خالصه گفته آید بکار برند و در اینجا نسبت بغب خاصه  
 و پاره ششیر نهضت کوشند و بجز ناسه و داون چندان و کثیر کلکند خاصه که غیر خالصه و دوزخشان نباشد  
 استفراغ نمانند و در ابتدا جرعه نیمه یا آب فوکه و گلاب و شراب بنفشه و شند آن طبع را جفا کنند و  
 از حمام باز دارند و شربت لیمون نانچ و شیر و تخم کاسنی و آب تر منندی آلو بخارا نفع دارد و نوع دوم  
 اندر تب حرقة و بالا گفته شد که هر گاه ماده حاد و نرون یک ما عفن شود و بر و کثیر در عروق و کواحل  
 و جگر باشد حرقة خوانند و ماده یا صفر است یا بلغم شور و عام است که صفر صفت و یا بلغم مایه مرکب باشد  
 و باید دانست که بلغم شور در حکم صفر است کما قال صاحب السویدی البلغم المالح فی حکم  
 الصفر علی ما مر فی بحث الاطلافاذ انقض فی القلب فی الشرائین و الا و رقیه القرنیه  
 منه استعمل الشغل عظیم کما استعمل الصفر بالجملة و حرقة تبی است شدید الاعراض و اکثر لیسبا  
 و شبان فتد و مشایخ را کثیر عارض شود و اگر شود ملک ساز و بقوت سبب دریا که مناسب  
 تر بود و حرقة پیران را نیستند و از آنکه قوی ایشان ضعیف است با سبب قوی همستر تواند کرد و این تب  
 چند علامت است یکی آنکه تب لازم بود و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و بدان شبکی عظیم بود  
 دوم آنکه در ابتدا و فراش دلرزه و عرق هیچ نباشد مگر در نزدیکی بجران و روز بجران هم اندر آغاز  
 فراشا کند و هم اندر آخر عرق آرد و سیوم آنکه سرفه قلیل و قشعریه باشد که پدید بود و بقراط گفته  
 که اگر در حرقة سرفه پدید آید تشنگی نایل شود چهارم آنکه حرارت او زیاد تر از غب لازم باشد

این در ده نایب است  
 از روی آن است که در این  
 تعفن درین تب نسبت بغب غالب است  
 و نسبت بحرقة کمتر و تعفن در و بنود و مکرر  
 سبیل بجز این عرق نباشد مگر در آخر یا در این فرق میان غب ایام و حرقة از روی اعراض چند وجه  
 است اول آنکه حرارت و لذع و حرقة اش بود و از آنکه در غب دائم بود و دوم آنکه قرصه درین ظاهر بود و سیوم آنکه  
 اثر غشیاں و متعلقات عقل و ذهن و خفقان عشی و سیکار زبان نباشد بخلاف حرقة فایده ماده غب  
 دائم اگر صفر غالب شود و در علاج نرود از یک هفته تجاوز نکند و شدت و شدت عارض و موجب  
 و عدم خلوص صفر است علاج هر چه در غب پاره خالصه گفته آید بکار برند و در اینجا نسبت بغب خاصه  
 و پاره ششیر نهضت کوشند و بجز ناسه و داون چندان و کثیر کلکند خاصه که غیر خالصه و دوزخشان نباشد  
 استفراغ نمانند و در ابتدا جرعه نیمه یا آب فوکه و گلاب و شراب بنفشه و شند آن طبع را جفا کنند و  
 از حمام باز دارند و شربت لیمون نانچ و شیر و تخم کاسنی و آب تر منندی آلو بخارا نفع دارد و نوع دوم  
 اندر تب حرقة و بالا گفته شد که هر گاه ماده حاد و نرون یک ما عفن شود و بر و کثیر در عروق و کواحل  
 و جگر باشد حرقة خوانند و ماده یا صفر است یا بلغم شور و عام است که صفر صفت و یا بلغم مایه مرکب باشد  
 و باید دانست که بلغم شور در حکم صفر است کما قال صاحب السویدی البلغم المالح فی حکم  
 الصفر علی ما مر فی بحث الاطلافاذ انقض فی القلب فی الشرائین و الا و رقیه القرنیه  
 منه استعمل الشغل عظیم کما استعمل الصفر بالجملة و حرقة تبی است شدید الاعراض و اکثر لیسبا  
 و شبان فتد و مشایخ را کثیر عارض شود و اگر شود ملک ساز و بقوت سبب دریا که مناسب  
 تر بود و حرقة پیران را نیستند و از آنکه قوی ایشان ضعیف است با سبب قوی همستر تواند کرد و این تب  
 چند علامت است یکی آنکه تب لازم بود و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و بدان شبکی عظیم بود  
 دوم آنکه در ابتدا و فراش دلرزه و عرق هیچ نباشد مگر در نزدیکی بجران و روز بجران هم اندر آغاز  
 فراشا کند و هم اندر آخر عرق آرد و سیوم آنکه سرفه قلیل و قشعریه باشد که پدید بود و بقراط گفته  
 که اگر در حرقة سرفه پدید آید تشنگی نایل شود چهارم آنکه حرارت او زیاد تر از غب لازم باشد

























۱۹۶۷

و بر وزیر شستند و اگر داده تپ بغم حلو بود اگر آن است که ناپسند نوبت از شش سریه گردانقصی چشم در پیرناید و  
هر چو که بود از دیگر تپ یا کمتر باشد سر مار و سهرانکه انبساط نزدیک است و باید دانست که بطریق طبیعی رطوبتی است  
سعی نماید و اولی علم اناطلسی بطبیعی یا سیرین بود یا شور یا ترش و اگر سخت و رطوبت شود از شور یا به تیزی اگر اید و  
آنرا بر قوی گویند و هر حکم الصفراء و گاه باشد که قوام لطیف چون آبگینه گداخته گردد و آنرا از جاذبه  
و هر که چون است بر بدن گذارند حرارت یکسان نباشد و هر گاه موضعی دست سناحه دارند آن  
موضع گرم تر شود و گویا چیزی گرم از قسود تن لطیفی برای پیدا تپ نه که از کبر بصیان و حرارت  
خصیان رطوبان و در دگر که چیزهای لطیف از بیشتر خوردند و تصریح که کند و در سحر سرد تر پدید آید و زمان نوبت بیشتر  
در چاشت بود و در آن بزمان روز سرد علاج تدریجی است که تا یک هفته بکنجین ساهلی و کسکاب  
که در آنکه بادان و نحو و چمت باشد و مارسل که در وی زوفا چمت باشند و بی دهنه و کد لک کنجین با گل کنند  
بر بند یا گاه که در آن دندان بر لطیف بود بپسند و این یک هفته فی فرمایند اگر ماضی نبود و بیشتر  
وقت فی بنجام آمان نوبت است و موافق ترین مقیاس کنجیر علی است یا قندی باب گرم آینه چمت  
ماده لیکن باید که کنجین باب گرم کثیر الحار دهند و هر چه با سانی بر آید بپسند آن کف نمایند  
و اسحاق در قی نفسد مایند و اگر کنجین بر پاید نیند سود دارد داده تپ لطیف کند و  
و با حار و سرد اگر ماده غلیظ بود کنجین باب ترس یا لطیف تخم ترب آمیخته و منجبت قی و  
بیشتر تقویت قسم معده گوشتد و جبت تقویت معده گل کنند بانگی نسون خوردن و پودری که فایده  
و ضار است قسم معده ندارد و سود دارد و اگر چاکه قی خود بخوردی آمد و باشد متکلف باز نازند فاحشه ندر ابتدا اگر  
از افراط قی خون ضعیف یا خشکی پدید آید جبت عصبان ترست بود وینه و میه مناسب است و قی عصبان  
ابتدا سبک گل کنند و کنجین یا اگر قوت قوی طبع قی بود و یک هفته گذشته باشد شربت الزبدان  
بفایده مفید است اگر از افراط غلبه پدید آمده باشد و قی سبک که در الزبدان و پودری که فایده  
برای آن که در کنجین علی نوشته اند اما اگر طبیعت سرد و باره غث اجابت گیر که در باشند آنرا از  
و دیگر قانون که در شفا العیبت گوشتد مرغی دارند و تا چهار روز در آن کنجین زوری و ترس کل نماید  
داد فایده اگر بول در این تپ غلیظ و دگین بود و ماضی نباشد قصد شاید که در جبت مایه اول و نه  
باید خورد و اگر مله تر یا شمر شور و چیز اگر گرم نهند بلکه او باید در جرح سازند چنانچه غلبه و در این کنجین شور و ترس

[illegible]









دوی است که در روز میان بونیت کند و چون بوم اندو چهارم و زهت از بوم ترک آن برج می کشند و بونیت  
 بیشتر عقب دیگر حیات معصیه بدیدرگاه باشد که ابتدا عارض شود و تب راجع در اکثر کم خطر باشد و ممکن است  
 که با وجود تب بونیت یک سال بماند و در بدین تب از امراض سودا و برون صرع در اینجور و تشنج های پنهان  
 و اگر علاج چنانچه باید بود توقع نباید یا خطا روی نماید یا ماده سخت غلیظ و خام بود مدت می طویل شود و باشد که در روز  
 سال بماند و آنچه در اکثر بیشتر وقتها استقامت بخاند و علامت کلی دوی است که در بونیت نشین لرز در اکثر باشد و در  
 بونیت زیاد شود و تقریباً بونیت پس از انتها بچنان تب درج کمتر گردد و خاصه سر را این تب است که با در دستخرازا  
 و کمتر باشد و نیکو بماند و در بونیت چنانکه در اندام بر هم زدن پس از در بدن گرم شود و مدت بونیت تب راجع خالص است و چهار  
 ساعت مدت استایش از چهل و شش پس جمله ساعتها از ابتدا بکوبت یا ابتدا می بونیت دیگر نهاد و دو ساعت با  
 اما علامت جزیره که بحسب اختلاف داده ظهور نماید از آنکه اضاف تب راجع پنج است از این پنج وجه بیان می شود  
 نماند که تب راجع یا از عفونت سودا و طبیعی بود یا از عفونت سودا و غیر طبیعی بود و این طبیعی غالباً نیست از آنکه از احراق  
 خون حاصل شود یا از احراق صفرا و یا از احراق بلغم یا از احراق سودا و کما قالوا اکل خلط محرق می شود و این طبیعی  
 مراد از احراق خلط است که منجر به کثرت شود و بلکه مقصود از آن فساد بونیت نیز می آید و است و باقی غلیظ و کثیف است و با  
 علامت آنکه از عفونت سودا و طبیعی افتد است که نبض متعین و حساب سودا و از این چون تناول حذر و کثرت گاه و  
 گزینش نکند و مانند آن اتفاق افتاده با کوبین بیشتر در کوبین و در کوبین سرد و خشک و در خریف و پدید آید اما علامت  
 آنکه از احراق چون افتد است که غلبه خون پیدا باشد و سرخی بول و شیرینی دهان و اگر انی بدن ظاهر بود و این  
 بیشتر بچنان و در دهان تن آید و اکثر الاکل و در ایام ربيع پدید آید اما علامت آنکه از احراق صفرا افتد است  
 که بونیت قصیر باشد و عطش بسیار بود و تلخی دهان و کثرت عرق و در حین تب و ترسوف و التها و غضب و تبید القشیر  
 و نیز آن که از اوزم غلبه صفرا است پدید باشد و این بیشتر بزم جوان که فرج شان گرم و خشک بود و غلبه طایفه  
 گرم و خشک اکثر تناول کنند پدید آید و عق حیات صفرا و دوی نماید اما علامت آنکه از احراق بلغم افتد است که بول  
 و غلیظ باشد و سردی و طبع و زعفران کاهی قلیت عطش و کثرت خلط و خزان که از اوزم بلغم است پدید آید و در  
 حیات بلغم پدید آید و بیشتر بچنان روی نماید اما علامت آنکه از احراق سودا افتد است که اکثر بونیت خواب بر نشین  
 و سودا و سرخی بدن با طبع سودا و کوبی و لاعی بدن و کثرت بون و کثرت تب پدید آید و در بونیت صفرا و  
 گفته شد که در تمام این چهار وجه هیچ نوع تب نیست بل سبب تفریق و خام و نائل خفیه می باشد و بعد از تمام اینها و در غلبه طایفه سودا

دوی است که در روز میان بونیت کند و چون بوم اندو چهارم و زهت از بوم ترک آن برج می کشند و بونیت  
 بیشتر عقب دیگر حیات معصیه بدیدرگاه باشد که ابتدا عارض شود و تب راجع در اکثر کم خطر باشد و ممکن است  
 که با وجود تب بونیت یک سال بماند و در بدین تب از امراض سودا و برون صرع در اینجور و تشنج های پنهان  
 و اگر علاج چنانچه باید بود توقع نباید یا خطا روی نماید یا ماده سخت غلیظ و خام بود مدت می طویل شود و باشد که در روز  
 سال بماند و آنچه در اکثر بیشتر وقتها استقامت بخاند و علامت کلی دوی است که در بونیت نشین لرز در اکثر باشد و در  
 بونیت زیاد شود و تقریباً بونیت پس از انتها بچنان تب درج کمتر گردد و خاصه سر را این تب است که با در دستخرازا  
 و کمتر باشد و نیکو بماند و در بونیت چنانکه در اندام بر هم زدن پس از در بدن گرم شود و مدت بونیت تب راجع خالص است و چهار  
 ساعت مدت استایش از چهل و شش پس جمله ساعتها از ابتدا بکوبت یا ابتدا می بونیت دیگر نهاد و دو ساعت با  
 اما علامت جزیره که بحسب اختلاف داده ظهور نماید از آنکه اضاف تب راجع پنج است از این پنج وجه بیان می شود  
 نماند که تب راجع یا از عفونت سودا و طبیعی بود یا از عفونت سودا و غیر طبیعی بود و این طبیعی غالباً نیست از آنکه از احراق  
 خون حاصل شود یا از احراق صفرا و یا از احراق بلغم یا از احراق سودا و کما قالوا اکل خلط محرق می شود و این طبیعی  
 مراد از احراق خلط است که منجر به کثرت شود و بلکه مقصود از آن فساد بونیت نیز می آید و است و باقی غلیظ و کثیف است و با  
 علامت آنکه از عفونت سودا و طبیعی افتد است که نبض متعین و حساب سودا و از این چون تناول حذر و کثرت گاه و  
 گزینش نکند و مانند آن اتفاق افتاده با کوبین بیشتر در کوبین و در کوبین سرد و خشک و در خریف و پدید آید اما علامت  
 آنکه از احراق چون افتد است که غلبه خون پیدا باشد و سرخی بول و شیرینی دهان و اگر انی بدن ظاهر بود و این  
 بیشتر بچنان و در دهان تن آید و اکثر الاکل و در ایام ربيع پدید آید اما علامت آنکه از احراق صفرا افتد است  
 که بونیت قصیر باشد و عطش بسیار بود و تلخی دهان و کثرت عرق و در حین تب و ترسوف و التها و غضب و تبید القشیر  
 و نیز آن که از اوزم غلبه صفرا است پدید باشد و این بیشتر بزم جوان که فرج شان گرم و خشک بود و غلبه طایفه  
 گرم و خشک اکثر تناول کنند پدید آید و عق حیات صفرا و دوی نماید اما علامت آنکه از احراق بلغم افتد است که بول  
 و غلیظ باشد و سردی و طبع و زعفران کاهی قلیت عطش و کثرت خلط و خزان که از اوزم بلغم است پدید آید و در  
 حیات بلغم پدید آید و بیشتر بچنان روی نماید اما علامت آنکه از احراق سودا افتد است که اکثر بونیت خواب بر نشین  
 و سودا و سرخی بدن با طبع سودا و کوبی و لاعی بدن و کثرت بون و کثرت تب پدید آید و در بونیت صفرا و  
 گفته شد که در تمام این چهار وجه هیچ نوع تب نیست بل سبب تفریق و خام و نائل خفیه می باشد و بعد از تمام اینها و در غلبه طایفه سودا

دوی است که در روز میان بونیت کند و چون بوم اندو چهارم و زهت از بوم ترک آن برج می کشند و بونیت  
 بیشتر عقب دیگر حیات معصیه بدیدرگاه باشد که ابتدا عارض شود و تب راجع در اکثر کم خطر باشد و ممکن است  
 که با وجود تب بونیت یک سال بماند و در بدین تب از امراض سودا و برون صرع در اینجور و تشنج های پنهان  
 و اگر علاج چنانچه باید بود توقع نباید یا خطا روی نماید یا ماده سخت غلیظ و خام بود مدت می طویل شود و باشد که در روز  
 سال بماند و آنچه در اکثر بیشتر وقتها استقامت بخاند و علامت کلی دوی است که در بونیت نشین لرز در اکثر باشد و در  
 بونیت زیاد شود و تقریباً بونیت پس از انتها بچنان تب درج کمتر گردد و خاصه سر را این تب است که با در دستخرازا  
 و کمتر باشد و نیکو بماند و در بونیت چنانکه در اندام بر هم زدن پس از در بدن گرم شود و مدت بونیت تب راجع خالص است و چهار  
 ساعت مدت استایش از چهل و شش پس جمله ساعتها از ابتدا بکوبت یا ابتدا می بونیت دیگر نهاد و دو ساعت با  
 اما علامت جزیره که بحسب اختلاف داده ظهور نماید از آنکه اضاف تب راجع پنج است از این پنج وجه بیان می شود  
 نماند که تب راجع یا از عفونت سودا و طبیعی بود یا از عفونت سودا و غیر طبیعی بود و این طبیعی غالباً نیست از آنکه از احراق  
 خون حاصل شود یا از احراق صفرا و یا از احراق بلغم یا از احراق سودا و کما قالوا اکل خلط محرق می شود و این طبیعی  
 مراد از احراق خلط است که منجر به کثرت شود و بلکه مقصود از آن فساد بونیت نیز می آید و است و باقی غلیظ و کثیف است و با  
 علامت آنکه از عفونت سودا و طبیعی افتد است که نبض متعین و حساب سودا و از این چون تناول حذر و کثرت گاه و  
 گزینش نکند و مانند آن اتفاق افتاده با کوبین بیشتر در کوبین و در کوبین سرد و خشک و در خریف و پدید آید اما علامت  
 آنکه از احراق چون افتد است که غلبه خون پیدا باشد و سرخی بول و شیرینی دهان و اگر انی بدن ظاهر بود و این  
 بیشتر بچنان و در دهان تن آید و اکثر الاکل و در ایام ربيع پدید آید اما علامت آنکه از احراق صفرا افتد است  
 که بونیت قصیر باشد و عطش بسیار بود و تلخی دهان و کثرت عرق و در حین تب و ترسوف و التها و غضب و تبید القشیر  
 و نیز آن که از اوزم غلبه صفرا است پدید باشد و این بیشتر بزم جوان که فرج شان گرم و خشک بود و غلبه طایفه  
 گرم و خشک اکثر تناول کنند پدید آید و عق حیات صفرا و دوی نماید اما علامت آنکه از احراق بلغم افتد است که بول  
 و غلیظ باشد و سردی و طبع و زعفران کاهی قلیت عطش و کثرت خلط و خزان که از اوزم بلغم است پدید آید و در  
 حیات بلغم پدید آید و بیشتر بچنان روی نماید اما علامت آنکه از احراق سودا افتد است که اکثر بونیت خواب بر نشین  
 و سودا و سرخی بدن با طبع سودا و کوبی و لاعی بدن و کثرت بون و کثرت تب پدید آید و در بونیت صفرا و  
 گفته شد که در تمام این چهار وجه هیچ نوع تب نیست بل سبب تفریق و خام و نائل خفیه می باشد و بعد از تمام اینها و در غلبه طایفه سودا



























آنست که شراب مورد و قرص طباشیر و رب هی میله و به باشد هر وقت خاصه چون آبله اندز  
 الخطا طافند ز لکه چون آبله از طاهر بن رو بگی بند گاه باشد که بجهه ماده با معانه ریزد پس بوقت رعایت  
 آنها ضرر باشد فایده اند طعام و شراب خورند آبله و حصیه باید دانست که سبب آبله حرارت غریب است  
 اندر خون طوبه ناک است و اگر از آن بجز شانس بهترین طعمه و اشرب به و در چیزی باشد که با سر و میل  
 و از خون است بجهت کسبت عدس با آب ناز ترش با آب بخوره یا آب بولج آمیخته و اگر طبع خشک  
 و در سینه و حلق درشتی باشد و حرارت سخت غلیظ نبود پس جو با جلاب بند و اشرب برش منع نمایند و اگر  
 طبع نرم بود و درشت غلیظ و سینه و حلق درشت باشد پس را دیگر باره بریان کند و با قرص طباشیر قابض دهند  
 و اگر صمغ نعیم و طباشیر در نبات آمیخته بخورند در آب و آبجا که نرمی طبع مفرد بود و کشکاب کشکاب گشکاب  
 و تخم خشکشان بر سر به برابر باشند مگر حبت سازند و آبجا که حلق درشت بود و خواب نیاید کشکاب یارن  
 و تخم خشکشان کشکاب پزند و اندام و آینه و دیگر ضایع بجهت قانع شود و بر برای طبیب باقی است از آنکه  
 ماده حصیه کمتر و تپا به تر باشد و سبب بسیار صفرا می سوخته بود که خون اتها کند پس بهترین طعام  
 شراب در کمر تر باشد تا با خشکی و تیزی صفرا می سوخته بر آب بکند و خون با اصلاح آرد و چون کشکاب گشکاب  
 سبغون مانند آن کشکاب لعاب با آب بخوره یا آب ناز ترش مانند آن آمیخته باید داد که استعمال العمیه  
 و کشکاب آب تر بز آب خرفه و آب که دو امثال آن بی حموضات ضرر دارد اما اگر حلق درشتی بود  
 حموضات نباید داد و پس جو با جلاب باید فرمود و با تدابیر همانست که در آبله گفته شد و باینکه بجهت  
 حصیه منع کرده اند و گفته اند که مضرت و در حصیه چون مضرت غسل است محروم را و تاسه و غششیان و بقیار می فرمایند  
 بنفشه و آب لبلاب حصیه نه پس که غششیان تاسه می آرد فایده اند احتیاط اصحاب که از آنکه لایان جن  
 محفوظ ماند و اگر یک کس باشد هر گاه از ظهور آبله و فصلهای سال یا بندگان که چهار سده له باشند و آبله نماند  
 باشد فصل کنند و آنرا که کم از دوازده سده دیاده له باشند حجام نمایند یا رسال نو فرمایند و هر چه باب احتیاط کرد  
 اند و با گفته شد عمل آند و بدانند که طعام سرد و بالقوه و شرتهای خشک چون شراب عنب و سکنجبین  
 آن دو سبغون فنی و مانند آن شراب گذر و سفوف طباشیر و قرص کافور و غیر آن خوردن نفع تمام دارد  
 و در آب سرد شستن و بدن غسل کردن و مسدست لازم است که درین بام کوکون جوانان حدی و حصیه  
 نابز و ده راز شیر و شیرینی و شراب گوشت با و بخان جز آن از اطعمه و فواکه هر چه گرم و خون فقر و جوده

بجمله افتاد در این طبع  
 فایده در آبله و از آب ناز  
 عدس با آب ناز ترش با آب  
 بولج آمیخته و اگر طبع خشک  
 و در سینه و حلق درشتی  
 باشد و حرارت سخت غلیظ  
 نبود پس جو با جلاب بند  
 و اشرب برش منع نمایند  
 و اگر صمغ نعیم و طباشیر  
 در نبات آمیخته بخورند  
 در آب و آبجا که نرمی  
 طبع مفرد بود و کشکاب  
 کشکاب گشکاب گشکاب  
 حبت سازند و آبجا که  
 حلق درشت بود و خواب  
 نیاید کشکاب یارن  
 و تخم خشکشان کشکاب  
 پزند و اندام و آینه  
 و دیگر ضایع بجهت قانع  
 شود و بر برای طبیب باقی  
 است از آنکه ماده حصیه  
 کمتر و تپا به تر باشد  
 و سبب بسیار صفرا می  
 سوخته بود که خون اتها  
 کند پس بهترین طعام  
 شراب در کمر تر باشد  
 تا با خشکی و تیزی  
 صفرا می سوخته بر آب  
 بکند و خون با اصلاح  
 آرد و چون کشکاب  
 گشکاب سبغون مانند  
 آن کشکاب لعاب با آب  
 بخوره یا آب ناز ترش  
 مانند آن آمیخته باید  
 داد که استعمال العمیه  
 و کشکاب آب تر بز آب  
 خرفه و آب که دو امثال  
 آن بی حموضات ضرر  
 دارد اما اگر حلق  
 درشتی بود حموضات  
 نباید داد و پس جو  
 با جلاب باید فرمود  
 و با تدابیر همانست  
 که در آبله گفته شد  
 و باینکه بجهت  
 حصیه منع کرده اند  
 و گفته اند که مضرت  
 و در حصیه چون  
 مضرت غسل است  
 محروم را و تاسه  
 و غششیان و بقیار  
 می فرمایند بنفشه  
 و آب لبلاب حصیه  
 نه پس که غششیان  
 تاسه می آرد فایده  
 اند احتیاط اصحاب  
 که از آنکه لایان جن  
 محفوظ ماند و اگر  
 یک کس باشد هر گاه  
 از ظهور آبله و فصلهای  
 سال یا بندگان که  
 چهار سده له باشند  
 و آبله نماند باشد  
 فصل کنند و آنرا که  
 کم از دوازده سده  
 دیاده له باشند  
 حجام نمایند یا رسال  
 نو فرمایند و هر چه  
 باب احتیاط کرد اند  
 و با گفته شد عمل  
 آند و بدانند که  
 طعام سرد و بالقوه  
 و شرتهای خشک  
 چون شراب عنب  
 و سکنجبین آن دو  
 سبغون فنی و  
 مانند آن شراب  
 گذر و سفوف  
 طباشیر و قرص  
 کافور و غیر آن  
 خوردن نفع تمام  
 دارد و در آب  
 سرد شستن و بدن  
 غسل کردن و  
 مسدست لازم است  
 که درین بام کوکون  
 جوانان حدی و  
 حصیه نابز و ده  
 راز شیر و شیرینی  
 و شراب گوشت  
 با و بخان جز آن  
 از اطعمه و فواکه  
 هر چه گرم و خون  
 فقر و جوده

نخوردن کل سبغون گشکاب

بجمله افتاد در این طبع  
 فایده در آبله و از آب ناز  
 عدس با آب ناز ترش با آب  
 بولج آمیخته و اگر طبع خشک  
 و در سینه و حلق درشتی  
 باشد و حرارت سخت غلیظ  
 نبود پس جو با جلاب بند  
 و اشرب برش منع نمایند  
 و اگر صمغ نعیم و طباشیر  
 در نبات آمیخته بخورند  
 در آب و آبجا که نرمی  
 طبع مفرد بود و کشکاب  
 کشکاب گشکاب گشکاب  
 حبت سازند و آبجا که  
 حلق درشت بود و خواب  
 نیاید کشکاب یارن  
 و تخم خشکشان کشکاب  
 پزند و اندام و آینه  
 و دیگر ضایع بجهت قانع  
 شود و بر برای طبیب باقی  
 است از آنکه ماده حصیه  
 کمتر و تپا به تر باشد  
 و سبب بسیار صفرا می  
 سوخته بود که خون اتها  
 کند پس بهترین طعام  
 شراب در کمر تر باشد  
 تا با خشکی و تیزی  
 صفرا می سوخته بر آب  
 بکند و خون با اصلاح  
 آرد و چون کشکاب  
 گشکاب سبغون مانند  
 آن کشکاب لعاب با آب  
 بخوره یا آب ناز ترش  
 مانند آن آمیخته باید  
 داد که استعمال العمیه  
 و کشکاب آب تر بز آب  
 خرفه و آب که دو امثال  
 آن بی حموضات ضرر  
 دارد اما اگر حلق  
 درشتی بود حموضات  
 نباید داد و پس جو  
 با جلاب باید فرمود  
 و با تدابیر همانست  
 که در آبله گفته شد  
 و باینکه بجهت  
 حصیه منع کرده اند  
 و گفته اند که مضرت  
 و در حصیه چون  
 مضرت غسل است  
 محروم را و تاسه  
 و غششیان و بقیار  
 می فرمایند بنفشه  
 و آب لبلاب حصیه  
 نه پس که غششیان  
 تاسه می آرد فایده  
 اند احتیاط اصحاب  
 که از آنکه لایان جن  
 محفوظ ماند و اگر  
 یک کس باشد هر گاه  
 از ظهور آبله و فصلهای  
 سال یا بندگان که  
 چهار سده له باشند  
 و آبله نماند باشد  
 فصل کنند و آنرا که  
 کم از دوازده سده  
 دیاده له باشند  
 حجام نمایند یا رسال  
 نو فرمایند و هر چه  
 باب احتیاط کرد اند  
 و با گفته شد عمل  
 آند و بدانند که  
 طعام سرد و بالقوه  
 و شرتهای خشک  
 چون شراب عنب  
 و سکنجبین آن دو  
 سبغون فنی و  
 مانند آن شراب  
 گذر و سفوف  
 طباشیر و قرص  
 کافور و غیر آن  
 خوردن نفع تمام  
 دارد و در آب  
 سرد شستن و بدن  
 غسل کردن و  
 مسدست لازم است  
 که درین بام کوکون  
 جوانان حدی و  
 حصیه نابز و ده  
 راز شیر و شیرینی  
 و شراب گوشت  
 با و بخان جز آن  
 از اطعمه و فواکه  
 هر چه گرم و خون  
 فقر و جوده







بدان پیوستگی دارد نیست شعله درخشان است در استقامت و خشک گوشت و نیز سحر و علاج پذیر نیست لایه شیار است  
در آنکه اعضا تشابه الاجزاد و گونه است یکی آنکه از پی تشکیل شود و از اعضا اصلی و تنویر گوشت و استخوان است  
در باطن و عصب و زویشا و نیز یک در ده دم آنکه از خون متولد گردد و در گوشت است و شحم و عین و از اعضا و زویشا  
مانند و باید دانست که تپان یا از اسباب سابقه عارض میشود و یا از اسباب دیریه اسباب است چون تب و حر است و دم  
گرم میشود و مظهر آن تب می یابد و در مریه و حرارت معده و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
دارد و خیمه است که طبعی است و در مظهر آن تب و حر است و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
انجام داده اسباب دیر چون غم است و غم غم و تب و غیره و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
از اسباب دیریه که دل گرم و غایت کند زیرا که در دل است و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
غیر نیست و با بعضی از دیریه که غلط یا روح او خسته باشد و این تپان و حر است و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
یا خشم و عین است و علامت تپان و حر است و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
آنکه در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
و در دل اگر تب و حر است و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
طاهر تر نباشد و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
را در ده و دیریه اسباب دیر چون غم است و غم غم و تب و غیره و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
بعد تناول غذا تغییر در احوال می نماید و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
لرزه و فریاد و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
تپان می نماید و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
تجالی نابودن اگر ماده در عروق و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
پدید آید و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
مانند معبود است و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
استخوان سینه را باید دانست و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا

در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
تپان می نماید و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
تجالی نابودن اگر ماده در عروق و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
پدید آید و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
مانند معبود است و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
استخوان سینه را باید دانست و در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا  
در مریه و کبر و شش و جزای از حیثیات غفیه غیر آن که حرارت بل با زویشا







در باب آب و شیر و نم کردن رو باشد و احتیاطا که شیر در سن شیر مرد است که گفته اند  
 خوانند و او تقاریر و نم و قدری نمک هم روی این نم و گفته اند که حکم شیر از عمل است و نمک طبع نرم بود  
 نمک نباید از است و نمک نیز اندک باید سخت آن روز که شیر داده باشند بخانند و از آبهای و شیرهای باز دارند  
 و گردوی بر اند که اگر کبیر و شیر باشد و خرباب یا بر آن آئیند و بگوشتانند تا نیمه یکس نمک افکند و بنمک تمام دارد  
 و نمک طبع نرم بود و نمک آن و شیر نباید داد و بعضی آن روغ تازه که مسکه از روی مراد کرده باشند با نمک  
 نمک داده و چیزی قاضی چون طباشیر یا طریش افکند باید داد تا قیض کند و اگر با پنبه قیض نمک باید که کمتر  
 باشد و نمک طبعی است و نمک در سن از دوز آن که مناسب است و باشد و طریق روغ مذوق است که روغ عکاسطیا  
 و یا لایه مسکه جلد شود و چون نمک و زرد نمک تا خوش نمک گردد و بعد از گذشتن نیمه و آن را بچند باند تا یک بر سر جلد  
 هم آئیند و پس نان پاکیزه بریان کرده بگویند و نمک بسیارند و مقدار درم درم روغ از دوز و بعد از آنکه غرضش  
 در دوز و نمک خیر در روغ زیاد می کنند و یک درم نان کم نمایند و نمک آن هر روز بخیر در روغ می آفریند و یک درم نان  
 بسیار باند تا نان سپری شود و بعد از آن هر روز بخیر در روغ بکامند و یک درم نان بفرمایند و روغ می درم نان بدو درم  
 بیاورد و از آن که این روغ بیشتر خوانند از نان نیم درم آفریند و نیم درم بکامند و نمک بهرگاه باشد که سبب روغ غنی  
 یا عفتی تولد کند روغ یا قریص طباشیر باید داد و صفتش قریص طباشیر که نجیب بجا آید طباشیر چهار درم  
 گلشن شش درم تخم بزمین تخم کدو شیرین تخم خرفه هر یک سه درم گل ازنی که با هر یک و درم کوفته بچند  
 باب اسنان که لایعاب است و بسترش دوازده درم سارند و قریص یک تنقال **قاف** و زرد نمک شیر از شیر و او به  
 صاحب دم و قریص قریص که قریص شیرین یا شیرین یا آب که و اب خیار یا هر چه جلا در آن آب  
 طریق کند که کتاب طرانی یا آب ز شیرین یا جلاب صحنه بنوشانند و بعد دادن کشکاب چون چهار ساعت بگذرد  
 غناب یا شیرین خشناس موازنه است درم آب برده بچند بچند فرمایند و بکام خواب لایعاب است و جلاب و جلاب  
 غناب یا آب تخم خرفه و نمک در روغن بادام یا لایعاب بداند و جلاب **است** و دادن شیرین در کون و است که در  
 نباشد و الا بجز آب ز شیرین هیچ نتوان داد و صفت کشکاب طرانی که سیارسی خرمشنگی نید از میان آب شیرین  
 است و نشانه او پاشنه بر افکند و او را نمک و نمک سبب جلاب و شیرین تا دوزیمت میرک بر روی کشکاب افکند  
 و نیز نمک سبب است و طرانی ماده تیر باشد و نشان مادی او است که چون در روغن زرد نمک بچند بچند  
 برآید و نمک سرطان موجود باشد بجای آن غناب خشناس اندر کشکاب تیرند و روغن بادام بچند بچند در روغن

در این کتاب از آب و شیر و نمک کردن رو باشد و احتیاطا که شیر در سن شیر مرد است که گفته اند  
 خوانند و او تقاریر و نمک و قدری نمک هم روی این نم و گفته اند که حکم شیر از عمل است و نمک طبع نرم بود  
 نمک نباید از است و نمک نیز اندک باید سخت آن روز که شیر داده باشند بخانند و از آبهای و شیرهای باز دارند  
 و گردوی بر اند که اگر کبیر و شیر باشد و خرباب یا بر آن آئیند و بگوشتانند تا نیمه یکس نمک افکند و بنمک تمام دارد  
 و نمک طبع نرم بود و نمک آن و شیر نباید داد و بعضی آن روغ تازه که مسکه از روی مراد کرده باشند با نمک  
 نمک داده و چیزی قاضی چون طباشیر یا طریش افکند باید داد تا قیض کند و اگر با پنبه قیض نمک باید که کمتر  
 باشد و نمک طبعی است و نمک در سن از دوز آن که مناسب است و باشد و طریق روغ مذوق است که روغ عکاسطیا  
 و یا لایه مسکه جلد شود و چون نمک و زرد نمک تا خوش نمک گردد و بعد از گذشتن نیمه و آن را بچند باند تا یک بر سر جلد  
 هم آئیند و پس نان پاکیزه بریان کرده بگویند و نمک بسیارند و مقدار درم درم روغ از دوز و بعد از آنکه غرضش  
 در دوز و نمک خیر در روغ زیاد می کنند و یک درم نان کم نمایند و نمک آن هر روز بخیر در روغ بکامند و یک درم نان  
 بسیار باند تا نان سپری شود و بعد از آن هر روز بخیر در روغ بکامند و یک درم نان بفرمایند و روغ می درم نان بدو درم  
 بیاورد و از آن که این روغ بیشتر خوانند از نان نیم درم آفریند و نیم درم بکامند و نمک بهرگاه باشد که سبب روغ غنی  
 یا عفتی تولد کند روغ یا قریص طباشیر باید داد و صفتش قریص طباشیر که نجیب بجا آید طباشیر چهار درم  
 گلشن شش درم تخم بزمین تخم کدو شیرین تخم خرفه هر یک سه درم گل ازنی که با هر یک و درم کوفته بچند  
 باب اسنان که لایعاب است و بسترش دوازده درم سارند و قریص یک تنقال **قاف** و زرد نمک شیر از شیر و او به  
 صاحب دم و قریص قریص که قریص شیرین یا شیرین یا آب که و اب خیار یا هر چه جلا در آن آب  
 طریق کند که کتاب طرانی یا آب ز شیرین یا جلاب صحنه بنوشانند و بعد دادن کشکاب چون چهار ساعت بگذرد  
 غناب یا شیرین خشناس موازنه است درم آب برده بچند بچند فرمایند و بکام خواب لایعاب است و جلاب و جلاب  
 غناب یا آب تخم خرفه و نمک در روغن بادام یا لایعاب بداند و جلاب **است** و دادن شیرین در کون و است که در  
 نباشد و الا بجز آب ز شیرین هیچ نتوان داد و صفت کشکاب طرانی که سیارسی خرمشنگی نید از میان آب شیرین  
 است و نشانه او پاشنه بر افکند و او را نمک و نمک سبب جلاب و شیرین تا دوزیمت میرک بر روی کشکاب افکند  
 و نیز نمک سبب است و طرانی ماده تیر باشد و نشان مادی او است که چون در روغن زرد نمک بچند بچند  
 برآید و نمک سرطان موجود باشد بجای آن غناب خشناس اندر کشکاب تیرند و روغن بادام بچند بچند در روغن













۳۲۴

چشم خطی سنگ نایب و دخی و مینی چشمه رخ گرد و در نهان چشمه یون شود و مینی کباب و کاشانی  
 حرمیان کند و در دست که کباب بر صفت غایب  
 تیر بسیار باشد که بجان بر خاک کند و تان او سر کباب است و مینی چشمه رخ گرد و در نهان چشمه یون شود و مینی کباب و کاشانی  
 بافتن روز بچران خوشی پوست هر دواز علامت ر عاف است نشانه سلامتی و بکار نادر و الاستان در کباب  
 و بهترین ر عاف است که از آنجا که مده بیماری دوی است و نشانه میل مده بسوی است است که سار اند  
 اسفال تن ای و حرارتی قوی باید و میوه های ایوان شیر شامستند نایب و آنچه از آن میل مده با علی گفته شد  
 پس اگر قیض بسوزد و نشانه گران باشد بول غلیظ آید و فروزان از عادت و سوبان ظاهر شود و طبع خشک باشد  
 و عرق کم آید باید و نیست که بجران باور بول خواهد شد و بجران باور بول در زشتان بیشتر از دیگر فصل  
 قند اگر شکم فاقر کند و بر آید بول سبزی گر آید و بهمنه تن حاضر نیز یافتن و گلولی روی نماید و نفیض صغیر و قوت  
 و صلب بود باید و نیست که بجران بسیار خواهد شد خا عده که اندر بول صفرا و آب یار خورده شود و بول بسیار  
 رقیق باشد یا حادث بسیار بچران باشد که طبع او نرم بود و دیگر متغیر نماید و اگر عادت او در کباب بود و در کباب  
 در جمیع قیض با علی می آید و از نشانه بجران و دیگر هیچ پدیدانند باید و نیست که بجران خواهد شد عاده اگر وقت  
 حادث آن قیض شود و از آن بفرغ و جمیع و نقل پدید آید و نیست که در داند و نفیض میل قوت تقطیع نماید و از  
 نایب های دیگر بجران هیچ ظاهر شود و باید و نیست که بجران بشود و در کباب مقعد خواهد شد عاده اگر عادت  
 آن مقعد بود و نشانه با علی مده بطریق عرق است که بول کمتر آید و طبع خشک باشد و طبع سست  
 نیک نماید و قن گرم باشد و بجران گرم و تر بر خیزد و نفیض نرم و بوی بود و بول بر قدر که بود رنگین باشد  
 غلیظ خا عده اگر در چهارم رنگین شود و در هفتم غلیظ گردد و هر کجا دست بر تن او گذارد چند و برتر  
 و در اندان موضع گرم نماید پس هرگاه از این آثار پیدا آید علم باید کرد که بجران بحرق خواهد شد  
 بران بیمار در خواب استقام و این را تندر عیش را تندر و لب آمدن عرق باشد و نشان حسن  
 مالی قوت تپ است و استقامتی ناقادان و الضعیف ظاهر شدن اند همه اعضا یاد کرد  
 لازم بودن و از نشانه های بد و خطرناک چیزی نابدون مگر عدم نفیض پس هرگاه این آثار ظاهر  
 و قوت قوی بود و نفیض با نظام باشد حکم باید کرد که بجران احتمالی خواهد شد پس عضو که  
 بقدر کمتر باشد و در و کند و گاهی آن عضو و حوالی او منملی بود باید و نیست که با او اعضا خواهد شد و قوت

طبع و خلق از عین  
 مقصود در امر است و ملاک این  
 طبیعت حق را اختیار حاجت باشد  
 طبع خود را صورت گیرد طبیعت  
 بسیار آمده را برای اخراج  
 در طبیعت استقیال خوانند  
 اسی علت است بجا  
 انتقال است از جهت تمام  
 نسبت به مخرج باشد در حکم  
 نسبت فانی در اول مرحله  
 نسبت به وقت باشد

















فصل در بیان علل و اقسام خون و در بیان احوال و عیوب آن

خون در بدن انسان از اجزای مختلف تشکیل شده است و هر یک از این اجزا وظایف خاصی دارد. این خون را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: خون سرخ و خون سفید. خون سرخ که بیشتر در رگ‌ها یافت می‌شود، حاوی هموگلوبین است که وظیفه انتقال اکسیژن را بر عهده دارد. خون سفید که در غده‌ها و بافت‌ها یافت می‌شود، فاقد هموگلوبین است و وظیفه دفاع از بدن را بر عهده دارد. در این فصل به بررسی علل و اقسام خون و همچنین به بیان احوال و عیوب آن خواهیم پرداخت. از علل خون می‌توان به تغذیه، ورزش، استراحت و عوامل محیطی اشاره کرد. اقسام خون نیز به رنگ، غلظت و سایر ویژگی‌ها تقسیم می‌شود. احوال و عیوب خون شامل کم‌خونی، کمبود آهن، کمبود ویتامین‌ها و سایر موارد است که می‌تواند بر سلامت انسان تأثیر داشته باشد. در ادامه به بررسی هر یک از این موارد خواهیم پرداخت.

فصل در بیان علل و اقسام خون و در بیان احوال و عیوب آن

فصل در بیان علل و اقسام خون و در بیان احوال و عیوب آن

۲۳۶  
شماره پنجمین  
آبان ماه  
سال چهارم  
چهارشنبه  
روز دهم

کتابخانه عمومی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
تهران

کشته بودند  
 و از ششین بجای شش و ده  
 کشته گردیدند و چون در  
 آورده است که چون در  
 آتیه به اندازندانی  
 گردانند از آنکه زانی  
 شوند چون شش  
 شش بجای شش می ماند  
 پیدای زانی نایل نشود  
 و بگفت  
 گردون شود و درون  
 منظر تمبر را کشیده  
 بود و فرغت پیرا که  
 میباید که بسل انجامد  
 و در او ای میباید  
 فتنه که کند از آن  
 فی ختم پیرا  
 و بگفت  
 سلام

۱۲  
بیمارستان از نو  
مکان فزوده  
کرده و در آنجا  
بیمارستان را  
پیش از این  
در آنجا  
و در آنجا









[illegible][illegible]







بنا سازند تا قطع سمیرت حاصل آید و همچنین حال مرهم زکاء نفع دارد و نوعیت آن خازیر که ماده و ماده شکر است  
و بدین شرح است که در او یک گرم که در علاج او کجا برزند بار و عن گل یا بنیزند اگر در حرارت بود اگر گرم و آب کشیده  
نمایند و در هر یک و نصف و در هر گرم که در آب کشیده باشد و بعضی از حکما گفته اند که میانه سنج برگ  
کویند بکشد و بنویزند و بکشد و صبح و دو دم بدیند جمیع نوحه خنا بر رانند که و اطریق عمل در دست است  
و بر آن خراج بلغم و سواجب جز از آن جهت اصلی مخصوص **مقاله** اندر رم صلب در زان و زان آنرا شقیق  
گویند بضم سین مصلح و فتح قاف و این سه گونه است یکی اگر ماده او مرهم شود و بود و علامت او است که  
بودند اللون باشد و چون دست بزنند نهند و نماید و در زان و گاه باور و حسن بود و آنچه عیدیم  
الحسن یا تنبک نشود و در آنکه ماده او بلغم بود و علامت وی است که در رم تنبک بدن با و ملسمی با  
و علامت او که بود و در عقب او را گرم گرم که بر اطریق فایضه با و را طرک اندازند عارض شود و سوسوم آنکه مرید  
از سوسوم و بلغم و علامت و مرکب **علاج** در سوسوم و تنبک سودا که در آب خیره های سودا و بزر  
فرمانند آنچه مرکب بود تنبک برده و خطا باید کرد و بعد از تنبک ملینات محله چون و اخیلون و اشق و نقل  
و میده و جربی بطور و مفرسان گاو و امثال آن از او بان و العجیر محله و آنچه کوفته و بنیضه خواهد کرد  
نفع دارد **فایده** آنچه عیدیم است **علاج** بنید و قیل الحسین که بنشیند اما آنرا که شید و الفلک بنویسند  
و تمام کرد و به سیمی است بسق و عن خالص آنرا که توان کرد و آنچه گفته شد **مقاله** اندر سرطان و آن رم  
مراد است که از احتراق صفرا حاصل شود یا از احتراق بلغم که اندکی صفرا یا او نیز سوخته گردد اما سوسوی  
مست این رم نتواند شست و شوی چون از حده علامت این ماسن است که نخستین چون طایفه بنشیند یا او را با آنچه  
تر از آن از این زیاد شود و هر چه که زیاد کرد و درگ ماسر رخ و بنشیند یا با آنچه جنگ که آفریناری  
گردد و باید و اصل او چون حکم سرطان ندر من نرفته و سخت شده باشد و بنشیند این علت را بنشیند  
نام آنرا سوسوی است که شید و الفلک و مکمل اللون و شید و الفلک باشد و در آنکه او سوسوی صفراوی بود البته سوسوی  
سیک و در آنکه از احتراق سوسوی صفرا افند که آنرا است که متفرج باشد و گاه بود که متفرج باشد بلغمه سوسوی متفرج  
الفرجه و غلیظ الشفاه بود و بخارج منقلب با و در رم بدین می باید و وجه او و عوارض رسیده و در رم بود  
در باز و ده و حسیل در و بعضی از آن شده بود و بعضی بی وجه **انها** نهاده و در **علاج**  
نمید و حفظه من آن متفرج و در اذاعه المتفرج منه حتی تندل و ترجمه **علاج**

از تمام کردن سوسوی و بنشیند  
خطا نشود تا بنشیند و بعد از آن  
باز و ده و حسیل در و بعضی از آن شده بود و بعضی بی وجه  
نمید و حفظه من آن متفرج و در اذاعه المتفرج منه حتی تندل و ترجمه  
علاج

از تمام کردن سوسوی و بنشیند  
خطا نشود تا بنشیند و بعد از آن  
باز و ده و حسیل در و بعضی از آن شده بود و بعضی بی وجه  
نمید و حفظه من آن متفرج و در اذاعه المتفرج منه حتی تندل و ترجمه  
علاج

۲۳

[illegible][illegible]

عطفاً از عرض کرد که این نشان اینست و این رقم که در نشانه ۱۱۲





















مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه

[illegible]

این کتاب در سال ۱۳۰۴  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۳۰۴  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در سال ۱۳۰۴









100

[illegible][illegible][illegible]



[illegible][illegible]



















موی برینا بد باید که شرط ... بر روغن کنجد حل کرده یا شمع سوخته یا و حوض من روغن بر  
 روز آن من آنجسته بالاند و بطبع کل خطمی بسوس برگ بید نشویند ع سوخته که در حوضه عارض گردد  
 و صلاحت و کوفه و بریت موضع به تقدم تناول موالیت سودا و فرج سودا و بود ع ح  
 نخستین بر تلخیص و نیزه نفع خلط کوشند و در طبعا لغت نماید بعد با خراج دار جو ع فرمازند  
 و بعد تقیه آتجا با بسوس و نیزه حاصل نمایند و بجزئی ششتر خرس و جز آن حوب و دارند و این ملکا نفع دارد  
 بکمرنگو گرد و نفع بسیار و فرقیون و خردل و روغن فی و نیم ز سونخه و خاکسور و روح صنی و باب ترب  
 و زیت کهنه طلا سازند و بعد از آنکه سر بر شنبه باشند و نیمین روغن لادن و نار وین نفع تمام دارد  
 بر روح صنی بر لاج الفطر یا گویند و آن بنای شنبه شکل آدمی که دست و پایی و سایر اعضا را انسانی دارد  
 و در و قطره را در گهار و پیده است و خاصیت وی آنست که هر که او را بکشد همان ساعت بگریز و آن را  
 بنجید بر می گویند چنانچه سگ با سگ و دیگر بچه آدمی بنده بعد از آنکه در آن رخ او را بخورند هر دو یکی با  
 سگ او بچک آید و آن نبات بر آید از پنج لیس از گله می آرند و آنچرا می میرد و روح چهارم که از خون پدید  
 آید و علامت او سرخی موضع است و دیگر علامات غلبه دم ظاهر شود و در حلال رک کنند و  
 حجامت کنند باز و بسپارند و با صلاح خون کوشند و بعد از آن محل را بخر و درشت یا بر آید از آنجا  
 عضل با بسوس و خردل مالند پس آن نفع بسیار و فرقیون طلا سازند و هر چه در صفراوی گفته شد نفع بسیار  
 نفع بسیار تا نفع بسیار گویند و آن منع سداب است فصل اندرا فتا و شافط شعر و آن عبارت است از  
 و با آن سوس می کشند و سر و ابرو و باید است که نمک وین و نوکید و نیزه و خاصیت که در ساسام مستعد  
 و در و لاج و جیل و ام نیم بر سوس پس نگاه و از نفع بسیار دارد و در ام نقصان ماده تصور و تصور افند  
 در موی پدید آید و اسباب فساد بسیار است و هر یک بر موی گفته اند نوع اول آنکه در نقصان افتد  
 سبب بخاری که از موی تمسک نکند و راه اسطه فقدان مد و سگ است و در آن راه باید چنانکه از  
 ناقبان که امراض حاکنشده باشند و بصاحت و قی سس نشاند و میگردد و علامت و خشکی و لا  
 بدشت و تقدم امراض حاده وقت ع ارح تسبیح کنند و در خوردن غذا به جیده و حوا  
 و اسانس و استقام فرمایند و غش و نعلی و فروالی و مشک بپاشند و هر دو ساسام با خطمی و  
 و یک بید بخار آید و بر روغن بنفشه و نیلوفر و زعفران نمایند و نوع دوم آنکه بعد از خوردن ساسام بکشد و

اینکه سوس و خردل و روغن کنجد و روغن فی و نیم ز سونخه و خاکسور و روح صنی و باب ترب و زیت کهنه طلا سازند و بعد از آنکه سر بر شنبه باشند و نیمین روغن لادن و نار وین نفع تمام دارد  
 بر روح صنی بر لاج الفطر یا گویند و آن بنای شنبه شکل آدمی که دست و پایی و سایر اعضا را انسانی دارد  
 و در و قطره را در گهار و پیده است و خاصیت وی آنست که هر که او را بکشد همان ساعت بگریز و آن را  
 بنجید بر می گویند چنانچه سگ با سگ و دیگر بچه آدمی بنده بعد از آنکه در آن رخ او را بخورند هر دو یکی با  
 سگ او بچک آید و آن نبات بر آید از پنج لیس از گله می آرند و آنچرا می میرد و روح چهارم که از خون پدید  
 آید و علامت او سرخی موضع است و دیگر علامات غلبه دم ظاهر شود و در حلال رک کنند و  
 حجامت کنند باز و بسپارند و با صلاح خون کوشند و بعد از آن محل را بخر و درشت یا بر آید از آنجا  
 عضل با بسوس و خردل مالند پس آن نفع بسیار و فرقیون طلا سازند و هر چه در صفراوی گفته شد نفع بسیار  
 نفع بسیار تا نفع بسیار گویند و آن منع سداب است فصل اندرا فتا و شافط شعر و آن عبارت است از  
 و با آن سوس می کشند و سر و ابرو و باید است که نمک وین و نوکید و نیزه و خاصیت که در ساسام مستعد  
 و در و لاج و جیل و ام نیم بر سوس پس نگاه و از نفع بسیار دارد و در ام نقصان ماده تصور و تصور افند  
 در موی پدید آید و اسباب فساد بسیار است و هر یک بر موی گفته اند نوع اول آنکه در نقصان افتد  
 سبب بخاری که از موی تمسک نکند و راه اسطه فقدان مد و سگ است و در آن راه باید چنانکه از  
 ناقبان که امراض حاکنشده باشند و بصاحت و قی سس نشاند و میگردد و علامت و خشکی و لا  
 بدشت و تقدم امراض حاده وقت ع ارح تسبیح کنند و در خوردن غذا به جیده و حوا  
 و اسانس و استقام فرمایند و غش و نعلی و فروالی و مشک بپاشند و هر دو ساسام با خطمی و  
 و یک بید بخار آید و بر روغن بنفشه و نیلوفر و زعفران نمایند و نوع دوم آنکه بعد از خوردن ساسام بکشد و





بسم الله الرحمن الرحيم  
 و اتصال بلغم خایه ناول نمودن چون قلاب که در خرد و عقل و ادراک می باشد و بر شویات کلاسیک  
 و توابع حاره همین محل دارد و جرب و شستن موی بر رخی که در واقا و به عاده قابضه بخیه باشد چون رسل  
 و قلع از خرو سینه و ناس و حود و قصبه بر ربه و امثال آن و خوردن تر بای و مشرد و بطور  
 و چون بلادر و قریب درین باب نبایست اثر دارد و نباتات و جمادات و فواید و شربت متوار و  
 کلاب و کافور و کزکرم و حمام و کزکرم و هم از صولت سبب است و اخیر از اینها طالب نبایست و فرستاده می شود  
 که موی زرد و سپید شدن در وقت سبب شدن رایل سازد و پدید سیاه ده درم بلیکند و اگر و پدید  
 از هر یک نیم قلع و درم و نیم نیم کاش و ریح از هر یک در نیم مندل پدید هم کاشی بر یک درم و نیم  
 بخیه بمس بلیکند و در نیم شربت درم آفتاب همچون بلادر همچون جاد و دانی نیکو کند و اگر  
 این همچون رشتن ماه و چون و فن می کند و در نیم درم و در قرابا و نباتات با شربت یا شربت است  
 انور و یا نام بلادر است و چون که ترکیب بنظر دارد و قرابا و نباتات نیز مختلفند که اگر و در نیم مندل و نیم  
 محافظت شربت یا محال طبعی نماید و اخیر درین کار آید یا بعد از روغن نبات که حرارت لطیف و قبض در  
 چون روغن لادن در روغن مورد و پرسیا و شنان و شقاق و سبیل و صطک و سعد و نیم  
 و نیم کزکرم و عاده واقا و ماز و امثال آن بر رخی که از اینها باشد نفع دارد و روغن لادن  
 و اگر پوست درخت صنوبر پسوزند و درین و غیا آینه استعمال نمایند نباتات سودده صفت و در  
 لادن و منقل نرم کوفته و یک پلدر روغن مورد یک بار نوز و توارند بعد یک بار بگذارند و چون  
 تا جرات آب و یک لادن و طرف بگذارند و چنانچه طریقه روغن صطک است و طریقی اندر روغن از که بسیار  
 نموده و در قرابا و نباتات مفصل نموده است و وجه آسان است که اگر دارو تر بود آب و بیکند و اگر خشک  
 و آب چنانچه شمس این آب را در روغن بکشد و اندر روغن بکشد و روغن بماند و از غلظت که میرد  
 بدان بنشیند و محافظت بیاب پدید سیاه است و آب تخم ح و آب خندوب آب آرد و فصل این فصل  
 از آنکه در موی بلندی مرزاق و اگر او احم نریز بیانت طالب این کار را بخند و فصل محافظت بخیه  
 باید که بدان علامت با آواز است شمار صولت و آب سرد موی اس کل ریح و کزکرم و کزکرم و کزکرم  
 و بر سواد شارب هم یک کوفته بخیه بعد از آن سر تیغ ادرار سازد و یک کجند و یک کزکرم  
 و هیچ روغن که در روغن و کرمی بود و سودمند است شستن موی با آب خندوب و آب آرد

بسم الله الرحمن الرحيم  
 و اتصال بلغم خایه ناول نمودن چون قلاب که در خرد و عقل و ادراک می باشد و بر شویات کلاسیک  
 و توابع حاره همین محل دارد و جرب و شستن موی بر رخی که در واقا و به عاده قابضه بخیه باشد چون رسل  
 و قلع از خرو سینه و ناس و حود و قصبه بر ربه و امثال آن و خوردن تر بای و مشرد و بطور  
 و چون بلادر و قریب درین باب نبایست اثر دارد و نباتات و جمادات و فواید و شربت متوار و  
 کلاب و کافور و کزکرم و حمام و کزکرم و هم از صولت سبب است و اخیر از اینها طالب نبایست و فرستاده می شود  
 که موی زرد و سپید شدن در وقت سبب شدن رایل سازد و پدید سیاه ده درم بلیکند و اگر و پدید  
 از هر یک نیم قلع و درم و نیم نیم کاش و ریح از هر یک در نیم مندل پدید هم کاشی بر یک درم و نیم  
 بخیه بمس بلیکند و در نیم شربت درم آفتاب همچون بلادر همچون جاد و دانی نیکو کند و اگر  
 این همچون رشتن ماه و چون و فن می کند و در نیم درم و در قرابا و نباتات با شربت یا شربت است  
 انور و یا نام بلادر است و چون که ترکیب بنظر دارد و قرابا و نباتات نیز مختلفند که اگر و در نیم مندل و نیم  
 محافظت شربت یا محال طبعی نماید و اخیر درین کار آید یا بعد از روغن نبات که حرارت لطیف و قبض در  
 چون روغن لادن در روغن مورد و پرسیا و شنان و شقاق و سبیل و صطک و سعد و نیم  
 و نیم کزکرم و عاده واقا و ماز و امثال آن بر رخی که از اینها باشد نفع دارد و روغن لادن  
 و اگر پوست درخت صنوبر پسوزند و درین و غیا آینه استعمال نمایند نباتات سودده صفت و در  
 لادن و منقل نرم کوفته و یک پلدر روغن مورد یک بار نوز و توارند بعد یک بار بگذارند و چون  
 تا جرات آب و یک لادن و طرف بگذارند و چنانچه طریقه روغن صطک است و طریقی اندر روغن از که بسیار  
 نموده و در قرابا و نباتات مفصل نموده است و وجه آسان است که اگر دارو تر بود آب و بیکند و اگر خشک  
 و آب چنانچه شمس این آب را در روغن بکشد و اندر روغن بکشد و روغن بماند و از غلظت که میرد  
 بدان بنشیند و محافظت بیاب پدید سیاه است و آب تخم ح و آب خندوب آب آرد و فصل این فصل  
 از آنکه در موی بلندی مرزاق و اگر او احم نریز بیانت طالب این کار را بخند و فصل محافظت بخیه  
 باید که بدان علامت با آواز است شمار صولت و آب سرد موی اس کل ریح و کزکرم و کزکرم و کزکرم  
 و بر سواد شارب هم یک کوفته بخیه بعد از آن سر تیغ ادرار سازد و یک کجند و یک کزکرم  
 و هیچ روغن که در روغن و کرمی بود و سودمند است شستن موی با آب خندوب و آب آرد

بسم الله الرحمن الرحيم





در ترقیق شکر می بایک ماضق می بایک که در نوزده هکسیروب نر از نرند و فطوره سازند  
و از جگر یک که خواهند زمانی مندل می گیرند و یک جانماده نر از نر تا پوست را نوزده بعد نوزده که بچونو بماند  
بکس بچونید و اگر جو دار و با قلا و خم خوزه بماند تا بر فین یاری دهد و ایشان را از نر یک نمائید **فصل** در تسبیح شکر  
سویا را رست دارد و در هم شکست که در فین باب نیمند و یک گرم بریدی بماند و این هم گاه این استعمال نمایند  
بایک گرم بچونید و در خون شب نیز نفع دارد **فصل** از استویه شکر می سپاه کردن می سپید و ادویه سوده استعمال  
چون سخن لادن و آنکه در تن تقاطع و خزان کرد در قرا با نبات است دیگر شکونه دخت جوز نرم کوبند و در بیان  
آستینه استعمال نمایند دیگر باز و یک رطل بربت بریان کنند و کثیرا و شب میانی هر دو نیم یک پانزده درم تک تقدیم  
نرم کوفته همه را با یک گرم نمیرسانند بر روی برینند سه ساعت دیگر در سنگ و آهک سر کرده و گسری کسری  
کحل طمانی گویند سه ساعت بر سر را بر بار یک بسایند و یک سرشته بر روی بنند و برگ بیدار بنجر بالای او نماده دارند  
و بهار چوب کس کنند سه ساعت بخوبی یک کس بماند بعد باب گرم بشویند و عقب آن روغن بماند تا دهم سفر است  
نماید اگر روغن کس باشد بر سر است و بعضی گل سبزه و آهک و مرده سنگ یک یک حبه مرکب میسازند  
کفید می کنند طمانی باشد یا اگر همان عمل دارد و آهک سر ذاکره می آمیزند دیگر جوز سرد در شراب بنج  
و خرب بمانند فایده هر گاه خضاب خواهند که در شش میوی را با یک گرم بشویند تا بر شش میوی  
سود و خشک سازند بعد خضاب گذارند **فصل** در استیو و تخم و تبش شراب بنج میوی را افتو کند خاست آورد  
شراب در اینج هم سرشته و شب در پنج مخلوط کرده و در فیلان فقط همین عمل دارد و شربت نگین است  
شمرخی و زردی و آنچه میور است بکند سعد و کندش است و آنچه میوی را سفید سازد و در خطاف است و  
خشا شش افواج کافور و تخم ترب و گوگرد نرم کوفته بر یک کاه و بر کاه بنشیند و میور را بگوید و بنزد بعد  
گذارند چنانکه تا که میوی سپید شود و اگر بخواش با یک بسایند و کس که سفید خضاب نمایند میوی سپید کند  
باب اندام بنی انطافه و طفره ناسخ اگر بگوید و خطاف جمع است و این باب شش است **فصل** در روغن  
الطافه و میوی سپید که بناسخ ظاهر شود همچون روغن و سبب او روغن بنی انطافه است که در آید  
علاج است فرغ بداند که یک سبب است از این ادویه نماده سازند و شربت آب خاک الالانطافه اکثر  
ست این بنی و دیگر بنی و این با در بنی و این با یک گرم سرشته بنی ناسخ بنشیند و دیگر کس بنی و این سرشته  
با بدوی سر که بنی ناسخ بماند و دیگر بنی و این کسان کوفته و طافه **فصل** در صفت الاطفا

در روغن لادن که میور است  
کس در نوزده هکسیروب نر از نرند و فطوره سازند  
و از جگر یک که خواهند زمانی مندل می گیرند و یک جانماده نر از نر تا پوست را نوزده بعد نوزده که بچونو بماند  
بکس بچونید و اگر جو دار و با قلا و خم خوزه بماند تا بر فین یاری دهد و ایشان را از نر یک نمائید  
سویا را رست دارد و در هم شکست که در فین باب نیمند و یک گرم بریدی بماند و این هم گاه این استعمال نمایند  
بایک گرم بچونید و در خون شب نیز نفع دارد  
از استویه شکر می سپاه کردن می سپید و ادویه سوده استعمال  
چون سخن لادن و آنکه در تن تقاطع و خزان کرد در قرا با نبات است دیگر شکونه دخت جوز نرم کوبند و در بیان  
آستینه استعمال نمایند دیگر باز و یک رطل بربت بریان کنند و کثیرا و شب میانی هر دو نیم یک پانزده درم تک تقدیم  
نرم کوفته همه را با یک گرم نمیرسانند بر روی برینند سه ساعت دیگر در سنگ و آهک سر کرده و گسری کسری  
کحل طمانی گویند سه ساعت بر سر را بر بار یک بسایند و یک سرشته بر روی بنند و برگ بیدار بنجر بالای او نماده دارند  
و بهار چوب کس کنند سه ساعت بخوبی یک کس بماند بعد باب گرم بشویند و عقب آن روغن بماند تا دهم سفر است  
نماید اگر روغن کس باشد بر سر است و بعضی گل سبزه و آهک و مرده سنگ یک یک حبه مرکب میسازند  
کفید می کنند طمانی باشد یا اگر همان عمل دارد و آهک سر ذاکره می آمیزند دیگر جوز سرد در شراب بنج  
و خرب بمانند فایده هر گاه خضاب خواهند که در شش میوی را با یک گرم بشویند تا بر شش میوی  
سود و خشک سازند بعد خضاب گذارند  
در استیو و تخم و تبش شراب بنج میوی را افتو کند خاست آورد  
شراب در اینج هم سرشته و شب در پنج مخلوط کرده و در فیلان فقط همین عمل دارد و شربت نگین است  
شمرخی و زردی و آنچه میور است بکند سعد و کندش است و آنچه میوی را سفید سازد و در خطاف است و  
خشا شش افواج کافور و تخم ترب و گوگرد نرم کوفته بر یک کاه و بر کاه بنشیند و میور را بگوید و بنزد بعد  
گذارند چنانکه تا که میوی سپید شود و اگر بخواش با یک بسایند و کس که سفید خضاب نمایند میوی سپید کند  
باب اندام بنی انطافه و طفره ناسخ اگر بگوید و خطاف جمع است و این باب شش است  
الطافه و میوی سپید که بناسخ ظاهر شود همچون روغن و سبب او روغن بنی انطافه است که در آید  
علاج است فرغ بداند که یک سبب است از این ادویه نماده سازند و شربت آب خاک الالانطافه اکثر  
ست این بنی و دیگر بنی و این با در بنی و این با یک گرم سرشته بنی ناسخ بنشیند و دیگر کس بنی و این سرشته  
با بدوی سر که بنی ناسخ بماند و دیگر بنی و این کسان کوفته و طافه





آتش را با قباب ریزد آب گرم ریزد و سببها مذکور هر خود برافرازد و بکند و علامت این مضمین است که گشتن  
 و این و از حوض صحت بشنید و قلی سیه طفل سید پوست نازد و آب بچوشاند و طبع آن عفو را بشوید و سببهای  
 که در کشتن صبیح این خصوصیت دارد بعد از غایت نادر در سر که حل کنند و مالند و قلی صحت است  
 فی منع تولد آنکه در بسیارین تاثیر عظیم است و طبیعت که طوبی است اما چون اندک سوسی جلد و قلی صحت است  
 رقیق بود و تولد دیگر و در عرق و اگر غلیظ بود و تولد دیگر و اگر غلیظ بود و تولد دیگر و نصف اگر طوبی است  
 منافع نشود و زیر جلد با نوله میگذرد و از اشک و اگر غلیظ بود و تولد دیگر و نصف اگر طوبی است  
 نکند و موصوفه شود و قبول صورتی و اینر تولد میگذرد و فصل شش عرق و از سببها مضمین است  
 بدن متلی شود و از طبع و هم قلی که طوبی است و طبیعت عرق و قلی که قلی صحت است  
 منه العرق اکثر الذی یکون بعد النوم من غیر سبب بین یل علی ان صانع عمل علی بدنه من انشاء  
 یا کثیر قیوم موم امتلا متفاد موم که حاصل شده باشد از اخلاط و بدن موجب کثرت عرق شود و علامت  
 امتلاء اخلاط است و با وجود خلوص موم و عدم کثرت کل عرق آمدن و آنچه که مضمین است و قلی صحت است  
 تقطیل طعام فرمایند و کرسکه و ریاضت نفع دارد و آنچه که امتلاء موم اخلاط است و قلی صحت است  
 حسب مراعات سبب مزاج قیوم موم که ماسکه شترخی و صندل شود و مسام کشاید و قوت انضام جدید عاجز  
 و علامت این است که در قوت موم و قلی صحت موم و در ظاهر موم و خاصه اگر سبب عرق موم  
 سبب بود و فقط علاج آنچه مجلس عرق کند و مسام بماند سازد و امتلاء نماید شراب و طلاء و غسول  
 و کمر شرباب گیرند و سبب کثرت عرق موم و عذاب و در آب تر کنند یا بچوشانند و آب او  
 بر خضات بوشانند و شربت خشیا نفع دارد و اگر غلیظ حالبه از با قدری انضام از زیر یکساخته  
 بر و خن کل آمیزند و بر بدن مالند و کل از موم و در آب سنگ بکباب ترتیب کرده باریک ساخته  
 طلا نمایند بکباب موم و کل سرخ و گلهار و اقاقیا و خض و کند هر یک از این بر و خن کل بکباب  
 سائیده طلا کردن نفع دارد و تدبیر بر و خن به سوسند است و سبب الکرم و آب غوره و صندل  
 و کافور و بیه لعلهای خرد و چون آب منجول بهدانه الی این مضمین است و قلی صحت موم و غلیظ  
 و موم سید و موم شاق گا و یا چربی بطور موم سازند و موم غلیظ که عرق کند مضمین است و قلی صحت

در کشتن صبیح این خصوصیت دارد بعد از غایت نادر در سر که حل کنند و مالند و قلی صحت است  
 فی منع تولد آنکه در بسیارین تاثیر عظیم است و طبیعت که طوبی است اما چون اندک سوسی جلد و قلی صحت است  
 رقیق بود و تولد دیگر و در عرق و اگر غلیظ بود و تولد دیگر و اگر غلیظ بود و تولد دیگر و نصف اگر طوبی است  
 منافع نشود و زیر جلد با نوله میگذرد و از اشک و اگر غلیظ بود و تولد دیگر و نصف اگر طوبی است  
 نکند و موصوفه شود و قبول صورتی و اینر تولد میگذرد و فصل شش عرق و از سببها مضمین است  
 بدن متلی شود و از طبع و هم قلی که طوبی است و طبیعت عرق و قلی که قلی صحت است  
 منه العرق اکثر الذی یکون بعد النوم من غیر سبب بین یل علی ان صانع عمل علی بدنه من انشاء  
 یا کثیر قیوم موم امتلا متفاد موم که حاصل شده باشد از اخلاط و بدن موجب کثرت عرق شود و علامت  
 امتلاء اخلاط است و با وجود خلوص موم و عدم کثرت کل عرق آمدن و آنچه که مضمین است و قلی صحت است  
 تقطیل طعام فرمایند و کرسکه و ریاضت نفع دارد و آنچه که امتلاء موم اخلاط است و قلی صحت است  
 حسب مراعات سبب مزاج قیوم موم که ماسکه شترخی و صندل شود و مسام کشاید و قوت انضام جدید عاجز  
 و علامت این است که در قوت موم و قلی صحت موم و در ظاهر موم و خاصه اگر سبب عرق موم  
 سبب بود و فقط علاج آنچه مجلس عرق کند و مسام بماند سازد و امتلاء نماید شراب و طلاء و غسول  
 و کمر شرباب گیرند و سبب کثرت عرق موم و عذاب و در آب تر کنند یا بچوشانند و آب او  
 بر خضات بوشانند و شربت خشیا نفع دارد و اگر غلیظ حالبه از با قدری انضام از زیر یکساخته  
 بر و خن کل آمیزند و بر بدن مالند و کل از موم و در آب سنگ بکباب ترتیب کرده باریک ساخته  
 طلا نمایند بکباب موم و کل سرخ و گلهار و اقاقیا و خض و کند هر یک از این بر و خن کل بکباب  
 سائیده طلا کردن نفع دارد و تدبیر بر و خن به سوسند است و سبب الکرم و آب غوره و صندل  
 و کافور و بیه لعلهای خرد و چون آب منجول بهدانه الی این مضمین است و قلی صحت موم و غلیظ  
 و موم سید و موم شاق گا و یا چربی بطور موم سازند و موم غلیظ که عرق کند مضمین است و قلی صحت

تنگی در کمر است گاه در امثال آن بر چوبه بلند بود فایده کف الکرم علو حکم است یعنی شایع از نرم و سفت  
الکرم بعضی گفته اند کف الکرم پیوسته که بر درخت الکرم سیج پیچیده و چهارم آنکه بسیاری حرکت درخت  
و ملاقات حرارت هوا و جز آن باعث کثرت عرق گردد و علامت او وجود سبب است و علامت قطع  
سبب نوع پنجم آنکه طبیعت ماده عرض را رفع کند و علامت او وجود عرق است و کثرت عرق  
ابام حسیب از فسادن در پیش عرق را حسیب نشانید که در مغز است مگر آنکه خوف صفت لغت فایده  
از حسیب باز داشتن عرق آن است که بسیار خوشند و بهوای خوش نشینند و عرق پاک کنند زیرا که هر چند پاک  
کنند بیشتر آید و اگر بکنند از بهمان دپاک کنند باز استند صفت روغنی حالب آب برگ سوز آب بوی باریک  
گل پیچ نشانند تا بهما بسود و روغن بماند پس در پشت مفصل بماند و اگر سوز در نباشد برگ سوز  
و خشک و گندار و گل سنج و مضطرب و جلد و آب بنزد و آب صافی کرده بگیرند و چهارم حسیب نوعی  
پاک بخت نیز در بخت تار و روغن بماند که باز و شکوفه باین ادویه خوش است و قوی تر باشد و در یک حسیب  
کند برگ سوز و گندار که با همچون بخار کنند و بدن باشند و عرق حسیب کنند و قوت دهد و باغ معنی گردد  
که در زمان گرم حادث گردد و آب سبب آب بوی گلاب رو بخند و روغن حسیب از روغن خوش  
یا بماند و جزوی نیز حسیب عرق در جبات محرقه نیز گفته شد فایده بسیار باشد که به ندرت عرق آورنده حاجت آید  
همینا در اینجا ذکر کرده میشود و ناخذ حاجت بعمل آرند و به تلا کثرت عرق را از این چیز یاد و در دارند باید دانست  
هر چه شمع مسام بود عرق می آرد از ندرت ابر و فایده است و دریا صفت و انگیب باب گرم و شال  
و ن و ایضا آب کف نش و گلاب و قدری سرکه در روغن گل بمیختن و به بدن مالیدن و کذا لک روغن بانی  
نما با با بوره آمیخته و روغن غار و لبسان و روغن سوسن و آب ترب یا زرا و ندرت حسیب معرقات است  
و از داخله شرب کانی بسیار ده یا بزوری است باب کاسنی آمیخته و شربت گل و بنفشه و غیر  
عسل دارد و تناول غذا و آب و قلیه و زردک از این تسبیل است و آبیکه در فایده است  
بود در تالبان و شیدان و از مستورات است **فصل در عرق الدم و عرق**  
**الدموی عرق الدم آن است که بجای عرق خون حسیب آید عرق الدم عرق الدموی**  
آن است که عرق قوی باشد و خون آید حسیب از پیش حد و قوت خوات و اطفال صغیر و مضطرب  
ما که علاج نمید کنند و بهمانی به سبب احتمال فوت و هر چه کاشن و کاشن و بوی خوش و ندرت

بسیار از روغن  
کمیتر باشد از روغن خوش است  
تند و خوش بماند و از تحففات ماز  
و گل از منی و گلاب و اقایف  
و صغیر و کذا از این باب چه  
مناسب است و بهمانی  
بماند و کلاب در بدن  
و عرق می کنند  
سوز عرق می کنند و کذا  
آن در عرق است  
در سبب و عرق  
اول و عرق آن  
کثیر و عرق آن









تخم فرج و غیره دلی که از موم در دغین که در باد م ساخته باشند نما نمایند **فصل** در نظم  
الاکس و بزرگ شدن سر و نوع است یکی آنکه رطوبات در باح غلیظه زیر کاندس سر و سر و سر  
و شیون مینی در دسر که عبارت است از ملتی قبا بل المراسین منقعه که گشته گردد و بالفرد در بعضی از  
سر بزرگی بدید اند **علاج** اینجا که در پید گشته چیزی که جمالی و لطافت و طوبیاء در باح بود و ضا  
نماید چون جب الزمانه آب لت کرده و در دجوبه بر دغین با دام تلخ بار که و فایده که صبر و کوشش  
و زعفران آب مزه گوش در مینی بچکانند و دم آنکه میان پوست سر و صفای که بالاس  
صف است یا میان صفای قحف رطوبتی که داید و بدان سبب اینجا تورم نماید پس نرم  
بود و بی در باشد و هرگز بدن نماید لان تلک الرطوبه غیر مضع **علاج** پوست انار و چوب  
سرو و سر که ضما سازند و اگر عین منقعه نشود پوست را به شکافند و از اجسام است را  
بدفعات نبسرون آرند و بعد استخراج ماییت تمامه حیرت را مندل نمایند فایده  
بالای صفای بود و شکاف خفیف کنند و اگر زیر صفای است یعنی زنده تا صفای شکافه شود  
و هر چه که باشد اگر ماییت اندک بود یک شق عریض کافی است و اگر بسیار بود و شق متقل  
و اگر بسیار تر بود شق متقل **فصل** در انتفاخ و کله اصابع گاه باشد در هنگام  
و خراج وقت صبح و تمام انگشتان بخارند و در میده گردند حیث اعتبار فصول در آن و این لحظ  
بدن صغرا و سه را بشیر اند **علاج** برای تقشیر مسام تحلیل ماده باب در یا شور یا نمک  
یا طبع چغندر یا بطبع شانه یا آبیکه بخورند و کرب یا عکس منقعه و کرسه و فرس جوشانند  
و گشتار از اینویند زمانی در می بدارند و بماند و در بخور شراب بخته ضما نمایند و اگر بدین ستر  
مقتع نگردد و فانه تبه و تلک لاله و غلظتها و سیکر آنها و حدتها و آنکه اسحا شده عنها **فصل**  
در تقیح القطایع و حمرتها و قسطا ط بالفستیش است گاه را گویند و سال این را  
و هو قعد الرذیف من الیواب و من الانسان الموقع الذی یمنه که در تلک فیه  
باید دانست که گاه باشند که از کثرت استقامت یا اصطناعا که غلبه اش نیست گاه می  
شود بعد از خنداشیده گردد و تلک گانند و منقح شود و فستیش  
در دین و این به بسیاران ناتوان کثیر اند **علاج** در اول این که با اینجا

شده باشند ترک استلقا فرمایند اگر ممکن بود خفض و اقامت اولی است و مازود  
 گسترار و جبران و دیگر روایات طلائع است و در این باب و سرکه که بر وقت  
 سرد کرده باشند و آنجا که ترک استلقا ممکن نباشد حبس بی چار را از فراموشی ناواقف  
 انقباض بر پشت چاره نباشد باید که آنرا روزی چند باز بگردانند بر پشت و نشستگاه  
 در هوا کشیده و دلدند تا تکافت گیرد و الفیایرگ بید و گادرس و یک نرم زرد و یکسره زرد و در  
 درشت و سخت دوز دارند و هرگاه خراشیده شود و بسته آرد بر هم اسفیداج و مال  
 آن دیگر خففات بسیارند **فصل در صفتان** نفهم صا و مهله و وی آن است که بوی  
 بد از بدن آید و سبب او عفونت اخلاط است و حرکت آن بسوی جلد از است  
 که بعد جمل ج و حرکت مشوشه بوی او زیاده می شود و تاخیر در غسل جنابت و نادرل چیز  
 که با خاصیت ماده حسریه را بطایر بدن حرکت دهد چون طلیت و حله و شیر و پنجه انجدان  
 و برگ او و مانند آن از وجبات این علت است و همیشه ظهور او در اماکن پوشیده باشند  
 چون نعل و کفش ران و زیر حصین و مانند آن و باشد که از تمام بدن بوی بد آید و سبب  
 عفونت بر از دلول و عرق نیز عفونت اخلاط است **علاج** به قصد و غسل بدن را پاک کنند و  
 جهت تسکین حدت اخلاط و تبدیل مزاج اکثر مبرده و نجین دهند و اغذیه مناسبه چون لبن  
 و طایع لب که نیمه بخورند و آنچه حار است و بالا گفته شد بریزانند و بعد تنقیه باب بنگرم غسل  
 فرمایند و اش و شربت و برگ سوکس و صندل طلاف نمایند بآب یا کلاب صوف و این ادویه و فیل و  
 دیگر اماکن تنفذه مالدین نفع دارد و در اسکنک سپید کرده و بکلاب عربی ساخته و تونیاق در پی  
 کاخور بکلاب یا یک لبسایند و نمایند و اگر اسکنک صندل سپید پوست ترنج فرزندش را بنفوم  
 آشته گل سرخ سنبل شب بانی جمله سادی نرم گرفته بخت و غسل نمایند و هر چه فالجین سام  
 و کشف جلد و بالی عرق است نمایند او سود دارد و در اسکنک فقط بآب سائیده طلا کنند  
 سرین الاثر است قایده گاه باشد که در مغایر و میان و اکثر نشان بازیرند هم و در  
 رختان عفونت افتد بواسطه کثرت زهری عرق **علاج** رگ زنده و غسل و در  
 و در نعل کوشند و از حسرات منع نمایند تا مده در آن ایست گرم و بعد تنقیه بنگرم بنویسند









[illegible]

*[Faint handwritten Persian text visible through the paper from the reverse side.]*





چنانچه گفته شد فایده در سوی فراج تبدیل در امتلا  
 باشد با عضو در که به با وجود محل به یکسان که دست تکرار فایده در دست و جبهه یکسان که دست و جبهه یکسان  
 پذیرد و فای او ضروری و امتلا با جبهه یکسان که دست و جبهه یکسان که دست و جبهه یکسان که دست و جبهه یکسان  
 مقدار اگر یکبار شیرین در شیرین که تکرار فایده با تکرار فایده با تکرار فایده با تکرار فایده با تکرار فایده  
 باشد اندر ترش شیرین که تکرار فایده با تکرار فایده با تکرار فایده با تکرار فایده با تکرار فایده  
 اطراف کاسنی و غنای ثقلی که تکرار فایده با تکرار فایده با تکرار فایده با تکرار فایده با تکرار فایده  
 سیاسی ساختار که در و بعد از آنکه فراج در جبهه تبدیل پذیرد و امتلا در سمت توقف گیرد و در  
 در تکرار که از دست که دست فاسد را بخور از اجزای سود پاک سازد و امتلا که اندر جراح است که دست  
 چیست که دست فاسد را بخور از اجزای سود پاک سازد و امتلا که اندر جراح است که دست  
 اگر استخوان شکسته باشد و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست  
 باشد و اجتناب است که در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست  
 بر غلام هم بیناید و جراحی که در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست  
 اگر جراحی که در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست  
 در جبهه در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست  
 به و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست  
 که فراج از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست  
 چنانچه چنانچه و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست  
 به شستن و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست  
 زخم بر پهلوی شکم و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست  
 که در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست  
 در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست  
 جبهه اندکی که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست  
 که در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست و در و در که از دست

مجلس شورای اسلامی  
تهران

五

۱۰۰

کونین و اولاد

عَلَيْكُمْ وَبَارِكُ

4319

بازرسی

۱۴۰۲

1991

天

10

در پدید آمدن نیش آن است که پنج سیر و سیاه است آن را بر بند و بعضی بر آن اند که اگر ترب

زمانی لطیف در پدید آمدن هر چند سیر و سیاه نه گشته باشد در ری از آن قطع باید کرد و با یکدیگر  
 شرب و خورند بر پنج شستن بهر گی بزرگ از شتر این آورده که در آن باشد آنرا برشته بکار نیک ابریشم  
 سخت بر بندند از آنجا که متغیر گشته بعد از آن ای متغیر را بر بندند و می تواند که اول ببرند و بعد قطع  
 رگهای او برشته بکار نیک ابریشم بر دوزند و مقصود ازین آن است که اگر رگهای بسته میشوند بسبب قطع  
 سیلان کنند و در شکم جمع آید و احداث آفات نماید در شته که از آن پوست شکم بر دوزند و در شکم و نه می  
 معتدل باید زیرا که اگر گرسنه به الصلاست باشد پوست را پاره کند و شدید الین می تواند که گرسنه گردد  
**فصل** اندر خسران جفت احصاء و جرح جفت العنقله در مقابل اول گفته شد که شدت در دو دو  
 اعراض شدیده از گرمی است علاج جرح استیک برین اعضا افتد باید که آنرا در زیر خنک نشاند  
 تا از جوشش موم مخفی ماند و یکی غلاف بر آن گذارند که در موم بگذارد که در موم محبوس شود و شش و  
 پا که است و در بر آن است که از آنجا که تا آب سرد و هوای سرد و آب گرم در روغن سرد و در روغن بسیار گرم  
 در آن چند روز سرد و در آنجا که در روغن بگذارد و آن چنان باشد که روغن بنیت یا روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن کدو  
 و خرقه بآن آلوده بر زخم گذارند و روغن بنیم گرم باید که بایک جرسوف گرمی باشد و خام محض را برین زخم  
 دارند و از زیت الانفاق یا روغن آبنس و گل موم روغن بسیار زنده زخم نمهند و اگر بسیار شکست  
 و جرح در سلب اللع بود و در زیر خنک و در این موم داخل سازند و در آنجا که در روغن بنیت یا روغن بنفشه یا روغن کدو  
 کو در آن علق البطم را با یک ساخته و بر آن زخم که زخم زنده زخم باشد بنفشه یا روغن بنفشه یا روغن کدو  
 خورده بقیون را بگویند و بر گاه محبوس در موم گذارند و با فلفل و کدو که در موم بگذارد و در موم بگذارد  
 سرشته ضا دهند و اگر از آنجا که در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد  
 هر یک از اینها را با یکدیگر بکنند و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد  
 سنگین انداخته نیک بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد  
 آلوده بالای آن نهاده و بهر یک حرارت شدیده و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد  
 تنگ بود و در آن آلوده کشاید و اگر در آن نهاده و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد  
 بکشاید خاصه اگر از آنجا که در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد

در پدید آمدن نیش آن است که پنج سیر و سیاه است آن را بر بند و بعضی بر آن اند که اگر ترب  
 زمانی لطیف در پدید آمدن هر چند سیر و سیاه نه گشته باشد در ری از آن قطع باید کرد و با یکدیگر  
 شرب و خورند بر پنج شستن بهر گی بزرگ از شتر این آورده که در آن باشد آنرا برشته بکار نیک ابریشم  
 سخت بر بندند از آنجا که متغیر گشته بعد از آن ای متغیر را بر بندند و می تواند که اول ببرند و بعد قطع  
 رگهای او برشته بکار نیک ابریشم بر دوزند و مقصود ازین آن است که اگر رگهای بسته میشوند بسبب قطع  
 سیلان کنند و در شکم جمع آید و احداث آفات نماید در شته که از آن پوست شکم بر دوزند و در شکم و نه می  
 معتدل باید زیرا که اگر گرسنه به الصلاست باشد پوست را پاره کند و شدید الین می تواند که گرسنه گردد  
**فصل** اندر خسران جفت احصاء و جرح جفت العنقله در مقابل اول گفته شد که شدت در دو دو  
 اعراض شدیده از گرمی است علاج جرح استیک برین اعضا افتد باید که آنرا در زیر خنک نشاند  
 تا از جوشش موم مخفی ماند و یکی غلاف بر آن گذارند که در موم بگذارد که در موم محبوس شود و شش و  
 پا که است و در بر آن است که از آنجا که تا آب سرد و هوای سرد و آب گرم در روغن سرد و در روغن بسیار گرم  
 در آن چند روز سرد و در آنجا که در روغن بگذارد و آن چنان باشد که روغن بنیت یا روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن کدو  
 و خرقه بآن آلوده بر زخم گذارند و روغن بنیم گرم باید که بایک جرسوف گرمی باشد و خام محض را برین زخم  
 دارند و از زیت الانفاق یا روغن آبنس و گل موم روغن بسیار زنده زخم نمهند و اگر بسیار شکست  
 و جرح در سلب اللع بود و در زیر خنک و در این موم داخل سازند و در آنجا که در روغن بنیت یا روغن بنفشه یا روغن کدو  
 کو در آن علق البطم را با یک ساخته و بر آن زخم که زخم زنده زخم باشد بنفشه یا روغن بنفشه یا روغن کدو  
 خورده بقیون را بگویند و بر گاه محبوس در موم گذارند و با فلفل و کدو که در موم بگذارد و در موم بگذارد  
 سرشته ضا دهند و اگر از آنجا که در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد  
 هر یک از اینها را با یکدیگر بکنند و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد  
 سنگین انداخته نیک بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد  
 آلوده بالای آن نهاده و بهر یک حرارت شدیده و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد  
 تنگ بود و در آن آلوده کشاید و اگر در آن نهاده و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد  
 بکشاید خاصه اگر از آنجا که در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد و در موم بگذارد

در پدید آمدن نیش آن است که پنج سیر و سیاه است آن را بر بند و بعضی بر آن اند که اگر ترب







[illegible]









فاکر تخلف لاله ان است بر آید مثلاً از دهنی زرد و دگر سپید توان دانست که بر واحدنا صور حد است  
مصل بر یک علی است علاج نخستین جهت خشک شدن زرد آب و پاک کردن از چرک  
ترعه را بگلاریه خاکستر درخت انگور در آن آغشته باشند بشویند و اگر قوی تر خواهند باب در باند  
و باب ها بوان که بدو اندک ترنج و فوشار مخلوط کرده باشند بشویند و اگر بدستین بپند که به تراب  
تر ساخته و بنزدون صفر که از زردت و صبر دوم الا خون و کندر و قهوه سون در عفران ساخته باشد  
الایند و در قره که از زرد و چچان می کنند تا که به شود و اگر بدین مانع گردد و بشکافند و گوشت فاسد  
از توای می باشد باید او به حاد بنزدان گوشت سرخ ظاهر شود و بعد مدلات بکار برند و بداند که  
شکافتن خاص و نوبایت صعب است اگر در قرب صعب یا محصور شریف باشند و چون اندر فرج عیال  
و او آن است که به چینه بود و خشک نشد بر یک نیار در و طوبیت در داب نیز دایم تر بخوابند از و این طوبیت بوی  
بر جلد صحر و گوشت صحر رسد آنرا نیز فاسد سازد و تب لازم اینقره است شدت عفونت و باشد که خفای کند و  
قوی بپایان جلد است علاج فصد کنند و سهل صفر او بند و جهت تعدیل آب انارین آنرا ترشندی خواهند  
بعد و روی خمر چید باز طلا سازند تا حدت او ساکن شود و فساد او بجای سرایت نکند و پس از آن تو با و  
مرد و سنگ و کاغذ سوخته و اقلیبا فقره و آب نجاس تراب بوشناس و مایران نرم ساخته و بکیر و بانه سر  
شسته طلا نمایند و غذا آشور و سماق و اسفناج بگوشت مرغ و بر خاله سازند فایده تراب است چهره پاک کنند  
چون کسی را که از زرد پدید می آید و آنرا بشیبه گران بکار برند و او در عفونت و فصد لومالی قروح و منع ترشاند و لا از ترش  
و تراب نه نجاس است بکار از بوی گلشن که در آن میگذارند و قروح ششم در قروح متاکه علاج فصد کنند و سپس صفر  
دیند و شربت بکلیساده یا کرب انار تعدیل نمایند و اگر در قروح چسباند و حضور در آب سرد گذارند یا خرقه  
آب سرد یا کلاب ساخته و بر بون تر کرده بر آن نهند و نیز تراب که مخرج فصد دارد و این ضاد مفید است  
که در منقش و سبب انار ترش قرح گل برک سر و بزرگ حاض گل از منی که به سبب که ضاد نمایند بزرگ گمان  
اتقل و اگر در بزرگ زیتونی نرم کوفته کلاب طلا که او دهند است که از الکاحک حاض بر تراب بپخته و اگر به پنهان شود  
یابد و از ترش قطع فصد و فصد نماید تا فساد او بچسبند و اگر بوی ترسند قرح هفتم در قرح که از خون سوخته سودای که  
طوبیت بظاهر بدن منع کرده حادث گردد و علامت آن است که نخستین بنور که ظاهر شود بعد سردید و در عین حال  
یا به یارادی اللوان چون خشک نشد و خاصا و آن است که در دگر سرگرد و بیشتر در روی آید

در بیکه به درم صفر  
صفت آن زرد و به بزرگ  
بچه اشغال درین کل  
در صفر و قهوه سون  
که او به بپخته و در عفران  
علاج چنان ساخته باشد  
شکافتن آن اجاب  
در صفت آن اجاب  
غالب کل باید و خوارین  
خفای آن صفت  
گلشن قرح که در آب خیار  
باید آن ترش در آن صفر که در  
در قرح است کل مانع





در روی زیت نموده بر یک محبت قوت و صحت صلاحیت دارد و آن است که در اندام کبیر که بسیار

از این نازمانه یا چوب زرد باشد و بدین گوشت از بر پوست از سبب مغز شود و علاج آن بخش کنند بهت با پای  
تا برای گوشت همه بجای خود نشیند و بعد از آن ای کرم که در نزد کتان نشسته و بر اهل سینه و پهلو گاه که تر  
گرم شود و بدل سازند و هر نیم انگشت یک در آن جهت تسکین و در بر و توشن نشیند و بعد از آن تمام دارد و بهتر  
علاج آنست که گوشت ای گوشت بگردد پوست گوشت که همان خطا گوشت او جدا کرده باشند و بر آنضم شود  
بچند و ناکه خشک شدن آید و در آن وقت جالوس آن اخذ مله گوشت ساعه صبح و عصر بوضع علی موضع الضرب  
من بعد از آن که شش کل شی حتی این بری الضرب فی بوم ایله و آنجا که سبب غش از بر پوست بدین گوشت  
باید که نگران و ترب ضما و نمایند لان لب البخر بلین و البخل غل و البخل فی الکبیر و الناح و الوالی و الی  
و الوسی و این فصل شش است بر چهار قسم اول در کسوان شکستن استخوان است و شکلی استخوان بظرف  
در آید اگر ظرف در این برای او بیشتر باشد اما اگر ظرف کم بود و حسنه ای استخوان از یک دیگر آنکه جدا شده باشد  
نشان آن است که چون دست بر آنجا انداخته ارتفاع و انخفاض محسوس شود پس **علاج** در اول امر  
عضوه را بکشند به بنی ملائم تا اثر حسنه استخوان بر آید و در است کنند آنرا و هر چند بی رایجای گاه او در نه چون  
عضوه بیت اصلی آید عصبیه بر بندند و بپوشی که خندل بود و در زخمی سختی لان الرابطه اندید و بپوشی عضوه  
و الجاری غیر قابل التداوی دیگر تا بودی عند الطارء علی الی موت العضوه و بعد از آنکه عضوه بپوشی قلع و الرابطه  
لا یحفظه و لا یطهر حتی یقتر علی شکل الطبیعی و اگر بعضی از آن بکشد و بپوشی در است نشود و چنان بگذرانند  
و کشیدن با آن کشند که نیم خط عظیم است در آن طریق سبب است که عصبیه بطول عصبیه عظیمه  
و غشیه از آنجا که شکسته است و چند سگانه که در و لطافت بالانچنان و در عصبیه دیگر است مانند و از برش  
کسر چند چهار کرت **سبب** آن که پاشن چنان و و دایند و اگر عصبیه عظیمه بود و عصبیه سوم نیز  
برین نوع که آید و عضوه از آنکه سببای عصبیه اولی است چیدن شرح کنند و تا افضل فیه و در عصبیه  
انسانی است هر دو آید و در است که عصبیه نفس عضوه حکم نماید و چید و براد و نه از م تا خدا باز ندارد  
و عصبیه هوا باشد بعضی بلند بعضی پست نشاید و در عصبیه عصبیه عظمه و عصبیه عصبیه عصبیه  
بعضی بعضی که عصبیه باید که بیش عصبیه ساعد و سان و در است ایضا که است و علی بن الصغیر  
بیشتر عصبیه ساعد و سان و در است ایضا که است و علی بن الصغیر

این فصل در وضعی از مده  
نست برای این که در مده  
عمل و عصبیه است  
جالوس آن اخذ مله گوشت  
من بعد از آن که شش کل شی  
علی موضع الضرب  
من بعد از آن که شش کل شی  
باید که نگران و ترب ضما  
و الوسی و این فصل شش است  
در آید اگر ظرف در این برای  
نشان آن است که چون دست  
عضوه را بکشند به بنی ملائم  
عضوه بیت اصلی آید عصبیه  
و الجاری غیر قابل التداوی  
لا یحفظه و لا یطهر حتی یقتر  
و کشیدن با آن کشند که نیم  
و غشیه از آنجا که شکسته  
کسر چند چهار کرت  
برین نوع که آید و عضوه  
انسانی است هر دو آید و در  
و عصبیه هوا باشد بعضی  
بعضی بعضی که عصبیه  
بیشتر عصبیه ساعد و سان

در روی زیت نموده بر یک محبت قوت و صحت صلاحیت دارد و آن است که در اندام کبیر که بسیار

[illegible]

در موضع شکسته  
 یاد کرده اند که در کمال این  
 شش فواید آن است  
 باشند در مضبوطه  
 نه همایش آنست  
 رابط تحت حکم  
 یای عوارض  
 حق گردانی  
 یای از هم ختم  
 حاصل این را  
 از آغازش در  
 و فواید

العليه السلام عليه السلام

[illegible][illegible]

[illegible]

10

اسین و سنی

3

1900

١٠٠

100

تبریز

۱۵

جائی و بھفٹ

بیلنگ و فایض

سید علی حسینی

و محسن راج و

٢٠١٥

مستطاب

سید علی

طريقه

سیدنی ہسٹون

۱۸۹۹



عظم که در این زمین طریقی بر سازند و در میان آن اقسام استخوان  
آب بسیار بر عضو کسور تخمین در روز و در کشتن و در غنچه در پیش استخوان حرکت دادن فایده حساب  
بسیار و ثقیل است پس در طبع اعضاء لطیف که خون لطیف از وی تولد کند تا باینکه نقد و کشید باشد خورد و  
تقلیل غذا نیز از آنجا است و با رهای استخوان و عضو ماندن خیمه گفته شد که حساب بطور و در استخوان و در  
بزرگ از آنکه سبب است بعد از آنکه حرکت شد لطافت او سبب با غذا و در غنچه و در جهت جذب غیر  
عضو کسور کشید است و استخوان مردم صفراوی خشک خارج و برین کشیدند زیرا که خون اینان فرخ  
و از اینجاست که طعام کسور کسور پس و با سنج و کبک و امثال آن هر چه غلیظ و لزج باشد قهر ساخته اند و  
گاه باشد که استخوان کشیده شود نقد و صلابت آنجا باقی ماند و باشد که آن نقد اند و بدو از حرکت و اگر  
احمال منع نماید خاصه اگر قریب بمفاصل باشد و اگر اندک باشد از آنکه قبیح است لازم می آید است نیز از آن  
ضروری است اصلاح اگر آن نقد کشیده باشد و قریب العبد بود با نقد باید که نقد شرب با آنکه نقد  
عاصرو بر آن گذارند و بر باطو غلیم بر بندند تا که تحلیل رود اگر تحریر شده باشد و بعد العبد بود در نقاد  
باید که حریم و استقرار و غنچه مردم و با بر صلابت نهند تا که نقد نرم شود و غنچه با آب گرم لغع دارد  
این غنچه جهت تلین بودند است که تلینی قه جالبش است و مل و اما تان و در غنچه گرم و جری بلاد  
فرغ عمل نمایند و به بندند و استحال نمایند اگر جای رو غنچه و روی آنها داخل نمایند بهتر باشد خاصه اگر از  
فایده اگر استخوان کسور کشیده شود با بعد از مسین که اگر در ده خواهند که آنرا بشکند و است نهند و در است  
که شست با رو بپوشند که نقد و کربافت استخوان نرم گردانند و بندد و روی روغن زیت مالیدن و در آن  
و دینه که خسته و معتدینه و قریب از آن غنچه اند و غنچه بر خضاد کردن و تلین کشند و نقد نرم نماید و با آنکه  
و شست و نرم کرد و عضو انقباض می نماید استخوان را بشکند و شست کرده بر بندند و اگر جهت شود که از این رعایت کشید  
گفته شد و بسیار باشد که چنانچه استخوان کشیده شود و چنانچه کشیده شود و چنانچه کشیده شود و چنانچه کشیده شود  
عظم کسور نهند و بی تلین کشند لان فی الکلفات و چون کشیده شود بر بندند و غنچه را در نزد که باز و آنکه شست و نرم  
و غنچه نقد و قریب از آن استخوان را نقد و کربافت استخوان را کرب است بسیار بیانی فصل نماید از آن حمور بر آن  
علامت می آید که شست و نرم شد و غنچه کسور کشیده شود و کسور کشیده شود و کسور کشیده شود و کسور کشیده شود  
غنچه را بعضی دیگر با غنچه کشیده و باشد قریب از آنکه غنچه کشیده شود و غنچه کشیده شود و غنچه کشیده شود

در بیان اقسام استخوان و در بیان اقسام استخوان و در بیان اقسام استخوان

اما اگر غلغله در فصل بار و هوان باشد معرفت آن مشکوک است و جهت سهولت در معرفت آن لایس الغصه اذا حلق  
 يدخل فی الاطباء و یظهر فی الامعاء و یخرج بطور انبساط و لا النور و لا النقص و لا التمام و لا کثیر مخالفته بینه و بین اللانث  
 و یسبغ فی فصل الورک بالجملة خلع بر عصا و علامتی بر بیری طلحه است چنانچه بنوعی جدا جدا گفته اند بعد از  
 علاج کلی که شمل است جمیع انواع را **علاج** هر گاه عضو متشنج شود و مانعی بر سرش نهاده باشد  
 الم حجاب آن عضو خواهد رفت و سختی محنت فصد که خند و خاصه رگ که بدان عضو متصل  
 بود یک متقال گل ارمنی در جلاب قند و گلاب بنجر برانند و طبع را به فلوس جند شیر  
 در سببین و مرغند سیاه و آب لبلاب بانه آب نو که یا شک آ میخند یکشایند و غذا فرود  
 بروغن بادا هم فرمایند تا از تب و آماس محفوظ ماند پس نظر کنند که خلع بسیط است یا مرکب است  
 اگر صحت یا به مال یا لقرحه اگر مرکب بود سخت قرصه و جرحیت و آماس را علاج کنند بعد از خلع خاصه  
 بخارج اگر در سبب گاه بزرگ بود اگر در خصوص بود که با آب بنجر بنفشه بجای باز بریزد و جرحیت و درم طمعت  
 رود و در سبب بجای بردن آن است که آن عضو را به استی انک اندک بنمایند و استی انک  
 بکنند تا حجابی نشود و بخار باشد که چون بجای نشیند و از سیاه کنده که بداند که بخون  
 که محل خود قرار یافته و بعد از آن که عضو موضع خود رود و اندک بر بندند تا باز بر نیاید اما اگر از بطن  
 در و شد بد آرند بکنند بکنند و همچنان درازند با حنط و نشاید که بخبره نشیند  
 و بکنند زیرا که بیم باشد که استخراگم شود و آماسی نو که کنند پس او سیاه تر  
 آن است که مفاش و گل ارمنی باب برگ مورد و سبب بشند و خرقة بدان الوده شود  
 ساخت و بکنند و اگر در جوباب مورد و صفا و نیک است و عصا به سخت نباید است و از سه چهار  
 کرت نباید چسبید علامت هر گاه اگر خلع گوشت و پوست نیست جدا شود و باید  
 که آن گوشت و پوست باز شده را به برزند و آن جای را به برزند و آن گوشت گرم کرده و در آن  
 و آن فاسد را ز چسب آنچه آورده اند که در ز مایه قهوه ای را بر دوش  
 سبب افتاد و پوست و گوشت از رویه باز شد و استخوان باز و بر سرش  
 و تر قوه از حجابی بر سر داند و مجبوری جای استخوانی حجابی باز بند  
 و گوشت و پوست را آب سیاه خود باز نهاده است پس آن گوشت گنده شد

و بدان سبب استخوان هم تپاده و گشاده و تری تر از بقیه روی نمود و علامت او اینست که  
 بر بعضی مخصوص است بنوعی جداگانه از نوع اول در خاکی که پیاپی از آن است و اینست که در کف پا  
 مانند دندانها برابر یکدیگر نباشد علاج یکی را فرمایند که سوزن بکشد و از پاره ها آن کشته  
 بکشند و مندر است در هر دو طبیب منتهی است که گشتن عجب از عجب و  
 راست برده و بجای منتهی است و اگر از پس منتهی نباشند طبیب منتهی است و اگر از پس  
 خود کشد و بسیار آرد و بجای نشاند بهتر باشد و اولی آنست که گشتن منتهی  
 بر مندر و روغن بنفشه با دانه های گرم و آب گرم آنرا در ناعضو نرم شود و بعد از آن  
 بر مندر که بدین طریق بجای آسان نشیند نوع در خلع تر و دیر است چرخ کردن و  
 علامت وی آنست که استخوان خاک نلامس شود و دست بسوزد  
**علاج** بدست راست کرده بجای بر بندند نوع بیوم  
 مشکب یعنی دوش و این بندگی است که بر آمدن و بجای رفتن او آسان بود  
 و در آنست که در فیل مندر و بلند است مستعد بر زیاد گر با ملت  
 نمایند و دوش که بود و مخالف و دوش دیگر شاید و مرفق آن نیست و اینست  
 و در اینست که هیچ حال میسر نرسد مگر سختی و در دشت و دشت بالا  
 برد و حرکت و شوار نتوان کرد **علاج** دست و بازوی او بگیرند و  
 آنرا گشتن ملین از دیگر دست و فیل افکند و بعد از آن بازو را  
 بردارد بقوت تا بجای رسد و اگر جمیع زبان حفظه که بندجا شود و  
 کند که دست در فیل خود آرد و به بجای نشیند فی الفور اما آنجا که دوش  
 چند گشتن باشد و مفصل سخت گشتن باید که گهام بر مندر و روغن سداب  
 گرم بر مندر تا نرم شود و گشتن فیل مندر که بر پشت خمید و کرد و بعد از پوست  
 و بقیه مناسجه و روغن و اگر نه بعد از طبیب یا نشیند و اگر نه و دشت  
 گشتن خود گشتن بجای رسد نوع بسیار در مرفق و این مفصل را بسیار  
 و بعد از دوش و دوشی بجای دو علامت او ظاهر است که در مرفق منتهی است

دست کشاده از دست او بگیرند و نگاه دارند و بخوابانند و بکشند تا بجا آید  
 نشود و آب بجای نشیند و چون بجای رود دست بردوش برسد بر بند با اعتدال نخ  
 خنجر صبح بیدگاه ساهزد و انگشتان دست جلا ج برین کشند تا شکل درست بیفتد و  
 بجای آید پس بر بند نوع هشتم در خلع مهر بای پشت و گردن و این بزرگ است زیرا که  
 شجاع را فشرده می سازد و **نوع نهم** بر زانو بردارند و بر فوق دست در بالند و  
 بقراط پشت خلع مهر بای پشت این تدبیر مقرر کرده که بگیرند تخته به اندازه بالا و پهنای  
 عاقل یاد و گاهی سازند بران مانند و بالای آن تخته یاد و کان میست چوبه تخته بسری  
 نرم اندازند و بنیل او خام بنزد آن اعضا او نرم شود پس برون آید و بفرمانند  
 مریض را که بیشکم نکیه نماید و دستاری یا قوطی محکم دو بار بر پینه او بچند و کنار او  
 از نفس و ن آورند و میان کتف بند کنند و دستاره بگیرند و هر دو با  
 مریض از بایانست اند بر بندند و آنجا که بن راهب است بندند و گاهی  
 دستا بر بیک بر شکل ستادون بود و هر دو کنار را بدین چوبها محکم سازند و بفرمانند  
 که تا بقوت کشیدند خود کشند و هر دو کف دست بران مهره بنهند و قوت کنند تا بجا  
 رود و طریقه استرداد مهره کردن است که مریض را بقیف خوابانند و سر او بکشد  
 و مهره بماند تا بجای رود و ضداد قوی از ماس و گل ارمنی و صبر و مغا و زعفران  
 بگلآب و زرد تخم مرغ سازند نوع هفتم در خلع مفصل و رک یعنی برین  
 و علامت بر آمدن بندگاه ران است که اگر بسوی اندرون متخلع شود پاسب  
 را وقت نسبت بای دوم دراز کند و زانو و بند باین و نو کند و بخوبی این بریده و آمانی نماید  
 برینا به چوبه آن ده باشد اگر اختلاج بدست برود بر پاسب کو کوتاه است و چوبه  
 ران در خاک و نیم در برابر او آمانی دهد نماید زیرا که سر استخوان ران را بجای می کشد  
 بای را بکشد و راست او چپا بچینانست سر استخوان بجای می کشد از ضداد که دارند و بر بندند  
 که نه تازی نرم و آب سر نو از چوبن یک می سازند و بجای برادران رکاب کشند و آنجا که  
 ساق دران آید بندند و هر یک بر بیک بر بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند



فصل هجدهم در آنکه از مقدار طبیعی درازی نژاد دو سبب است یا بطلونی یا بدو استرخاب  
اعصاب و در البطلونی چنان عضو و تر متخلع گردد و علت استرخابی فصل است  
از عضو او زبان نماید و چون آن را از دست بردارند تا سه یا چهار خود بر چسبی آن را  
قابیم بقدر طبیعی باز گردانیم و بقیه خلعت و باز چون که از خود بعد از غرضی رجوع نماید و اینها  
ساده و بیست که در فصل خود یاد کردیم یاد آید و باشد که این کا دوس که مشابه بود که گشت  
در آن نه اند آید **علاج** عضو سترخی را درون سوگر و انداختن متفرق و نهند  
بسیار است بهت بداند چسبیده های مقوی قالیق سده چون باز و گلزار و افاقیا  
مثال آن باد و پیسنه محقق چون قسطا دشته و قدری خندید بستر کرب سازند  
دستار سازند و عضو را بهمان بهت بداند سیه یا ناسته آنچه مناسب است تا که  
استر خا زوال پذیرد و فصل قوی گردد و درین مرض جوهر اسه و اهل همه آنچه  
در فتن است ضایع نفع دارد **فصل** در تفسیر عموم کلیه و طایفه آن در زدن  
باید دانست که کسی زهر خورنی احوال فی فرایند پیش از آن که قوت زهر در بدن نشد  
کرد و او آب گرم در و غن تجدد با سکه بسیار نوشتند تا فی همکند و اگر فی بغراغت بناید  
شست بچوشاند و قدری بوزنه با نمک در طنج آن حل کنند و در و غن کثیر القدر آهسته  
بدهند تا فی تمام نزاید و اگر خور افقی نیز باشد بچوشاند قوی تر باشد با سکه هم خور  
فی دهن پیشتر باید داد که فی بغراغت آرد و اگر فی هم نیاید قوت زهر را خود خواهد گفت و  
چون فی کسب مدعا کرده شود و شیرازه خاصه اگر از کا و باشد بخوراند هر قدر که نواز خود در  
شبه در ابطال زهر اثر تمام دارد و اگر از خوردن شیر نیز فی آید بغایت ناکام است و مسکو  
درین کا که اخته حکم شیر دارد و دفع زهر یک گفته اند که از شیر او لذت و عاکیان و بطی  
که نه و شش این شیرین سودمند است و تریاق کیه و متشرد و بطوس و مثال آن بیع است  
و تریاق طین ختموم فی القوداده شود و مدد را پاک سازد از زهر و آنچه که در معاینه گرم  
حرارت پدید آید بخور و غن باید داد و فی باید فرمود و قطعا سوم و خشن بدهند و زهر  
ندیده ای را که بودید را در اند و اگر طعام نخواهد غذا لایق بخوراند شکم را بسیار غشام



نفس نهد و اگر از ترس بر سر سردی ظاهر شود در غصه باشد آن را گرم برسانند و طبعیه  
 است از از خوردن و هر آن است که بر جا که این خوف یا ترس بود از از صحبت  
 دور داند و از از ترس به و غصه نهد که بسیار ترش و شور و شیرین و نیز بود بر سر سردی  
 زیرا که طعم سر در این چیزها کمتر محسوس گردد مکن باشد طعم که در آن  
 خوف است بخورد که در این چنین عمل خوف حاصل نشدن و طعم آنجا  
 خوردن طعم سردی بود باید که شکر سیر حاصل گردد و در کسند و تشنه نرو  
 زیرا که در حالت کسنگی و تشنگی طعم دار و سی زبانی کار و زبانی بکار چیده  
 بود و در کسنگی و تشنگی در حلقه از ترس بر سر سردی در درگ ما و بدل رسد بخلاف  
 آنکه معده درگ با از از ام مستلی بود که در این وقت زهر راه نیابد و  
 توت آن نجات بر طعم آید و شکسته شود و طعم آن طعم معده آن زهر باشد  
 و از ترس در خوف پیش از طعم و بعد آن خنثی نشد و حجب است  
 که در و به که دفع شد است سم نباید بکار می برد تا اگر چه زهر خورده شود  
 عمل ضعیف باشد مثل شده و و طعم و تریا قطن محموم و مانند  
 آن و آب گیس و فندق بانگ و پودینه لب جو به و برگ سدر و  
 شراب و بهر شراب سود دارد و این دوا می دهند است  
 حبابه غصه و تشنگی و نمک کوفته و سداب هر یک سه سه و  
 این خیر سفید است که دوا در آن خیر شود و بقدر حاجت باشد شربت  
 سداب به به به صفت تریا قطن محموم گل محموم و حب الفار برابر  
 بکین و نرم بکین و سه چندان عمل آینه زرد و بر و عن کا و حب سرب سازند و بخورد  
 و در بیان او یک سیمیه و هموم بعد علامات و معالجات و اگر آنکه بعضی از آن معده  
 بعضی بیانی و بعضی حیوانی این فصل هشتم ذکر کرده است و در معده و ترس و تشنگی  
 اگر زنده خورد که آن است که ضرر نکند زیرا که در حال بیرون آید اما آنچه بعد و مقبول بود و خورد  
 او در باطن است و نفس منید و اگر از زبان و نقل معده و حب سرب و در معده و ترس و تشنگی





















سفره

[illegible][illegible]

















[illegible]



و از اینها نهای پست که چک تاید پس از داغ بریم سفیداج و در نیم ایک علاج کنند طریق و چک تاید  
 و چک خراج اند و علائمهای وی بکشد و کمرانی و در در جانب است بت ظاهر شود و اندک خراج  
 و کشت چک تاید و علاج آن است حال غایب چند چند و درم چک تاید و برگاه و است باشد و چ  
 علاج سودمند بداند که ماده زرد و سفید است و داغ باید و او بین این که است و کمر کش  
 و بر آن چک تاید که یک پخته است و کمر کش و داغ بر خند چاک پست چک تاید و است و در  
 بیرون آید چندی فرا هم آمدن ندیند تا تمامه پاک شود و ششهای موافق شوند و باید و تا پاک  
 شود و بعد از آن در این داغ نیز باید که پست شکم را که بالای او است بر و در چک تاید و است  
 و تا که سر او و شاخ بود تا یکبار و داغ اند و چک تاید که کرد و داغ دیگر نهند تا همه پاک شود و چک تاید  
 آیند و یک یک دیگر بعضی همیان قدیم گفته اند که یک است باید ساخت شش را چک تاید و یک بار شش  
 داغ کرد و در طریق داغ معده کسائی که از داغ آنها از بسیار بعد و زرد و سفید و کمر کش و است  
 سبب دو اسودند و باید که هم عدد داغ دهند و بعد از آن شش چک تاید که کرد و از زرد و سفید و کمر کش  
 و دیگری از دو جا شش که زرد و سفید و کمر کش و است و بعد از آن چک تاید که کرد و از زرد و سفید و کمر کش  
 نباشد و کمر کش و داغها را بر شش ندیند تا همه پاک شود و با لایط طریق داغ استسقا به گاه عکس شود  
 و بعد از چک تاید که بر هم عدد دوم چک تاید که بر هم عدد پنجم بالی ناست طریق داغ سر کافه گاه  
 هر که ششها را از کف بکشند باید که اول به در جای بر کف داغ کنند و به طریق که چهار بار به طریق سلم  
 تحسین کنند و بپوش آن محل که هر که زرد و سفید و کمر کش و است و بعد از آن چک تاید که کرد و از زرد و سفید و کمر کش  
 زرد و سفید که اگر از چک تاید که کمر کش و است و بعد از آن چک تاید که کرد و از زرد و سفید و کمر کش  
 طریق داغ متصل برین برگاه و جمع او که حلقه است و کمر کش و است و بعد از آن چک تاید که کرد و از زرد و سفید و کمر کش  
 آید و بعد از آن چک تاید که کمر کش و است و بعد از آن چک تاید که کرد و از زرد و سفید و کمر کش  
 که کرد و از زرد و سفید و کمر کش و است و بعد از آن چک تاید که کرد و از زرد و سفید و کمر کش  
 شش حاصل است و این قدیم را در نهاله و از کف و در قدیم با شش و چک تاید که کرد و از زرد و سفید و کمر کش  
 و در میان اینها را چک تاید که کمر کش و است و بعد از آن چک تاید که کرد و از زرد و سفید و کمر کش  
 بر اجماع است و این است که در کمر کش و است و بعد از آن چک تاید که کرد و از زرد و سفید و کمر کش















